

فرمود با عباس رضی الله عنه باری آید از ده چنانچه حضرت
عباس فرمود بر آید و با بنی فلان یا بنی فلان یا بنی فلان
در کوشش نشان انداخت سید المرسلین علیه السلام دعا
کرد و گفت یا رب الخز و عدک و الفرض عبدک و اهلهم
و حاکمشان زده هزار ملائکه کن اسپان ابلق سواران
شدند و چون دروازه امیر المومنین عباس رضی الله عنه
در کوشش باری ان الله باریان همه بازگشتند شهر جبریل
صلی الله علیه و آله و سلم گفت یا سید اهلیم از شماست که بر شما
است مثل این عجب و خفیه نباید کرد و بقوت و ثنوت
مخبر و بناید شد نظر بر فضل و بانی و قیاس و کمالی باید کرد
مخبر جبریل گفت یا سید افرغان است یکشت خاک از زمین
بر کبر و کمال و قدرت و قدرت و قوت و قوت و قوت
در اینجا کن سید المرسلین علیه السلام یکشت خاک

نمایم که بخت حاجت یار برای غار باعدا و سید المرسلین علیه
السلام بیک روز و این شد چون نزد یک سید ایشان بیرون
آمدند هزار و چهار صد نفر تیرانداز از پیش خود استناده
ایشان بیکشت تیر بکشند چند آن تیر بر هم انداختند
لشکر سید المرسلین علیه السلام خود را با و آوردن نتوانست
و بیچاره را زود که ده تیر بر آن نشست باز آن سید المرسلین
علیه السلام با هزار و چهار صد نفر شدند این چنین و نیک
کردند سید المرسلین علیه السلام تنها اند بر جای خود ایستاد
به و ابو سفیان و امیر المومنین عباس بن علی علیه السلام
اشترید المرسلین علیه السلام گرفته و سید المرسلین علیه
السلام فرمود و بدان سلام و از بدو جدا کرد و ناامید
المومنین عباس بن علی علیه السلام گفت یا رسول الله و از کجا
و علم ایشان تا حد که رسیده باشند سید المرسلین علیه السلام

خبر یافتند که سید المرسلین علیه السلام میبردند مستحق جنگ شدند
این خبر رسید به سید المرسلین علیه السلام و دست بیدار کردند و گفتند
و نه بود و چون آمدند او جنگ کرد و الله بر زبان سید المرسلین
علیه السلام رفت تا امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه و
گفت که امر در زمانه آن قابل ندایم که ایشان ما را انهم بکنند
یعنی بایستد تا ایم و آنها اندک اینچنین سخن عجیب بر زبان یکی ازین
و در نزد کوه که نشسته چنانچه بار بقاء در قرآن باشد که قلوبهم
خفین و انما یجسم کفر کفر این سخن موافق رضا حضرت عزت و قدر
چون رسید المرسلین علیه السلام فرمود خفین نزل کرد و باران خفیر
آمد و اندک در آن حال که صلوات الله علیه و السلام و کرم الله وجهه که بسیار دعا
بر انداختند این دعا که سید مرسلین و یوسف و هاشم الله سبحانه و تعالی
علیه السلام فرمود و بعد از این بر زمین میفتادند و در میان
بودن و در میان فرستاد و در وصیت کرد که اگر کسی را در میان
باشد

در روز دوشنبه در ماه رجب در سال ۱۰۰۰

طبع شد در شهر کاشان

بر اثر خود و در روز دوشنبه در ماه رجب در سال ۱۰۰۰

نسخه دایم بر آن ایستان مستقیم است و چون سید الکلی

عبد السلام و خانم الشیخین رسول رب العالمین در کارگاه

کتابخانه خود و کتب بزمین آوردند فصل بانه در فتح سال

هشتم جنگ چنین بود و این قصه در تعلیه و کشف

و در تفسیر سوره برده متفرق است و این کتاب بود که چون

که نتایج شد پشتر خلق مکه که بخت در چنین عزیزند چنین

و او به این کتاب که و طایف بنو هوازن و بنو ثقیف

آنها مکن بودند سید المسلمین علیه السلام با پانزده

نزد و کتابی در ده هزار آیه از حدیث آمده اند و هزار

کتاب دیگر از دین بود و کتب بزمین آوردند چون این

۱۰۰
وصل

۹۹

۲

الحمد لله الذي جعلنا من آل محمد خير أمة أخرجت للناس

وآل محمد خير أمة أخرجت للناس

وآل محمد خير أمة أخرجت للناس

عليه السلام ورحمة الله وبركاته

رفعت وکانه شکر و تحیت کعبه کذا الا و بر و ن آفرم بعد و

ایمانت که بختاب داد و کعبه خانه کعبه از عثمان طاهر کعبه

بابه المؤمنین و با کعبه ای الله عنه و او چه بر نی از حضرت محمد

و در کعبه سجد اخذ ابی طالب بر تو سلام میرساند و بعد سلام

فتح مکه میکند و پیغمبر را بر در آنچه دوست من است بر او سلام علی

این خانه بنا کرد کعبه این خانه یا چه از عثمان طاهر و او چون

و در وقت قیامت از عثمان طاهر یا عثمان طاهر

و کعبه را بر سرین علیه السلام یا عثمان طاهر

و عثمان طاهر را بر سرین علیه السلام

و بر او و بر ابرسید المسلمین علیه السلام در مدینه هجرت کرد
و او در داری داشت شبیه نام خادمی کعبه و کلید داری بد
بر او خود داد تا امروز خادمی کعبه و کلید داری بد
شبیه داله و هم بر آل ایشان مستقیم است و چون سید المرسلین
عبد السلام و خاتم النبیین رسول رب العالمین از کار مکه
فارغ شد و روی بخین آورد ^{از مدینه} باز در مدینه
هشتم جنگ حنین بود و این قصه در تعلیه و کشف
و در تفسیر سوره برهانه متفرق بطورست و آنچنان بود که چون
مکه فتح شد پشتر خلعتی مکه کرخت در حنین حریفان و حنین
و ادویه ایست میان مکه و طایف بنو هوازن و بنو ثقیف
آنجا ساکن بودند سید المسلمین علیه السلام با پانزده
هزار مقاتل و دوازده هزار آنکه از مدینه آمده اند و هزار
اطلاقا بکزاره دین بود روی بخین آورد و دوازده

اگر مرا تحقیق معلوم بود که پیغمبر کلید بنومید او را
 المؤمنین علی رضی الله عنه بر بام سوار شد دست او پیچید
 بستند و بسبب این که سید المرسلین علیه السلام خلق مکه را
 داده بودند و گشت و بسید المرسلین علیه السلام در کبکشا دور
 رفت و مکانه شکر و تحیت کعبه گذاشت و برون آمد بعد
 امامت مکه بعقاب داد و کلید خانه کعبه از عثمان طلحه بسید
 بامیه المؤمنین عباس رضی الله عنه داد جبرئیل از حضرت عزت
 در رسید سید اخذ ابتهالی بر تو سلام میرساند و بعد سلام
 فتح مکه میکند و میفرماید در آنچه دوست من ابراهیم خلیل الله
 این خانه بنا کرد و کلید این خانه با جد از عثمان طلحه داد چون
 داده دوست من از عثمان طلحه بازستان هم بعثمان باز
 و سید المرسلین علیه السلام باز بعثمان داد و عذر
 چون عثمان این کیفیت این فرموده و فی الحال ایمان
 آورد

رضی الله عنه را فرمود تا آن درخت را ببرد خالد رضی الله عنه
بر تیر آن دیوار و درون درخت بصورت عورتی پدید
آید حاجی موی بر نشان بر خون آمده بگریخت و خالد ویرا دنبال
کرد و بگرفت سید المرسلین علیه السلام فرمود و هرب العزری
فلله العزری بعد ما مکة معظمه فتح گشت معاندان مسجد المرسلین
عینه السلام را از اهل قریش و جز آن همه کشته شدند و دین اسلام
استقامت یافت و کلمه شهادت استیلا یافت سید المرسلین
علیه السلام بعد از بیست یک سال تحمل مشاق شدیده و متاع
صعبه و مجده وافر و چند متوافر بیج کفر براندخت و در دشمنان
کا مباب شد الحمد لله علی ذلک در تفاسیر سوره نساء
چون مکة فتح شد سید المرسلین علیه السلام بر دو کعبه آمد
عثمان طلحه خادم کعبه کلید دار بود در کعبه قفل کرده بر نام
کعبه بکریمه سوار شد هر چند که از او کلید طلبیدند او گفت

قوله تعالى قل جاء الحق وذهبي الباطل ان الباطل كان
 ذوقا و عكرمه پسر ابو جهل و عمر و عاقل رضي الله عنهم
 را شکستند و باره باره میکردند تمام بنان را از کعبه بیرون
 می آوردند بعد گفتند باید ا در خانه کعبه بتی خانه است
 سید المرسلین علیه السلام گفت شما تفحص کنید هنوز چیست
 می آید چون تفحص کردند بر بام کعبه بتی حرمیه بود امیر المؤمنین
 علی رضی الله عنه بر حجت بر کعبه نشست و بت بیرون انداخت
 بعد چهار صد سال کعبه مبارک از لوث بنان پاک شد و در تقابله
 امام ناصر غزالی رحمه الله علیه و در بعضی تفاسیر امام دیگر حجت
 در سورة النجم مطروحت در مکه درختی بود که کافران می پرستیدند
 و غزالی نام کرده بودند و هر چه از آن درخت بر سید ندی
 اند و جواب شنیدند و در و دیوار بود که با ایشان سخن
 گفت سید المرسلین علیه السلام نزدیک آن درخت رفت و غلام

لوث بنان
 پسر ابو جهل

از امام

بازرمانند و که اثبات آنرا طلبقانام کرد و این معنی
در کشف و در تفسیر سوره براءة و در بعضی تفاسیر مطبوعه
ایشان را بنده کرد و بعد از او کرد و آنروز هنوز مشرکان
عرب را بنده و ساختن جایز بود سید المرسلین علیه السلام
در کعبه آمد و در کشف و تعلیل و تبیین در تفسیر آیه قل جاء
البرق و الباقی الباطل مطبوعه مشرکان سید و نصرت
بست که در خانه و در کعبه معظمه داشته بودند چنانچه سید
کیفیت در فصل بنائی خانه کعبه آمده است و بت عنیم
بر بام کعبه بود سید المرسلین علیه السلام بر در کعبه با
چو چادر دست مبارک بود امیر المومنین علی رضی الله
عنه و با زبان دیگر بنان بیرون می آوردند پیش سید المر
سلین علیه السلام سر نگویند می افکندند سید المرسلین
علیه السلام آن چوب بر سر ایشان میزد و میگفت

خود پرورش کرده بودم و بعضی می گفتند که ما هم و علم زانو
کان شما ایم درین باب سید المرسلین علیه السلام کرامت
و گفت من دخل دار ابی سفیان فهو امن فریاد برآورد
و ند که ای محمد در خانه ابی سفیان جای نمائید و یاران تو
مثل کرکان در رمه کوبند ان افتاده اند باره باره
میکنند اما من ده سید المرسلین علیه السلام فرمود من
تعلقوا باستان الکعبه فهو امن با تک برآوردند در کعبه
هم جایی نمائید المرسلین علیه السلام فرمودند من الفی
السلاح فهو امن همگنان سلاح بیرون انداختند سید المر
سلین علیه السلام شکر حضرت عزت بجا آورده و در هر دو
ماه رمضان المبارک سه سیه همان که فتح شد مطابق در حرم
کعبه حرام گشت مگر همان روز یک عشت حلال بود و آنروز
سید المرسلین علیه السلام ده هزار شکر را تسبیح کرده

بر آنها استبداد یافت و چنانکه شد عظیم و حریر یافت یافت
فوی یافت میازد این اسلام از جاسمت مکه تنها کشیده
در آمدند و حدت از ایشان رنج برده بودند شغل غضب
بلندی یافت چون کرکان در دمه کوسبند این بر سرکان
افتادند و جویهای خون در کوچه ها روان گردید چنانکه
که اسب ها را از بسیاری شترکان که کشته افتاده بود
دند قدرت بود نهادن بر زمین نبود شتر کلان بر
باها بر آمدند و فریاد بر آوردند که یا محمد اهدای تو
ترا بر ما دست بداد از بنان ما هیچ کاری نیامد آخر
تو یکی از مائی آنچه ما کردیم از آن بگذر آنچه از کرم
نوسند کن نظر بر ما کن و نظر بر بزرگما خود کن کن
یکی ایشان ایام بر باها فریاد میکردند بعضی عوارث می
گفتند یا محمد این شتر را بشیر داده ایم و در کنار

تذیبه دفع شود و پوشیدن سلاح بدین نیت سنت است
سید المرسلین علیه السلام تیغ بکشید و روی بسوی آسمان
کرد گفت یارب انجز وعدک و العز عبتک و حرهم
و خدک این گفت و با فواج قلب بر اند مهر جبرئیل را فر
مان رسید که دوست ما ذره پوشیده است و تیغ کشیده
و پای در رکاب جنگ آورده نو در رکاب او بر مهر جبرئیل
با چهار هزار فرشته در رکاب سید المرسلین علیه السلام
روان شدند غنایم بکبر موحدان از هفت طبق آسمان در
گذشت تا آن زمان امیر المومنین ابو بکر رضی الله عنه از
عقب سمت بوقیس در آمد آتش لغت در خانها و اسباب
ایشان زو ازین طریق سید المرسلین علیه السلام زور
آورد و بمکه و حله سید المرسلین علیه السلام اهلقریش
شکست نمود و در خانها که در آمدند حضرت علی علیه السلام

بجای

ایشان زور آوردند بیکدیگر گفتند ای بنو قریش و رای این
چه شکست خواهد بود که محمد بر ما کامیاب شود اگر بزرگاری میبریم
او بترسد آنکه بدست او اسیر شویم کسی که پوسته اسیر ما
بود ما اسیر او چون شویم پس هر دو همه با یکدیگر سوگند خوردند
که تا جان در تن باشد بجان کوشیم پس کان نامی بیرون
انداختند دست در قبضه تیغ و دشنه بردند در سر و پیش
یکدیگر در افتادند تا کوئی قیامت قایم نشده تا اطاعتی زمان
برهم خواهند شکست فریب ندادند که صفه اسلام باریش دهند
و علمها را مومنان باز گردانند و این کیفیت سید المرسلین
علیه السلام عرصه داشت کردند که این قریش زور آوردند
سید المرسلین علیه السلام فرمود ما تو ذرعتی یعنی زره من
پیارید پس زره به پوشید خفتان در بر کرد و معجزه کرد
تا دید این نیت که خضم ملاحظه خود به آنکه تیراجل نبوده

احزاب و حرب حدیبیه بسر جانب شمرگان پیمانی بود

این معنی در شرح مشارق است ابو سفیان گفت اکنون

مرا فضیلت از زاینه دار چون کده فتح کنی هر که التجا بخانه من

کند بفرماتا و امان باشد سید المرسلین علیه السلام فرمود

مَنْ دَخَلَ بَيْتَ أَبِي سَفْيَانَ فَمَوَّأَ امِنْ أَبِي سَفْيَانَ رَضِيَ اللَّهُ

بَارَكَتْ وَرَسُولُهُ مَهْرًا وَرَدَّاهُتْ كَمَا دَاوُدُ لِسُلَيْمَانَ

أَمْرُ فَوْجِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَمَا مَقْدَمُهُ بُوَدُورِ سِيدِ

الْمُقَرَّبِشِ دَوَّارِ دَهْ مَحَلِّ بَرَايِ جَبَلِ مُنْتَظَرِ اسْتَادِهِ بُوَدُورِ حَوَا

مَنْ ابْلَقَ لَيْشِ قَرِيبِ مَقْصِدِ نَفَرِ دَسْتِ دَرِ قَبْضَةِ كَمَا مَنِ مَرْدُ

وَبَزْخَمِ چوپِ تیرِ هَوَا دَرِ نَابِستانِ سَاخْتَندهِ عَلَمِها وَا امیرِ

الْمُؤْمِنِينَ عَمْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَمَا مَقْدَمُهُ بُوَدُورِ اسْتِ كَمَا بَارِ

كُرُودِ خَالِدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ اَزِ مِیْمَنَةِ وَا امیرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ

بِضَرِّهِ اَزِ مِیْمَنَةِ وَا امیرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ

وَبَزْخَمِ چوپِ تیرِ هَوَا دَرِ نَابِستانِ سَاخْتَندهِ عَلَمِها وَا امیرِ

الْمُؤْمِنِينَ عَمْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَمَا مَقْدَمُهُ بُوَدُورِ اسْتِ كَمَا بَارِ

كُرُودِ خَالِدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ اَزِ مِیْمَنَةِ وَا امیرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ

چندین هزار وینار و فن کرده اید در آن محل جز تو و مادر تو
غیر نبوده ابو سفیان برخاست گفت یا رسول الله کلمه عرض
کن سید المرسلین علیه السلام کلمه عرض کرد ابو سفیان ایمان
آور و امیر المومنین عمر در کنار گرفت صحابه همه مصافحه کردند
ابو سفیان رضی الله عنه گفت یا رسول الله اسلام مرا پوشیده
دار و من نه اهل قریش مرا خیانت کنند و بدانکه اهل قریش
با سلام آوردن من دست از حرب بردارند و اینست
با تو حرب خواهند کرد و خواهند گفت که قرانیان یکی شدند
بر و ابی این ابو سفیان بن حارث عم حقیقی سید الکلبان
علیه السلام بود و بر و ابی صحیح ابن ابو سفیان ابن حارث
نمود بلکه ابو سفیان عرب بود و پدر معاویه غیر سید المر
سلین علیه السلام و ختر او ام حبیبه رضی الله عنها زوج
سید المرسلین علیه السلام بود و در حرب اهل و حرب

بچه مصیبت آمدی گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم این
 قریش مرا بر سران فرستادند معتز چه مثل صلوة الله علیه در
 رسیده گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم این دوغ میگوید
 پسر من چگونه آمد در قریش سر دار بودی بایستی تو دیگر را
 فرستادی راست بگو چگونه آمدی و اگر نه من بگویم که چه
 گونه آمد رسید اندر سلاطین علیه السلام کیفیت تمام باز دادند
 گفت ای ابو سفیان تو نیز آمدی اما ترا خدا تعالی آورده است
 گفت یا رسول الله صلعم مرا صیحت نبوت تو معلوم شد
 قریب است که قفل دل من بکلید هدایت تو بکشد من
 اکنون یک حکایت دیگر از حال من از آنهان که جز
 بن جبر پراهرین و قوف نیست بگو تا مرا صدق نبوة تو
 روشن گردد و من ایمان آورم سید المرسلین علیه السلام
 گفت ای نبی تو و مادر تو در سفلان حجره و غلین کنج

السلامه ثنی کشیده عقب ابوسفیان بر پشت اسب و دنبال
کرد سید المرسلین علیه السلام از خیمه بیرون آمده پیش
و ر خیمه نشسته بود شور افتاده که ابوسفیان رسید خلق
همه سلاح پوشید و سید المرسلین علیه السلام بجای
خود قایم بود همین که نظر اسب ابوسفیان بر سید
المرسلین علیه السلام افتاد زمین هر چهار پای اسب
ناشکم فرو برد اسب بر جای استاده ماند و سید
ابوسفیان فرود آمد و بتعظیم تمام پیش حضرت رفت
سید المرسلین برخاست و در کنار گرفت و ر وادها
را که خود از دوش فرود آورد و بکست و فرمود
یا ابوسفیان بر خاک نشین برین جامه پیشین ابوی
سفیان ر واد مبارک را بر سر چشم مالید و بر خاک
بتشت سید المرسلین علیه السلام فرمود یا ابوسفیان

چنانچه که نداند جزا و دوا و مال مد فون کرد کیفیت ابوسفیان
که بر سید المرسلین علیه السلام آمد چند نوع در کتب ذکر کرده
اند در رساله عبریه صحیح بلکه اصح این آورده است که با مداد
ابوسفیان اسپه نازی چند داشت بران سوار شد و بطریق
بخش پنجمه تفحص لشکر سید المرسلین علیه السلام برون آمد
چون نظر اسب او بر لشکر سید المرسلین علیه السلام افتاد
کوشش و دودم بایستاد و نیده و دیده هر چند ابوسفیان خواست
که چنان اسب بگرداند بمن ای و جبهه یعنی هیچ وجه باز نکشت
و در عین نکست لشکر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم میرفت
چون فریب دیره امیر المومنین عمر رضی الله عنه رسید و نور
افتاد که ابوسفیان رسید امیر المومنین عمر رضی الله عنه
سلام بوسیده تا آن زمان اسب از دیره امیر المومنین
یعنی امیر هاشم در گذشت سمت قلب را اندام امیر المومنین عمر رضی الله عنه

السلام

خند و لذت بجای نداشتند و آنکه در تحت طبطای اهل اسلام
آمده بود لشکر طلب کردند از قوت و احوال مددخواست
دوازده هزار مقاتل نزد سید المرسلین علیه السلام جمع شدند
و دشمنان سینه هشتم سرافرده بارگاه سمت مکه زد و لشکر جمع
کرد و خالد و لید را رضی الله عنه با دو هزار مقاتل میمنت داد
و امیر المؤمنین علیه رضی الله عنه با دو هزار مقاتل مسیره داد
و امیر المؤمنین عمر خطاب رضی الله عنه با دو هزار مقاتل مقدم
کرد و امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه با دو هزار
مقاتل ساقه سخت و خود با چهار هزار مقاتل در عقب
نزول کرد و چون قریب بکعبه رسید شور و در مکه افتاد که
محمد مصطفی علیه الله علیه وسلم با سقعه او تمام میرسد خلعت
ببر سپید خود را کرد و آوردن گرفت مقدم اهل قریش ابو
سفیان بود شب با مادر خود در حجره درآمد مالی که میداد

نیز که اهل قریش سید و شصت بیت در خانه کعبه داشتند
بودند کعبه را بمخانه ساخته بودند چون در آن سال فتح مکه شد
سید المرسلین علیه السلام بازگشت خانه کعبه در حضرت ملک
الملك تعالی بنالید و گفت یا رب متى تعبد الاصلنام فی ذلک
خداوند انا کی این بتانرا در من خواهند پرستید جز تو حقه
و حدک لا شریک لک جواب داد قوله تعالی سَأُخْبِرُکَ
لَکَ یَوْمَئِذٍ اَطْلَکَ حَدُّوْا سَجْدَ الْبَعِی زود باشد سر انجام
نرا نو بتی پیید اکر م و پر کرد اتم بر خسان ساجدان که
از برای سجد در تو جان باشد از غلقه بکسیر ان مواحد و تخیل
حاجیان شور در عکوة و خو غاء در جبروت افت در و اقدی
و در سار عبه بر بطور است سید المرسلین علیه السلام چون
مدینه رسید در سینه سبع اهل قریش مکه را از نقض مواعده
خند کرد و سید المرسلین علیه السلام در استعداد فتح مکه مشغول
نشد

تغیبه و انقضای کفر و اذن سید المرسلین علیه السلام عن
قضاء بجای آوردن و بیا رفتن خانه کعبه و عمر بن الخطاب
و پیش از بیرون آمدن از مدینه سید المرسلین علیه السلام
خواب دیده بود کوی در خانه کعبه با تمام در آمده اند و ج
زده و بعضی مخلوق شده و بعضی فقر کرده باز گشتند و این
خواب بایران گفته بود چون در این سال چنانچه و بعضی
باز گشتند عبد الله ابی و منافقان دیگر گفتند حالا آن خواب
چرا شد ما چکر دیم و نه خلق و نه فقر گزین و حال این آیت
نازل شد قوله تعالى لقد صدق الله رسولاً و یا بالحق لقد
خلقنا المسج المرام انشاء الله آمین بنی محققین رؤوسکم
و مقصیر بن لا تخافون و در تفسیر سور بنی اسرائیل
در بیان این آیت قوله تعالى قل جاء الحق و وضح الباطن
ان الباطن كان ذمواً فامطورت و در اکثر کتب احادیث

بنیت رضوان گویند درین گفتگویی ایام حج گذشته
آخر الامر امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه با ایشان
مواعده کرده و سال مهلت شده که میان سید المرسلین
صلی الله علیه و آله و ایشان قتال نباشد و این بنا
بر آن قرار دادند و صلح کردند که سید المرسلین علیه
السلام در حبه در کعبه آید و طواف کند و عمر بجا آرد و بعضی
یاد این با او باشند و چون باز گردند و باران دیگر نیفتد
اگر از باران سید المرسلین علیه السلام مرگد شده
بجا میوند و ما بشما ندیمیم و هر که از ما بشما پیوند و شما
او را بجا دهید بفرورت برین صلح رضا داد سید
المرسلین علیه السلام بعد محضر شدن به یه بخانه کعبه
فرستاده بود و حلال شده و مع ذلک در حبه
سبع در کعبه رفت و مشرکان همه در کعبه رفتند و کعبه

معه

است و سید المرسلین علیه السلام بآران را فرمود
که تیر بآران کنید ایشان یک حمله تیر بآران کردند
ابوسفیان بکثر بخت در خانه های در آلوده و خانه های
پناه ساخت بآران سید المرسلین علیه السلام با کشتند
از عمره ایشان بند شدند سید المرسلین علیه السلام
عثمان رضی الله عنه را بر سالت برایشان فرستاد
و گفت ما بکنک نیامده ایم بلکه برای اقامت عمر
آمده ایم میان ما موافقه باشند ما عمر را ادا کنیم
باز کردیم چون امیر المؤمنین عثمان برایشان رفت
آوازه خواست که ایشان امیر المؤمنین عثمان را
کشتند بآران سید المرسلین علیه السلام متاعل شدند
همه زیر و ختی جمیع شدند و بر چاه و صیر تجید بایست
المرسلین علیه السلام بیعت کردند و این بیعت

انروز سید المسلمین علیه السلام بخوار است و این
مذکور در تفسیر سوره فتح این کیفیت تمام مسطور است
فصل چهارم در فتح مکه بفهم فتح مکه بود و در او
قدر در رساله عبرتیه مسطور است و در تفسیر سوره
فتح و محکمات و دیگر متفرقات اوده است و اینجا بعد
چون سنه پنجاه حج فرض گشته سید المسلمین علیه السلام
گفت تا مکه در مساحت رویم اگر با قناعت کنن
حج کردن بدهند فبها و اگر نه جنگ کنیم سید المسلمین
علیه السلام با جمیعت یاران در بیستم ماه ذی القعدة
سنه بیرون آمد و چون در حد حبه در ذوالحلیفه
میقات رسید بنیت مقیم همه احرام عمره بستند چون
نزدیک مکه رسیدند مشرکان نگذاشتند که در آیند
بکربیش آمدند ابوسفیان با جمیع انبوه بمقاتله
الم

قصه است که در روزی از جنگ با دشمنان ظاهر شد بهر روایت
یک حصار از جمله آن حصارها بود که سید المرسلین علیه
السلام خلق آن حصار را بمهر آن زمین بنفاحت اهل
فلک مقرر داشت و برایش آن جزیه و خراج وضع کرد
پس گذشت و این جنگ در ده بیع الاول سنه پنجمه و بر
و ابی سنه سبع بود با جهودان و درین سال سنه پنجمه
حج فرض شد و کونست حمار اهلی حرام گشت و صفیه
بنت حنی بن اخطب آنجا اسیر شد چون سید المرسلین
علیه السلام آوردند و مبارک خود بر انداخت
پوشید و او زن کنانه یهودی بود و او خوابیده
بود که ماه در کنار او فرو آمده است این خواب
بر شوهر گفت شوهر او را اطلاق داده و کدی نه
بیرون کرده و گفت میروم با دشتاه حجاز ترا خواهد

و برین آب خندق افکنده و بعدة تختة در بستید
بطریق کل یکطرف تختة برین آب نهاد طرف دوم
تختة خواست تا بران آب آمد بل یک کم آمد
خندق چهل گز بود و تختة بی و نه گز شد امیر المومنین
علی رضی الله عنه در خندق در آمد این سر تختة بود
گرفت و لشکر افکند که بالای آن تختة بگزید لشکر تمامه
بگذشت چون سید المسلمین علیه السلام قدم مبارک
بر تختة نهاد دست امیر المومنین علی رضی الله عنه بچسبید
و لرزید حضرت امیر عرض کرده یا رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم زود بگذرید که علی طاقت یاز نبوت نتواند ارد
انضمم بعهده روز متواتر جنگ شد بعدة خبر فتح
و خلق همه متساهل گشت آخر سید المسلمین علیه
السلام ایشانرا دارا حنی ایشانرا میبایست سلمان

فرمود

و جنت بیکار و آموختن دفع بدی یعنی الله میگوید بعد فتح
خیبر من و هفت نفر دیگر بیک قوه آن تخت را خور
اسنیم که چنانیم ز رفته جنبید و در تفسیر سورة فتح
این کیفیت تمام مشرح و مطول مطو است القصة
صید شدت و جنت و غنیمت عظیم آخر الامر امیر المومنین
علی رضی الله عنه بخت چهل روز عرض خندق بود آن
سوی خندق ببقا و بر در خیبر رسید با شنای دیگر
و قوت کرد زمین بکنید در سار و بعد مطو است
ممنه جبرئیل صلوة الله در رسید گفت سید الانجین
قوت که علی کرم الله وجهه کرده است اگر یکبار دیگر کند
ارکان قوام زمین بشکند و عالم خراب گردد و مارا
بجای کار بسیار است علی را بکوز و آهسته ترکند
امیر المومنین علی رضی الله عنه آهسته در خیبر میگذرد

حضرت زین العابدین علیه السلام فرمودند که من در جنگ با کوفه
مردم بودم و پیروان آمدند و پیروان کوفه را مقابل ما پیروان
آمد صفیه بنت عبد المطلب مادر زبیر گفت یا رسول
الله پس من کشته خواهم شد سید المرسلین علیه السلام
گفت ای بلک این زمان پس نوا و را خود بکشت
همان زمان زبیر او را بکشت امیر المومنین علی علیه
السلام همیشه شد بهودی بر و حمله کرد تیغ بر سر امیر المومنین
علی رضی الله عنه زد چنانچه سپر از دست حضرت
امیر المومنین علی رضی الله عنه بیفتاد و امیر المومنین
علی رضی الله عنه سپر پیش یک تخته بر او دروازه
ساخته بودند آنجا افتاده بود امیر المومنین علی
رضی الله عنه آن تخته بر گرفت سپر خود حشمت تمام
روند تخته را بجا سپر و در دست برداشت

شهادت پس سید المرسلین علیه السلام گفت
 یا علی علیه رضی الله عنه بیک بار رسول یا علی علیه
 و سلم سید المرسلین علیه گفت بیشتر آری امیر
 المؤمنین علی رضی الله عنه بیشتر آمد سید المرسلین
 علیه السلام لعاب مبارک خود بر چشم مالیده
 الحال چشم بنگار شد سید المرسلین علیه السلام
 زایت بد و داد در حرب فتنه و مر حبه که
 بادشاه خیر بود بیرون خودی بر سر نهاده و
 باطنی خود یک بر کلاه با قوت بقیاس بیضه
 داشت بر امیر المؤمنین علی رضی الله عنه حمله کرد
 زخم او امیر المؤمنین علی رضی الله عنه را کرد و
 تیغ بر سر مر حبه انداخت بر سر با قوت آمد و
 بر کلاه مر حبه تیغ از خود در سر و سینه کوفت

خانی

یکسری سید محمد کبیر و خدای و رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم میفرمود و در خدای و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
میداد و و این جناب بدست او فتح کرد و امیر المؤمنین
علیه السلام رضی الله عنه در چشم داشت در خانه
بود و سبب سید المرسلین علیه السلام او را فتح بود
و تیار آمده که خبر حضرت سید المرسلین علیه السلام
پیدا شد چشم بر بست و برای خبر حضرت پیغمبر علیه السلام
روان شد سید المرسلین علیه السلام در نماز تاجه او
بود و امیر المؤمنین علیه السلام در دست داشت
آخر افتد اگر و چون حضرت علیه السلام در نماز فارغ
کرد و فرمود علی کجاست با و آن عرض نمود که در کعبه
است و علی علیه السلام و سلم که علی علیه السلام در کعبه
چشم علی علیه السلام حضرت فرمود که علی علیه السلام
علیه السلام

در جنگ خیمه ششم بجنگ خیر بود و در واقعه یونانی
و بکر و رسوله فتح مغربی بطور دست و آیدمان بود که چند
حصار اهل قلیش کتائب بود و در حصار اهل زبان عربی خیمه
گویند و این جنگ را جنگ خنایر گویند سید المرسلین علیه
السلام بدو اتفاق دعوت اهل خنایر افتاده باشد که
جراده آنجا رفت ایشان را دعوت کرد و قبول نکرد
گفت جز به قبول کنید به پید را فنی شد نه بفرورت
بقال رسید سید المرسلین علیه السلام راایت
با میر المومنین عمر خطاب رضی الله عنه جنگ داد
باز راایت به امیر المومنین ابو بکر رضی الله عنه
داد چند روز او جنگ کرد برین حمله چند روز
بر همه جنگ شد فتح در توقف بود بزبان مبارک
سید المرسلین علیه السلام گذشته باشد با خدا و آیت

شمار بر دست آمد سید المرسلین علیه السلام و فقیه
و فیه روزی بازگشت در تعلیم و پیش و کشاف در تفسیر
بیت قدس و آیت اکتسب حظا من حب الله ابی و
حسن و زید رفاع در محل استماع بودند بود و حرام
المؤمنین حضرت عباس علیه السلام رضی الله عنهما حضور کرده
کرد و در آن کمر بود پیش کرده بر آوردند ایشان در
حال و دعوی اقرار کردند و ام المؤمنین حضرت علی
علیه السلام رضی الله عنهما را با صفوان قدس گفتند قصه آنکه
بر ام المؤمنین حضرت علی علیه السلام رضی الله عنهما کرده
جنگ بوده آیه قرآن در باب یکی او نازل شده
و آیه قدس فرود آمد فرعون شده تا مقتدران را
در باز آید به هر یکی راهش تا دکان تا زبان قدس
زنند و ایشان را صد قدس و نه فصل سپید و هم در

فصل در بیان حال سید المرسلین علیهم السلام درین نظم شنیدند و رسید
المرسلین علیهم السلام رفتند آنهم در مدینه و حجاز و یمن
برسید المرسلین علیهم السلام بر سر سیاحت هزار و دو
مقاتل جمع شدند و در دو شنبه بیت و ششم ماه
شعبان رسید المرسلین علیهم السلام خود مقدمه شد
صفه با با هم پیوسته سید المرسلین علیهم السلام
خود حمله کردند و ایشانرا کبرفت و کیفیت میان جنگ
اطناب داد و درین مختصر نکند بعد در است اختصار
کرده آمد آخر الامر بنو مرثع و بنو مصطلق طاقت
نیاوروند و شکستند و دیوار را پناه کردند و
جنگ سخت آغاز نهادند ضحایه از طرفی آمدند
آتش در خانه‌ها ایشان زدند بعضی را کشتند و
دیگرانرا اسیر نمودند غنائم بسیار و اموال را

جنگ کردند و روز دیگر بجنگ بیرون آمدند و پیروز شدند
و بنام مطلق که سمران قوم بودند پیروز شدند و اگر تو
وقت جانشت هر دو لشکر بهم پیوستند امیر المومنین
علیه رضی الله عنه مقدم بود و بر وایت شرح مشافقت
امیر المومنین علیه رضی الله عنه بخانه بود سید المرسلین
صلی الله علیه و آله و سلم او را خلیفه غیبت کرده بود
و مقدمه لشکر امیر المومنین عمر رضی الله عنه بود و جنگ پیروز شدند
تنگی و غنیمت و حرب رفت قوی آضر روز باز گشتند و
وفاق آمدند قریب و ماه هر روز برین منوال جنگ
میشد و در لشکر سید المرسلین علیه السلام غنیمت سخت
بود و قتل و زخم و بپا آید و هوا تموز بود و بعضی
باران آید سید المرسلین علیه السلام تجانف نمودند
و در مدینه آمدند و بعضی که در مدینه بودند چون حال

من بود و در آن روز که خواست حق باشد انتقام مرا
در تو بکشیم میرالمومنین علیه السلام گفت
من بروم سید المرسلین علیه السلام گفت نه من
بروم پس شکر را استعدا و کردند برای تجلیل
شکر از جمعه استعدا و او عشرت بوده میرالمومنان
عثمان رضی الله عنه صد شتر و ده هزار دینار و بر
وایت مصاییح که در باب مناقب عثمان رضی الله
عنه است سیصد شتر و هزار دینار برای تجلیل
سید المرسلین علیه السلام و او سید المرسلین علیه السلام
استعدا کرد و با نزد هم ماه جماد الاخره سنه پنجاه
سنه پنجاه و بر وایت کشف که در سوره ابراهیم
سنه عشر بیرون آمدند بعد با نزد هم بود و آنجا
رسیدند و در فوسنگ از شهر فرجه آمدند و استعدا

السلام در آن کشته شدن ایشان خبر کرد و بعد از آن
علیه السلام در خانه خود آمد و از این خبر با خبر شد و آن
را از آن عاقلان و بزرگان از این علم ندانند و با
آن را ختم کرد که ایشان هر سه کشته شدند خالد رضی الله
عنه را بیت بگرفت و فتح کرد و خالد رضی الله عنه منهدم شده
آمده بود و باز آمدن او بسلامت فتح نامه کرد و الحقیقه
چون سید المرسلین علیه السلام فرزند آن جعفر را رضی الله
عنه ملطف بسیار میکرد و مادر ایشان گفت و استم
که جعفر کشته شد سید المرسلین علیه السلام فرزند آن را و راجع
طریق ینماز می نواخت امیر المؤمنین علی رضی الله
عنه بشیبه سید المرسلین علیه السلام فرمود با علی هر که برادر
ندارد برادر او بمن پس دست امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه بگرفت و فرمود اگر جعفر شهید شد

این را محمد و جعفر طیار و خالد بن ولید از رضی الله
 عنهم اجمعین لشکر می فرموده بر کشته آنکه فرستاده بودند
 حارث و ابن را با خود و جعفر طیار و رضی الله عنهم نیز
 سه نفر کشته شده اند بعد از این که خالد و ولید رضی
 الله عنهم بگرفت و ایشان را منهدم کرد و باز کفار روز
 آوردند خالد رضی الله عنه و یاران منهدم شدند
 بر سید المرسلین علیه السلام آمدند سید المرسلین
 وقت روان کردن این لشکر حارث را احب کرده
 بود و بر زبان سید المرسلین علیه السلام گذاشته اگر
 او کشته بشود این یاران بر مردی از خود با میسر
 حاضر شوند این هر سه کشته یاران با میسر یحیای
 الله عنه را رضی الله عنه دادند چهره یل صلاه الله علیه السلام
 همان زمان که ایشان کشته شدند سید المرسلین علیه

این را در وجه امیر بود و اگر در کیم کشته شود جعفر امیر بود و اگر او کیم کشته شود یحیی

وہیں

و فرمودند که این کتاب را در میان مسلمانان پخش کنید
و در میان مومنان معتقد است که هر کس این کتاب را در میان
حرب تبوک و آن سنه تسعه بوده و عوب بموت و حرم
نیز گویند در حجب و نجبان سنه ششم بر وایت سنه تسعه
بر وایت و سنه ششم بود بر وایت کشاف که در سوره
نبت و سنه ششم بود و فقه آن در تعلیه وایت و تفسیر
در صورت برات مطهر است و آنچه از آن بود که سید المرسلین
علیه السلام جعفر طیار را از رضی الله عنه در شام بر نیل مرغ
و نیل مصطفی که ایشان آنجا ساکن بودند فرستادند
تا دعوت کند و بخدایتعالی خواند جعفر رضی الله عنه بر این
رفت و گفت حق سبحانه و تعالی محمد مصطفی علیه السلام
و سلم بر دستهای ایشان بگذاشت که در این زمانه

و حکم کند بکشتن و اسیر کردن و بکار بردن حکم جان
بدست سعد معاذ یعنی بدست اختیار کند و رضای حق
اودا دهند یعنی اورا حکم ساختند همه بر حکم اود و
آمدند سعد معاذ رضی الله عنه زحمت داشت و اود در مدینه بود
از آنجا اود را در حکم انداختند آوردند گفتند بر چه حکم کردی
تو اقتضا کند بکن و در آن حال حضرت سید المرسلین علیه السلام
سمت آسمان میبید سعد معاذ رضی الله عنه حکم کرد که مردان
همه را بکشند و فرزندان ایشان را بنده کنند سید المرسلین
علیه السلام تبسم کرده گفت من در لوح محفوظ میبیدم
که حکم خداست ای تعالی همه بر من مقرر است فاسعد معاذ هر چه حکم کند حضرت
سید المرسلین علیه السلام فرموده قادر بازار مدینه خندق
کاوند و شش هزار مرد از ایشان بکشند و در آن خندق
افکنند و فرزندان ایشان را بنده گرفته گفتند حب العلم

یا بنی قریظہ! خداوندی را که در این روزگار
 دو روز گردید و زمان آمد و گذشت و این سال
 فرمان مہر تہ کی رسید و فرمود بنام من و بنام
 زبان در بنی قریظہ برونزد و ایشان را کمر و کمرید و بنزد
 متناصل کنید و این فتنہ انگیختہ ایشان بود فصل
 یازدهم در حرب بنی قریظہ و این چهارم حرب و قصہ
 این حرب تفسیر سورت احزاب متفرق بطور تفسیر
 سلیم علیہ السلام با جمیع یاران و ان شد کوهی کہ بنی
 قریظہ و بنی نضیر و ان ساکن بودند کرد گرفتند و ایشان
 برادران بودند از فرزندان مارون بن عقیل علیہ السلام
 بودند سید المسلمین علیہ السلام دت بیت و بنی قریظہ
 و بر دایت بیت و چند روز با ایشان جنگ کرد آخر خارج شدند
 گفتند میان ما حاکمی باشد تا بحکم او فرمود و دایم قریظہ

مقاتل

صل

جبرئیل و ملکوت و میکائیل و ایزد و راعیه و نوره و نور و نور
بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ
سلیمان علیه السلام بخت جوان و آموخت و همگی سلاح پوشیدند
و بیرون آمدند و میان خود و آموختند و با یکدیگر گشتند
و بعضی پشت به بیرون میزدند و بعضی شکسته و مجروح شدند و بعضی
بیرون آمدند و خیمه و سلاح و شتران و پاهای اسبان و اسباب
شکر همه بکذاشتند و با داد و در راه آمدند و بکشتند و چون خلق
انتهای بیرون آمدند دشمنان را مقهور دیدند سید المرسلین ^{علیه السلام}
خبر کردند سید المرسلین علیه السلام با باران بیرون آمدند و
همه مال و اسباب غنیمت که دزدان بجان الله در کشتن و بعضی
در قاصد اعزاز مظهر است که جبرئیل علیه الصلوة والسلام
برای سید ابق سوار تیغ در حایل کرد و پیش سید المرسلین ^{علیه}
بیامده و با سید المرسلین علیه السلام نیز با خستین
بسیار مبارک

خداوند است و حق تعالی سید المرسلین علیه السلام فرمود
وحي نبوت بمشاهد و مصنف شده میگویم معاف و معافی الله
عنه بر پابر خاست گفت بخدا کی که ما نکنیم آن روز که تو
میان ما بودی ما اینهارا یک حرف ما نپذیرد اویم اکنون که تو میان
مائی ما اینتر انصف حاصل از مدینه کی میبرد هم خط پا
کردند مهاجر و انصار همه اسلحه پوشیدند و مستعد قتال شدند
و نیز بنو نضیر را پیغام کردند و با خود بار کردند و آوازه انداختند
که بنو نضیر با ما یار شد عذر خواهند کرد و ما و ایشان را مثل اهل
قریش را میزنیم چنانچه اهل قریش میدانستند آن شب حضرت
جل و جلالت و عظم نواله فرمان رسید بر مهند جبرئیل صلوة الله
علیه که برو این قوم را بشکن حق تعالی و روان از غبار و ابر
سخت فرستاد و شب همچنان تا یک شب که دست نمیرمخت
و با دجنان میجست که یک چشمه بر باران نماند و در آن تا یک می

خاق مدینه مدبر گفت ای نفاق کفری که از تو میگویند که
عالمی خواهد شد در دنیا و آخرت و عالم معلوم است که تو از دست روم
و مداین را بموغلان و غلامان خود فروخته و بکینه های کینه و بغض
بر دست و دندان خواهد آمد و امروز کار بجای رسید که کفایت
حاجت مسلم بیرون آمدن نیز تواند ابو سفیان پیغام کرد و
اگر بنیم حاصل از مدینه از مبعود و جرات آن بر طریق خراج بر ما قبول
کنند و خط بد عیسای باز کردیم سید المرسلین علیه السلام چون ضعف
یا ران دیده بود رضاداد و خط نوشتند بد بنمضمون
هذا ما اقرب محمد رسول الله ايشان خط پاره کردند و گفتند
که اگر ما تر از رسول الله بدانیم خود میان ما و شما این چنین نشود
بنویسند ما اقرب محمد بنی عبد الله بزرگان مدینه معاجرو
النصار بشوریدند و گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و سلم در
با که بنصف حاصل مدینه بر ایشان صلح میکنی بر تو و عیال

و آنجا که بود که بنو قریظه و بنو نضیر با سید المرسلین علیه
السلام عهد داشتند نقض عهد کردند و بدو سفیان را اعراب کردند
تا در مدینه نماند و اعراب یعنی کوفه کردند که در اطراف مکه
و طایفه وحشین بودند و قبایل بنو عطفان و بنو کنظه و بنو
جهیم و بنو ثقیف و بنو کنده و بنو قریظه و بنو نضیر هفت لشکر را
جمع کرد و با نزوه هزار مرد متفق کرد و آمدند مدینه را
منحصر کردند و فریب نگاه بود چنانچه کسی از مدینه برای تقاضا
هم بیرون نتوانست آمدن سید المرسلین علیه السلام را
را جمع کرد و در مدینه حفر خندق کرد و از هر دو جانب خندق
هزار و هشتاد تن را و نیز اندازی بود و عمر عبیده که ماهر
ابن نفیران بود بدست امیر المومنین علی رضی الله عنه کشته شد
و آنروز سید المرسلین علیه السلام را چهارم نماند و فو
جوشه کار بریاران سید المرسلین علیه السلام و شوال شد

سید المرسلین علیہ السلام و در حدیث
 داریم جمیعاً داده بود در وقت هفت روز آنجا نزول
 کرد ابو سفیان نمیتوانست که از دست نظر آن پست آید و
 آن موانع است فریب مکه که آنجا نزول کرد و نغم را
 ده شتر رشوت داد شخصی از بنی عبید قلیس را یک شتر
 بار مویر داد تا ایشان سید المرسلین علیہ السلام را
 باز کردند و اندک سید المرسلین علیہ السلام بعد هفتم روز
 چون در جمیعاً و نیامده بود سالم و غالم و در حدیث باز
 گفت و این قصه در تفسیر سوره آل عمران منطبق است
 فصل دهم بیان جنگ احزاب و سیوم جنگ احزاب
 بود و آن در شوال سنه اربع بود و آن احزاب
 هم گویند و قصه تین و تعلیه و بیتی و کشاف و بعد
 احزاب بطور است جنگ تین جای دیگر متفرقات است

و الله اعلم بهن بود تا بر اوست محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
هرگز شکست نخورد و او نومید نکرد و بداند که سید المرسلین
علیه السلام که مشرف ترین همه جهان بود ازین معنی خالی
نبود آن حکمت خدای عز و جل است خیر در این باشد و
بنده نداند عیسی آن نکر هواش دنیا و هو حیر لکم بعضی ضعیف
مسلم ازین شکست شکسته دل شده بودند این آیه
نزل شد و لا تهاووا ولا تحزنوا و انتم الاعلون همه
نور دل شدند و قوتی مرا صیبه را حاصل شد الحمد لله
علی ذاک و این سال را عام اللاحه خوانند و نصف
ماه رمضان این سال امیر المومنین حسن بن علی رضی
الله عنهما متولد شد ابوسفیان وقت مراجعت کفیه
بود با محمد میان تو و ما ده سال آینه آید ز ما
عدست اگر تو ای و خواهی آنجا بیای تا معلوم تو کنم

نهم

زنده چهره نیل کجفت سجده ایستقام غضب الهی نهست خود را
 در میان کشتگان کین مسیده المرسلین علیه السلام چنان
 کرد و در رساله بهر مسطور است حکمت الهی و الله اعلم
 درین شکست آن بود که از صوابی که ایمان بهار و رضی الله عنه
 در ایمان سبقت نموده بودند و در شان ایشان این
 آیه بود الَّذِينَ آمَنُوا وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ اولی که ایمان یافتند
فِي حَيَاتِ النِّعَمِ و این جنات النعیم جای شهیدان است
 فضا و آبی این تقاضا کرد که ایشان بشرف شهادت
 مشرف شوند تا این سعادت یسارند و بدان درجه رسیدند
 که بعد پیغمبر آن صلوات الله علیهم هیچ کس را جز شهیدان این
 درجه نیست فَالَّذِينَ آمَنُوا وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ و این
 فقه جهانی شربت میگردانند و هر یکی برای دیگر امتداد
 میگردانند و خود را در آن حق نشسته چنان دادند و نیز حکمت

نکستند و بیشتر نشدند خود مستحق با بر سید المرسلین علیه السلام
تبع اندازند و معصی غیر که صاحب دانستند و خود بر سید المر
سلین علیه السلام انداختند معصی گشته شد و این عقیده
شیطان در لشکر هر طرفی اندازد اگر که محمد گشته شد اهل اسلام
ازین سخن شکسته دل شدند همه بشکستند عقیده و دین
اصحاب کبار رضی الله عنهم اجمعین ازین شهادت مشرف
گشتند امیر المومنین حمزه رضی الله عنه نیز شهادت یافت
و بر و این عقیده زخم داشت و جبهه شکم حضرت امیر الموم
نین حسنه را پاره کرده جگر او را خام بخوابید حیرت
همین صلوٰه الله علیه السلام در رسیدن با سید المرسلین
علیه السلام این آن بلاست که ترا علم داد و بودم که جرعه
و سعد معاضی رضی الله عنه فرمود اعلان بخوانند جزا امیر
المومنین علیه السلام سعد اندر کسی نبود که گفته و مخرج

فقی که شمارا بود بعد ازین ختم شما را بشمارا
 چنانچه میعاد بود از پیش در کثرت خالد و لید از غایت
 خاست چنانچه تیر انداز پیش و پس ایشان یک گشت
 ران کردند و تعبیه ایشان را دست افتاد و عبید الله حیر و طبع
 عین گشته شد عبید الله ای با یکصد نفر گشت پهن گشت داد
 سید المرسلین علیه السلام با یکصد نفر اسناد و جانکد یک
 جانکد گشت اعا یاران را از آن پهن گشت دل منور و دست چون
 تیر اندازان از پیش و پس و در آمدند و تیر و زوین و نیز
 از حد گذشت قدم معابر ایشان تیر و گشت ثابت ماندند
 پایش باز می رفت و درین میان غنیمت و ابو قحاص و در آمد زخمی
 بر سید المرسلین علیه السلام انداخت بر و این غنیمت
 غنیمت عادیج سنگی و زخمی مبارک سید المرسلین علیه
 السلام و دوروی مبارک مجروح گشته و با عبید الله مبارک
 گفتند

این حدیث از
 ابوداود و ترمذی
 و دیگران روایت شده است

نخستین که کسی از این پنج بخت و حرکت نکند او پیشتر نفوذ که
بشد و نیند و در وقت انعام پنهان است اگر او بر شما بیاید باید که
یک مشت تیر همه بر او بکشد تا از او تیر باران کند و خود
با جمیع باران که قلب او از بفسد نفیر بر او سفید زد او

مشکلت و پشت بهیز میت و او سید المرسلین علیه السلام و یا
بر آن و نهال گردند چند آنکه از نظر عبید الله خیر رضی الله
غایب شده و چهارده نفر مشرک را کشند علیه را باران که
بر او بودند به سبب غنیمت قتل شده اند نتوانستند که

برقرار بمانند باران عقب سید المرسلین علیه السلام همه
روان شده اند رایت از این پنج بخت همین علیه خیر نهال
استاده بماند شومت بیفرمانی پیغمبر علیه السلام اثر کرد
در مدارک مطهر است و هر آینه تا این زمان فتح شما را
بود و چون باران شد بیفرمانی کردند از شومت آن

بر غلایندند لغز و برت سید المرسلین علیه السلام زره پوشیده
 بعده همه ایشان را ضعیفی شده که بیرون نباید آمد سید المرسلین
 علیه السلام امر فرمود پیغمبران چون زره پوشیده تا آنکه قتل
 نکنند بازگشتن نشاید اکنون البته بیرون باید آمد و در بعضی
 تفاسیر موطر است و چرا آمد که بیرون آید فتح تراست سید المرسلین
 علیه السلام با یکدیگر زره و بر و ابی با نصد و پنجاه لغز چاده جمعیت
 بیرون خود بیرون آمد مقابل ابوسفیان صف کشیدند ابوسفیان
 و خاله و بیوه و بیوه و بیوه و بیوه و بیوه و بیوه و بیوه و بیوه
 بودند از دولت النعیم پنهان کرد و خود مقابل سید المرسلین
 علیه السلام با ستماء جبریل علیه السلام علیه سید المرسلین کرد
 که خاله و دولت النعیم پنهان کرد سید المرسلین علیه السلام
 غلبه الله را با ستماء لغز و بر و ابی را ستماء و ابی را
 امیر تیر اندازان کرد و انبیا و فرمود که همیشه پاشید

دوم حرب احد بود و روز دوشنبه هفدهم ماه شعبان سنه
تقدیم نبوت از هجرت ایشان بود چون ابو جهل کشته شد
سحبان و مدینه که قوم شده با جمیع اهلبقرش و لشکرها و دیگر
شبه مندی که شکست جنگ در قصد مدینه کرد و بیست هزار سوار
مقتل در کوه احد نزول کرد و این قصه در تفاسیر در سوره
آل عمران متفرق بطوریت و در تعلیقه و واقعات اطباء و مختصر
کرده شد سید المرسلین علیه السلام با یاران مشورت کرد
عبدالله ابی که مشورت یافتن بود و بعضی یاران را ای آن روند
که بیرون نیاید اما ایشان سه هزار سوار مقاتل اند
با نصد نفر امیر المومنین حسن رضی الله عنه و اصحابی که آن
روز شهادت یافتند همه رای زدند که بیرون باید آمد
و بر ایشان با چند نزد سید المرسلین علیه السلام رای
عبدالله ابی موافق بنمود و چون ایشان تخریق کردند

معاذ غیر بواخلاص نخواهد بود سید المسلمین علیه السلام
بغایت متفکر و متامل باز گشت و این کیفیت به چهار متفا
سیر که فامها آن در صد رفته بطور است متفرق مذکور است
و در واقع و اسانیا به طور است که این جنگ در ماه
سده اثنی بود و میان امیر المومنین علی رضی الله عنه
فاطمه رضی الله عنها در عشره آخر شهر صفر درین سال
گشت شده بود فاطمه رضی الله عنها پیش از و حشش سال
متولد شده بود و در شعبان آن سال روزه ماه رمضان
فرض شده بود و در شش ماه آن سال قبل از بیت المقدس
گشت قبله کعبه شده در عین خانه طهر بعد از آنکه دو
رکعت سجدت بیت المقدس آدا شده بود و در وی
الحجه این سال امیر المومنین علی رضی الله عنه و فاطمه زهرا
رضی الله عنها را بخانه خود آورده و غسل در جنگ احد

خدا و طلبیدند گفت من خبری ندارم سید المومنین علیه
السلام گفت آن زر کی است که اتم فاضل وقت بیرون آمد
داده بودی و گفته بودی اگر کار ادرینست چک بگفتی برسد
این زر فرزندان تراست امیر المومنین عباس علیه السلام
گفت در محلی که من ز را بر زبان خود بزنی خویش داده بودم
نایب محرم نبود ترا که خبر کرد سید المومنین علیه السلام گفت
جبرئیل صلی الله تعالی علیه امیر المومنین عباس علیه السلام
الحال اسلام آورد و الفرض رای امیر المومنین علیه السلام
السلام که بگفتن دای داده بودند موافق رضا حضرت
صمدیت بود و رای امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله
که بود بعد از اشارت فرموده بود مخالف رضا و بار تعالی
بود مگر جبرئیل امین صلی الله تعالی علیه در رسید فرمان
آورد سید منتظر بلای باشم در آن جزو خطای است

۹۰
عنه السلام انک منهم و انهم منک یعنی تو از ایشان هستی و آنها از تو
قدیه از ایشان پستان و ایشان از نده در مکن سید المرسلین
عنه السلام بر رای امیر المومنین ابابکر صدیق رضی الله عنه کار
کرد قدیه سینه و آنها را خلاص گردانید زینب رضی الله عنها
قلاده ام المومنین خدیجه رضی الله عنها که در جهاز یافته بود
بر آن خلیص شوهر خوف قدیه فرستاد چون بدست سید المرسلین
عنه السلام دادند بشناخت خدیجه و زینب رضی الله عنهما را یاد
کرد بگریست یاران صحابه ابو العاص بغیر قدیه خلاص کردند
و قلاده بر زینب فرستاد سید المرسلین علیه السلام وقت بر ک
آمدن این جنگ با یکصد و پانزده نفر پیاده خود دعاء
کرده بود خطه او ندا اینها همه را سوار گردان بفر من خدا
عز و جل آن روز غنیمت شد که نبود که بکشد و دست
شتر نگرفته و چون از امیر المومنین عباسی نقلی

و در کتب دیگر بسیرت از دستبرد چنان که سید المرسلین علیه
السلام و جواد با سجد و شکر بجا آوردیم گفت الحمد لله امری
فرعون این است که شسته بختا و دود و نفر از مستران
قریش جنابچه امیر المومنین عباس رضی الله عنه علم
و عقیل برادر امیر المومنین علی کرم الله وجهه و ابوالدین
و اعدو سید المرسلین علیه السلام شوهر با بی زینب رضی الله
عنها زنده و اسیر شد ند سید المرسلین علیه السلام با
باران مشورت کرد که ایشان را چه کنیم امیر المومنین
عمر خطاب بعد معاذ رضی الله عنه گفتند مات بالسیف
و اضرب اثنا فقم یعنی بکوسید المرسلین علیه السلام
تا تیغ زنده سر این اسیران ببرد که ترا دروغ
گویند و زنده بودند و ساحر میکردند و از مقام ابا و
واجده و بیرون کردند امیر المومنین ابا بکر گفت رضی

سواران را در استیلا چنانکه امر حسین علیه السلام بود و در آن روز
و عصر آن قوم هر یک یک بنام و شنبه بنام بیج و او بنام
عقبه ابی مغیط و عمار و لید و سواران

نفر دیگر و بر وایتی یکصد و هشتاد نفر بعد از آن محل که سید
المرسلین علیه السلام نشان داده بودند و گفته فلان در
فلان محل و فلان در فلان محل گشته خواهد شد بعد از آن
محل گشته شدند سید المرسلین علیه السلام فرمود که گشته
که خیر ابو جهل بسیار د که چه گشته شده یا بیرون شده یا
میدانم که گشته شده و آن به تفحص رفتند عبد الله بن
مسعود رضی الله عنه ابو جهل را دید باز خنما و افتاده میان
گشتگان رده ای خود در یک بنها میگردید و دید با آنها و
بها یک بر سینه پاک او نهاد و ریشش بگرفت شمشیر
ببرید چون ابو جهل شمشیر حضرت آورد و چون گفتند
در آن روز

فریض افتاد اهل قریش فریاد برآوردند که سراقه لشکر داد
بشکست از پیش مشتق پیادگان بیرون شدند لشکر ما را منهدم کرد
نبید ابو جهل فریاد کرد که ای سراقه ترا چه افتاد که پیش مشتق
پیادگان بیرون شده میروی؟ سراقه جواب بجهن داد
افى برى منكم وَاِنَّى اِذَا مَا لَانُورٍ دَامِنٌ بَدْنِى
گرفته بگریخت چون سراقه و لشکر او منهدم شد بر اهل قریش
افتاد اهل قریش با جمعه هم شکست و منهدم شد ملائکه و یاران
سید المرسلین علیه السلام دست در نیغ بر اهل قریش نهادند
اکثر اصحابه رضی الله عنه روایت میکنند امروز ما دنبال کا
فران میکردیم پیش از آنکه برایشان برسیم آواز ترا آه می
شنیدیم سر کاران بریده میدیدیم سودای سخیطه
از عقب بطریق بدی آمدند و سرایشان می برید چنانکه
هیزم خاک شکستند چنانکه گردنشان می شکست و اغلب

علیه السلام چون تمام باران بدید نظر بر روی آسمان بدید و گفت
خداوند اگر امروز این مشت مسکن را بکس کنی بعد از آن که
نماند بر زمین که ترا پرستند و در حال مهر جبرئیل و اسرافیل صلوات
الله تعالی علیهما باشد هزار فرشته جامه سفید پوشیده و جامها
بسته بر اسبانی ابلق سوار و در رسیدند مهر جبرئیل مقدمه شد
مهر اسرافیل مقابله سرافقه شد همین صفها از جا جنبانید
سرافقه یعنی ابلیس بعین مقدمه اهلقریش بود پیشتر شد
تا بعد بر مقدمه لشکر سید المرسلین علیه السلام زند چون بیکو نگاه
کرد چه بیند که مهر جبرئیل صلوات الله تعالی علیه مقدمه لشکر سید
المرسلین علیه السلام است همین که نظر ابلیس بر مهر جبرئیل
صلوات الله علیه افتاد در حال بگرخت و در بریت شد کما قال
الله تعالی فلما تراءت الفئتان نکص علی عقبیه
یعنی بهم دنبال او بیرون آمدند منهدم شدند شکست
افتاد

عن عبد الله بن مسعود عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لا ينجس المؤمن حتى ينجس الشيطان ٤٤

لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ الظَّالِمِينَ فَإِنِ جَاءَكُمْ كُوفَرٌ

کہ محمد ربین مہمان اہلبیت ہیں اور ان کی بطور کسرافہ خدمت

کنفایانہ باکیہدہ سوار زندہ پوشش میری فراغتہ گفتہ مراقبہ

بعد و اهل قریش آمد قریش مستظرف شدند که سیرافم بیاید آنوقت

پوش و ابو جہل و سیر و اران و دیگر کردن گرفت و کف من

شهرمند و شما ایم در آنچه مرا فرمودند که محمد کریم و زمین

پیر و دعا و کتب و تفصیل کرده ام امروز آمده ایم بخدا

تقصیر خود را هم مرا عفو و گنید شما بیغم باشید و بدینید برین

فخوم جی تھانم ایشان سرائے را مقدم گردید بدان سبب

سید بن علیہ السلام بقلبت خود و کثرت اہل فریض کد ایضا

یکی به پیغمبر و همیشه از آن تفکر داشتند علی الخصوص که سرافراز

باسمہ تعالیٰ حمد و ثناء و ایل قریش و سیدہ المصطفیٰ

که من تا آنجا که طاعون خودم خاک بود این را که سحر کرده بودم
و جوان بر سر او نهاده بودم چون بدین سید المرسلین علیه السلام
در شب سب آب شستنی انداخته من خفته شیطان لعین
و رآند با جمیع محکم گردانید جز سید المرسلین علیه السلام
و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بخبری نمود که او را احتلام بقدر
آخر همه باران بحضرت رسالت صلوات الله علیه و سلم آمدند
منحصر و متفکر با سنا و ندکه بار رسول الله علیه السلام محکم شد
جنگ نوع کنیم و نیز در معرکه ریکی می آری بود که قدم تا
زاد و در میرفت سید المرسلین علیه السلام بفریاد و
حضرت نیاز فرستاد و قطعه در مانند یک حال بدین عرض
نمود در حال باران رحمت نازل شد چندی این بارید که
باران غسل کردند و همه آب برادر گرفتند و نام یک
بشیت وقت طلوع آفتاب بر دو جانب صفای دست

پس که خشم پنهان هر یکی در اهل و موافق گشته شدند و بیک
کردن باد ان را مطلوب کاروان بود و شوار نمود با کرا
هیت تمام بیرون آمدند سید المسلمین علیه السلام با صید
و پانزده پیاده و دو دوشوار روی به بدر نهاد و در اثنا آن ابو
جهل را خبر شد که کاروان سمت ساحل باز شد و سلامت
گذشت اهل قریش خواست که مراجعت کنند ابو جهل گفت و ایماز
نکردیم تا اینجا فرمائی نکنیم و خمر خوریم و توبه بدان و سر و دگر بیا
ر اسیر و دگر بایم تا تمام عرب و محمد را خبر تا بیرون آمدن ما
نشود که ایشان بدین مشغول شده اند سید المسلمین علیه
السلام فرمود پس چون سه فرسنگ از بدر نزول کرد است
نماند نماز به نسیم گذاردند اهل قریش را خبر شد گفتند که از
دام ما بسته بود باز در دام ما آمد بر دو جانب مستعد
جنگ کردند تا باعد او جنگ شود ابو جهل لعین سوگند خورد

قریش و ثواری میخواندند هیچکدام از ایشان خوشش آمد چنانکه در حدیث
نقل در قرآن مجید و فرقان مجید خود میفرمود و این بعد که الله
احد الطائفتین آنها لکم و تودون ان غیر ذات الشوکت
نکون لکم انصار بدان در یافتند که سید المرسلین علیه السلام را
مطلوب اهل قریش است نه کاروان سعد معاض رضی الله
بر خاست گفت سید اما چون قوم موسی نه ایم که خواهم گفت
اذهب انت و ربک فقاتلانا هاهنا قاعدون بلکه ما کویم
اذهب انت و نحن معک آن حضرت الحرفضا معک و انما علوت
الحیث علونا معک سید المرسلین علیه السلام باسقطها این
سخن روی باهلقریش آورد و گفت که فتح ما را بر شما
به پیشید و بد فلان محل ابو جیل گشته شود و در فلان محل شبیه
نوسر به برند و در فلان محل ولید عتبه را پاره پاره کنند و در
فلان محله عمر و هشام و امیه بن خلف را بکشد و ستم

در آن روز که خداوند پندش از این نوحه را به هر المومنین بخشاید
 رضی الله تعالی عنه خواهد بود و این و کوفی فرمشته از آسمان
 در مکه نازل شده است و کوفی بدست گرفته از آن کوه سنگبار
 هیچ خانه از خانه ها و اهل قریش در مکه نبود که در آن خانه سنگ نبار
 عباس رضی الله عنه از سبب بیان آن خواب مانع شد ابو جهل شنید
 با نام اهل قریش بکشد و پانصد نفر پیاده و سوار بیرون آمد
 استقبال کاروان که در بدر نازل کرده و مکر جبر اهل اصول
 تعالی علیه از حضرت رب العالمین در رسید و حی آنور گفت
 يا أَيُّهَا الْعَرَبُ إِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَدْعُوكُمْ إِلَى طَاعَتِهِ وَتَرْكِ
 دِينِكُمْ وَإِنْ تُبْرَأُوا إِلَى اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تُبْرَأُوا إِلَى
 الْأَعْدَاءِ فَهُمْ يَرِيدُونَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنْكُمْ وَيَكْفُرُوا بِكُمْ
 فَإِنْ تُبْرَأُوا إِلَى اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تُبْرَأُوا إِلَى
 الْأَعْدَاءِ فَهُمْ يَرِيدُونَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنْكُمْ وَيَكْفُرُوا بِكُمْ
 فَإِنْ تُبْرَأُوا إِلَى اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تُبْرَأُوا إِلَى
 الْأَعْدَاءِ فَهُمْ يَرِيدُونَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنْكُمْ وَيَكْفُرُوا بِكُمْ

نصبت
نصبت
یعنی خود بود
عده اند

این که مشهور است و در آن جنگ بود و در آن روز که
سید المرسلین علیه السلام نجات فرموده اند و آن است
اول جنگ بدر است و بدنام آمیست که بر سر آن جنگ شده
بود و این اول جنگ بود میان سید المرسلین علیه السلام
و اهل فریش در تعلیه و کشف و بینه و در تفسیر سوره انفال
مطهر است که کاروان اهل فریش ابوسفیان و عمرو عاص
و هشام با چهل سوار و جمعی پیادگان در کاروان بودند از
حد و دشنام بازگشته بودند و در نوایم بودند و سید المر
سلین علیه السلام را خبر شد سید المرسلین علیه السلام
با نصاریان و مهاجر به نیت کاروان بیرون آمدند و با
را خبر شد هر نام کعبه برآمد فریاد کرد که ای اهل فریش
بچه و دریا بید کاروان خود را که محمد مصطفی صلی الله علیه
و سلم بنا را کرده است اگر نشاید این شما را بستاند

سید
نصبت

مردی چند خمر بر سره بارانید و در آن خمر دانه
برکت کرده و بر سره خمر دانه گذاشت همه عمر
از آن بخوردی و خرج کردی و قتی کم نشدی و رفیق
فتور امیر المومنین عثمان رضی الله عنه آن آورد افتاد بکشت
الغوص معجزات سید المسلمین علیه السلام نهایت نیست و اظهر
ایمه قرآن است که هزار هزار قول علماء و عرب جمع نموده
یک آیت مثل آن نتوانستند که بیارند اگر معجزات حضرت
علیه السلام جمع کنند در دفتر نکنی بر بنیه مختصر کرده ام تا
مفهوم گردد و در سلسله هشتم در جنبه چون سید المر
سلین علیه السلام در مدینه رسید باقی مدت عمر نه
سال و باز ده ماه و بیست و شش روز در مدینه بود
و در بنیه مدت سه عمره و یک حج که آنرا حج و داع گویند
بجا آورد و بیست و هفت غزای کرد و غزای اول

تعجب میکنی بجهت آنی که میگوید که محمد پیغمبر آخر الزمان در حقیقت
 شما آمده است آنکه گذشته و آیند خبر میدهد چنانچه در حدیث
 آمده است میگوید روزی بنی یهود را از خیبر کوسیدند زهر آلوده
 بریان کرده پیش سید المرسلین علیه السلام آوردند سید المر
 سلین علیه السلام خواست که دست مبارک در آن زند
 کوسیدند زهر آلوده گفت که مرا زهر آلوده کردند از من
 سید المرسلین علیه السلام یهودی را طلبید و فرمود این
 کوسیدند را بنزد تو آورده گفت آری یهودی گفت ترا
 که خبر کرد و فرمودند همین کوسیدند باز فرمودند برای چه زهر
 زده گفت برای امتحان تو اگر پیغمبر بودی چه میکردی
 بخوری و زهر در تو اثر نکند من ایمان آورم سید المرسلین
 علیه السلام باران را طلبید و بباران بخورد یهودی ای
 آلوده باور برده رضی الله عنه میگوید که سید المرسلین علیه السلام

عَلَيْهِ السَّلَام

آن کوهی که در کائنات در وایه بود بطلبید فی الحال آن کوه را
شد و بنیاد دوسه باره آن کوه کواهی داد که نور سول
خدا ای بختی اعرای ایمان اوله کوه باز بمقام خود رفت این
عباس ضربه غنمه میگوید روزی دیگر اعرای آنکند همین منظر
کوه طلبید گفت این خوشه خرما که برداخت است
اگر کواهی بدهد من ایمان آرم سید المسلمین علیه السلام
درخت خرما را اشاره فرمود و دیده بسیار مدته
کوت کواهی داد و باز گشت بمقام خود در مقام قرار
گرفت ایمان آورد ابوهریرع رضی الله عنه میگوید روزی
که یکی که سپید از رتمه برد شبان بدوید و در خاک نماند که
باز گشت و روی شبان دید و گفت روزی غمی بروم
نوجوار نماند شبان در غمت شد و گفت والله
من گری ندیده ام که گریا سخن کند که گفت این چه

کو پڑ پڑ پڑ روزی شتمی از تعدی مالکیت خود بخت و کسب
 المسلمین علیہ السلام ختم و پیر اطلب و مواجبہ کرو و اورا
 در نگاه داشت از شتر و صفت کے و بعلی نفعی رضی اللہ عنہ می
 روزی شخصی را بر سید المسلمین علیہ السلام بیاورند کہ چنان
 گرفته است سید المسلمین علیہ السلام دست مبارک بر سینه
 او نهاد و دعا خواند از شکم او مانند سکنجبین سبها و پیرو
 آمدند مید ویدا و نکو شد آنس رضی اللہ عنہ میگوید روز
 سید المسلمین علیہ السلام درختی را کہ دورتر بود طلبید من
 بار می شد و جنت میر آمد چنانکہ پیش سید المسلمین
 آمد و با ستاد پس رسول حضرت رب العالمین فرمود
 باز کردیم چنان باز گشت ابن عمر رضی اللہ عنہ میگوید پیش
 رسول علیہ السلام اعتراف آید و گفت بے تو ایمان آرم اگر
 کیست بخت نبوة کواهی بدهد آن زمان ایمان آرم سید المسلمین
 علیہ السلام

بود و آفتاب شسته بود و ندی الحلال بانی درخت کهنه سبزه

بر سر مبارک سید المرسلین علیه السلام انداخت بجزیرا

گفت به پند کشتن و سایه و درخت همه معاینه کردند و خوا

سید المرسلین علیه السلام از اینجا برخاستند و از این درخت

بیرون آمد بر سر مبارک باز سایه درخت بجزیرا و عالم

خلق همه معاینه کردند و را می گفت و الی این کیست ابو طالب

گفت که منم گفت سوگندت بخداست در می فطمت می

بیع غای که این پیغمبر آخر الزمان است تعبیه نفعی رضی الله عنه

میگوید در سفر روزی سید المرسلین علیه الصلوة والسلام

خواب کرده بود آفتاب بر روی مبارک می تابست و درخت

از اینجا دور تر بود بگرم آبی روان شد چون آمد سایه کرد

چون سید المرسلین علیه السلام بیدار شدند بچنان باز رفت

مقام خود خلق همه معاینه کردند و نفعی رضی الله عنه می

ابوطالب میرفت امین که بر لبندی عقیده می‌داشتند و در
وسنگها سجد می‌کردند و در آنجا راهی بود آنجا بحیثیت انام طاعت کرده
وید سید المرسلین علیه السلام را پای می‌وسید و گفت این
بمغیر آخر الزمان است در حجت عالمیان است بعد برای این
طعام حش ابوطالب را مهمان طلبید ابوطالب یار ان سید
سید المرسلین علیه السلام را در وثاق با درخت و اسباب
که است را می‌گفت بسبب کسی که زمانی ساخته ام او
کجا است گفتند در وثاق است گفت طلبید چون سید
سیدین علیه السلام آمد برادر سر مبارک سید المرسلین علیه
السلام سایه کرد چون او در جمع بنشیند بر او کشتی
بران درخت یافت که زیر آن سید المرسلین علیه السلام
نشسته بود درختی بود آنجا خلق همه در سایه او نشسته
بودند برادر سید المرسلین علیه السلام در سایه حای یافتند

از سید میکویدانی علیه السلام علیه السلام زینب را فرستاد
از مادر هم گذار خیمه بدست و بجهت المصطفی علیه السلام فرستاد
سید براق خود خیمه داد و آوندی که در جمیع باران جو در المصطفی
موازیه تبصره نفرمایند و همه ازان بخورند و تسبیح کند چون
باز گشتند اهل و عیال حضرت بخوردند و چون ایشان همه بخاستند
نظر کردیم که آوندی هم چنان بود که اول بوده است جابر رضی الله
میکوید شتر من در سفر بجای میماند سید المصلح علیه السلام دعا
کرد او بر خاست پیش از این چنان شد که در آن خانه آنگاه
نیز و شتر نبود ابو حمیده رضی الله عنه میکوید آوندی در سفر
سید المصلح علیه السلام بر زبان مبارک فرمود که امشب باد
سخت خواهد جفت و با یکسای خای خود بر نخیزد و جاده خود را
را محکم باید بست چون شب عین آن بود ابو موسی اشعری علیه
السلام میکوید چون سید المصلح علیه السلام در شام برابر

السلام داشت بفرموده رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
او بخورد همه سبب شد نه این طعام هم چنان بود که پیش آمده
بودند بلکه از آن چیزی زیادت در نمود بنظر می آمد مثل این
معنی چهار کت بود در چهار محل ابوهریره رضی الله عنه روایت
میکرد در غزو تبوک نوشه هم کم شده بود و خلق بکوشش جان
کشت بفریاد برسید المرسلین علیه السلام رسید کف نقص
کنید بر کسی چیزی باشد بیارید نقص کردند و جستند با این
شکسته و چند خوا یافتند میاورند سید المرسلین علیه السلام
فرموده تا آن دوازده بر نطع کنید کردند خلق را گفت دست زیر نطع
کنید و نوشه دانه ها بر کنید و بخورید تمام شکر نوشه دانه ها
بر کردند و پیر آوندی که با خود داشتند بر کرده گرفتند و خود
سیر شدند چون همگنان فارغ شدند که کسی خانه زیر نطع
نقص کردند در نمود همان قدر بود که داشته بود انداختند می
اللهم

بعد از آن وقت که در خدمت ایشان آمد و کتب و کبریا را دست که آخر

بعد از چند ماه ایشان آورد سید المرسلین علیه السلام بازگشت امیر

المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه در طلب حضرت پیغمبر صلی

علیه وسلم بود و گفت سید اکابر بودی سید المرسلین علیه السلام

ماجرای آن گفت امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه شکر

ریتعاً بجا آورد جابر رضی الله عنه میگوید وقتی سید المرسلین

علیه السلام مالک را یکی عکّه و غن داد و بود چهل و پنج سال او

و فرزندانش او از آن عکّه و غن میکشیدند عکّه چنان بود که

ناله و زاری عکّه را آسب سید بشکست و غن برنج است

میگوید رضی الله عنه و زنی سید المرسلین علیه السلام با

اشتا و نفر در خانه ابو طلحه رضی الله عنه رفت زن او ام سلمه

قدر غن شکسته داشت و اندکی و غن که قه عکّه مانده

بود عکّه پاک کرد و بیرون آورد پیش سید المرسلین

در این روز

سیوم بار اور اہم نرین زمین زمرگانہ کیفیت سیدنا محمد ای تو پر حق است
 و بنان مابطل رکمانہ میچنے کو پسند پیش سید المرسلین علیہ السلام
 سید المرسلین علیہ السلام گفت محمد ابن بکر کار می آید تو ایمان آر گفت
 سید الاول مابیدین معجزات بسیار مایل است یک معجزه دیگر جمالی
 آن درخت که در کنار وادی هست اورا بکواز میبازد و دوشق شود
 یک شق همانجا بماند و یک شق بر تو بیاید سید المرسلین علیہ السلام
 آن درخت را بطلبید در حال آن درخت از میان دوشق شد
 یک شق بر جای خود ماند شق دوم زمین پاره میشد او می آمد تا
 برسید المرسلین آمد سید المرسلین فرمود باز برو در مقام خود در
 ماز رفت و بجای خود وصل گشت رکمانہ گفت کہ مر معلوم گشت
 تو معجز حق بسیار و خدا ایتعالی تو بر حق است و بنان مابطل
 اما اگر من این زمان ایمانی آدمی اهل قریش گویند کہ چکانہ
 مغلوب شد و عاجز گشته ایمان آورد انبیا و ائمه علیہم السلام
 روزگرم

برخی خدای تو بر حق باشد اگر من پشتی بر زمین رسانم جان من بر
حق باشد خاک من او و ترا بکشم سید المرسلین علیه السلام
کلمه بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان مبارک یاند و با و در کشتی
در چشم زدن چون جامه کاغذی بر زمین زد و بر سینه او
بنشاند و رگانه را بشرد و زانو شد گفت یا سید ابر خیر
سید المرسلین علیه السلام بر خاکت باز رگانه گفت یا سید اکبر تدبیر
همان شرط بیاوده که میسند دیگر بران افزودم با یکدیگر در او بر دم
باز دیگر سید المرسلین علیه السلام در آد و بخت همبر این خط بر زمین
زود رگانه شرمند شد گفت ای بنان ساهار شمارا بر سینه
هم بر آید که امروز مرا نصرت دهید نه از بهر آنکه مرا شرمند
کنید و خدا می آید و غالب آید اگر امروز مرا دست بگیرد و غلظت
من پیش ازین دست از شما بردارم گفت یا سید اکیبار فکر
نموده که گویند بیا و ما ترا بیاوریم سید المرسلین علیه السلام

انبار که کرده بودم زیاده بود و این زمان که حوزت فاضل داران
 مستوفی شده است بسیار است در نظر من چنانکه آنکه اندر زمان
 چیز بسیار است و نه نوده همچنان بود که کسی در وقت زود در
 توفیق است در بیان آیه وَاللّٰهُ يَعْلَمُ کُنْ اَنَّا سَمِعْتُ که در مکمل
 رکانه ظاهر شده بود شبانی کردی اگر صد مرد پای او گرفت از قریب
 برداشتن توانستی و او سکه مانند کوه از زمین برداشتی و در هوا
 بر طرف بطریق افتد و فرستادی و در خفا چون کیا از زمین
 بر کند لیر و از سید المرسلین علیه السلام در آن و او به
 کو سبند آن می جبرانید تا گاه که رسید به اینجا اقرار بارگاه ظاهر
 فاش شد رکانه گفت تو آن شخص باشی که بتان ما را نفی میکرد
 سید المرسلین علیه السلام آری من آنم گفت نه ترا
 بکنم اما الحال بیا ترا بیا ز ما میم اول ما من گفتم که و خدا
 خود در طلب و من بتان خود و مدد میطلبم اگر تو مرا بر داری
 ایاها

در این
 کتاب
 نوشته شده است
 که این
 کتاب
 در این
 کتاب
 نوشته شده است

بدست سید جابر رضی الله عنه میگوید که پدر من مرد دین بسیار
 که داشت و الله یکا خرم از اینها که ده درم را با خود دین قریب
 درم بود جابر رضی الله عنه پیش سید المرسلین علیه السلام آمده گفت
 یا سید المرسلین علیه السلام میخواهم که بار کردن بدر سبک کنم چرا
 خرمان چیز دیگر ندارم قرض داران را بگو تا بکل کنند سید المرسلین
 السلام فرمود برو و خرم که داری فرو و آرزو این
 و رخت چهار جای یا پنج جای توده کن، همچنان کردند
 سید المرسلین علیه السلام بیامد پهلوی یک توده با
 ستاد و چیزی بر و بخواست و گفت قرض داران را
 بطلب وزن کنند و او قرض گیرنده را طلبیدند هر کس
 آمد وزن کش حق او آنچه میبود همانقدر وزن خرم
 بد و او دجمله قرض داران را مستوفی شد جابر رضی
 الله عنه میگوید که من در این اندیشه شدم که این توده آن زمان

این زمان از من که گفتی هدا سید المرسلین علیه السلام فرموده الله
 سبحانه و تعالی آن درخت شاخ خفایا بر سر او چنان بود که معجزه او
 منتشر شد و این معجزه درستی و در تفسیر آیه و الله یعصمک
 الناس من طریقت حاکم بر رضی الله عنه گوید پیش از آنکه برای سید المرسلین
 علیه السلام در مدینه منبر بسازند سید المرسلین علیه السلام تکبیر
 ستون مسجد کرده خطبه میخواند چون منبر مرتب شد سید المرسلین
 علیه السلام روز جمعه بر منبر سوار شد ستون پا و از بلند باری
 و خواست که بطرفه بطرفه سید المرسلین علیه السلام بدوید و
 کنار رفت آن ستون بطریق کوه کمان خور و دیگر است و دم
 سید همه جماعت در کلاه شد سید بنی کوه رضی الله عنه میگوید
 شخصی در مجلس است حبس طعام میخواهد و دست است او مبتلا
 به پا و بود که با بغل خفشیده بود و سید المرسلین علیه السلام گفت
 بدست راست بخور او دست عیال کرد فی الحال صحت یافت و دست

ملک الحان و جمع الغیال یاسید از خدایتقا باران بخواه سید المر
اسلین علیه السلام گفت یارب القادری و کرم و بلا و دوا
بک و این سخن هنوز از زبان مبارک سید المرسلین علیه السلام
نشده بود که ابرور هو البغوبی با وجود که علامت ابرم
چند ان بدان جارید که سید المرسلین علیه السلام ترشند
از منبر حضرت فرود آمدند یفت شبانروز باران متواتر شد
چنانچه آب از لب یار و یایرون آمد روز هشتم چون باران از
حد گذشت همان اعرای آمد و گفت یاسید ایمنده هم انشاء و حق
الابنای سید المرسلین علیه السلام دعا کرد و یارب هو الینالا
علینا فی الحان باران بکش و روز سید المرسلین علیه السلام
سوز بر سایه درختی تنهائی بود که ده بود و تیغ سید المرسلین
بر شاخ آن درخت آویخته بود شخصی اعرایی در رسید و آن
تیغ بر کشید بر سید المرسلین علیه السلام حمله کرد و گفت ترا

منین علی رضی اللہ عنہ بریت زیر آن سنگ بکشد وید باطن آن آفر
 زیر سنگ برود و کرده مادر بود و هر که می سوزن زده سید المرسلین
 علیه السلام بر آن معوذتین بخواند هر که می خودی خود کشته
 شد و پیش ازین که آن کوشش کردند بیکه کشته شده
 ابوهریره رضی اللہ عنہ میگوید مادر من هیچ وجه ایمان نداشت
 آورد و بخدمت حضرت پیغمبر علیه السلام گفت سید ادا کن
 تا مادر من ایمان آورد سید المرسلین علیه السلام گفت اللهم
 اهل ام ابی هریره چون ابوهریره رضی اللہ عنہ بخانه آمد دید که
 مادر سرشسته و جامه تازه پوشیده و بیرون می آید گفت ای
 پسر ایمان بمن عرض کن ایمان عرض کرد مسلمان شد
 آنس رضی اللہ عنہ میگوید در حضور سید المرسلین علیه السلام
 وقتی ایسا باران شد روز جمعه بود سید المرسلین علیه السلام
 در حرم بر سر منبر خطبه می خواند اعرابی بیامد گفت یا سید

جلاوت و جان باز و دیدند در کمان شدند گفتند که او چون
اهل و دوزخ باشد همدین میان او را زخمها بسیار رسیده
کافران حمله کردند تا او را بگیرند و دشمن در دریا داشت زود
بر گرفته از غصه آنکه بدست ایشان نیفتد و پاشنه بر شکم خود
و خود را بخودی خود هلاک کرد ایند و بعضی گویند از غایت در
زخمهایی که داشت خود را کشت با ران گفتند صد گفت رسول

الله صلی الله علیه وسلم سید المرسلین علیه السلام چنین فرمود
که قاتل النفس النمار عایشه صدیقه رضی الله عنها میگوید که سید
المرسلین علیه السلام کوته بنات لبیده اعظم یهودی که خاک است
او حضرت را سحر کرد چنانچه ناشناس گشت و غوربت نتوانست
و بر طریق تنیدی بر رفتی و بامدادی بر خاست بر خشک آنکه خواب
دید و بود امیر المومنین علی رضی الله عنهما را بطبیعه گفت بر چاه دیر
و آتش برو سکنی است زیرا که آن خشک است و بر چه بیاید بیار امیر المومنین

که بود همچنان شد آنس ابن مالک رضی الله عنه میگوید زید و جعفر این
 دو وجه رضی الله عنهم در مجلس برادر خالد ولید و زید ابودله شهبان
 دست یافتند در حبش که شهادت نصیب ایشان شد در المسلمین
 علیه السلام به یاران خبر کرد که همین اوقات غزایان شهادت
 خواسته است با هموزمان خالد ولید رضی الله عنه را این بگفت
 و فتح کرد و در چند روز همان طایفه را سرشده میگوید رضی الله عنه
 سید المسلمین علیه السلام در حرب حبش بر شخصی اشاره
 کرد و گفت که این را از اهل دوزخ میبینم آن شخص وقت جنگ
 پیش سید المسلمین السلام بر روی شتر کاه چندین کاه را کرد
 که یاران همیشه منتهی او شدند و گفتند یا رسول الله صلوات الله
 وسلم او چندین کاه را میبندد که صد نفر از برکت او در بهشت
 مستحق درجه عالی شوند او اهل دوزخ چون کرد و سید المسلمین
 علیه السلام گفت که من را از اهل دوزخ می بینم یاران خود

رفت آنجا یافت ما خودی را یافت که ابروی آب است و
را با بهر لایق بیاورد و سید المرسلین علیه السلام آب و طغاری
را بخورد و لشکر را فرمان دهد که بخورند و چارپایان را نیز بخورند
نهند باز فرمود هر کس از دشمنان مقدار او نذر و مشکلی که دارد
پیر کند تمام لشکر مشکها پر کرده گرفتند و آن طغاری همچنان پیر ماند
که بود و جابر رضی الله عنه میگوید که روزی سید المرسلین علیه السلام
برای قضا حاجت مقامی مستور میطلبید یافت ما که مسافر بود
و لشکر در صحرای انزول کرده آنجا یکدختی بود او را شتر فرمود
او بنامد و شتر را غنیمت و بهشت و براه و طریق قهره شد سید المر
سلین علیه السلام درون دفته قضا حاجت آخر رسانیده و
آمد در وقت برخواست بمقام خود رفت بزیید عبید که گوید رضی الله عنه
سید المرسلین علیه السلام بن رکوع در جنگ خیر شکسته شد به کشت و هم
بریده شد سید المرسلین علیه السلام بروی زده فی الحال چنانچه

علیه السلام مطهره خود بطلبید دست مبارک خود در و انداخت
آب از انگشتان بمثل چشمه روان شد تمام آب شکر و حیوانات
مثل گاو و اسبان همه خوردند هزار و پانصد نفر بودند و چهار
پان هزار چند بیشتر بودند و میگوید اگر چند هزار لشکر و کبر
بودی پیه را آن آب کافی بودی و این معجزه که آب از انگشتان
المسلمین علیه السلام بیرون آمده در سفرها بر چهار کرات آمده
و ذکر مختصر کرده شد جابر رضی الله عنه گوید روزی دیگر سید المسلمین
علیه السلام بر سر چاه حد بیه آمد در چاه آب نبود سید المومنین
علیه السلام مطهره خود بطلبید قدری آب بنین مطهره در چاه
ریخت بفرمان خدا این چاه تا آب آید تمام شکر سیراب شد
و عمر ابن حنین رضی الله عنه میگوید باز در سفری آب کم شد
خلق از تشنگی تریب بودند که هلاک شوند سید المسلمین علیه السلام
علاء رضی الله عنه را بطلب آب فرستاد امیر المومنین علی رضی الله عنه

در آنه انداخته و بر خمیر کردن فرمود و دیکت دیکه ان نهاده
و فرمود که زنهار دیکت فرمودید بهم دیکت دیکه ان باشد
گوشت اندوهر بار بیرون می آوردند سه چهار نفر عورات
از ان آردن می بختند کرم کرم می آوردند ده کان و میت
کان نفر نشسته طعام می خوردند چند آنکه براد خود را میبرد
بر می خاستند و دیگران می نشستند و طعام می خوردند غم
یکهزار و دویست نفر میبودند بعد سید المرسلین علیه السلام
و اهل عیال جابر رضی الله عنه طعام بر او خود خوردند و بر خاستند
پس جابر رضی الله عنه میگوید که بخدا ای رب العزت و جبرم
در دیکت خمیر نظر کردم گوشت و خمیر چیزی از ان پیشی
نمود که بود و نیز جابر رضی الله عنه میگوید که در جنگ حدیبیه
بعد از نبرد دمان از تشنگی قریب شد که بپا کشید و همه سید المرسلین
علیه السلام آمدند و از کم و بیش تشنگی گفت کردند سید المرسلین

آن منگفته ده ز یک شه مردم بدست و دامن مشت مشت
می کشیدند روزی جابر رضی الله عنه خواست که سید المرسلین
علیه السلام را همان داله او حلوان موجود داشت بپسند کرد
و یک پیاله آن موجود کرده بود بر سید المرسلین علیه السلام گفت
سید المرسلین علیه السلام گفت ای باران من کیم برابر باشی با من
گفت شرمند که مردم طعام انداخت اگر بکنفر دیگر باشد بخند
زیاده چگونه کنی سید المرسلین علیه السلام بنده او از کرد
یا صاحب الخندق جابر برای ما میگویند کرده است همگی را بپسند
و ولست به ان برابر سید المرسلین علیه السلام روان شدند جابر
رضی الله عنه دالسه زردشته سید المرسلین علیه السلام گفت
یا جابر تو بیغم باش قدر خدا بپسند و شرف نبوت معاینه
چون بجای نه جابر بیامدند براتی خود بپسند بپسند بپسند

محمد اعظم و رسول خدا و گفت بخدای که من در قافوس من
گشته ام و در طغی و تیر و در کوه و در لنگر کرده ام و سخن گاه
و شاعران شنیده ام اما خصل این سخن شنیده ام خدا بجز
شنیدن این کلام که از زبان مبارک سید المرسلین علیه السلام
اسلام بسیار و حیران جانند و صحابه رضوان الله عليهم اجمعین
روایت میکنند آن روز که جنگ بدر شده بود ما و عامر و ما
بمعاینه ملائک را دیدیم قتال میکردند جابر رضی الله عنه میگوید که عند
رضی الله عنه را استخوان ساق پای شکست چنانکه ساق دو تن
بر سید المرسلین علیه السلام میآمد دست مبارک آن جانها و فی الحال
نخافت چنانکه همه وقت بود همچنان شد و جابر رضی الله عنه زو است
میگفت که بر حقه خندق سنگی بزرگ در خندق پدید آمد و در فتن
بکلی متعذر شد ند بعضی میگویند قدرت نبوه که ویران میکند ^{الاسلام}
علیه السلام میاد نام خدا ابتقا بجز زبان را اند و کلند بر زدن ^{الاسلام}

در بیان
معجزات
حضرت محمد ص

وایمان می آوردند و الله اعلم بالصواب
سید المرسلین علیه السلام و انجینه در رساله چهارم رب ابرو که معجزه
سید المرسلین علیه السلام آنقدر است که اگر جمع کنند درین ده
دقتر نبوند در دو گنجد اما چهل معجزه از کتب معتبره احادیث چون صحاح
و شرح مشارق و مصححین و دو معجزه از تفسیر ربی که بر سبیل نواتر شمار
یافته درین مختصر با ذکر ده شده است این عکس رضی الله عنه میگوید
در انجیه سید المرسلین علیه السلام در مکه بود و ضحاک افسونگر از بنو آدنا آمد و در
افسونگری و دیوانگی مشهور بود و صفائی مکه گفتند ای پسر در اجنب است
افسون کن اشاره طرف حضرت پیغمبر علیه السلام کردند ضحاک و نرزه
حضرت سید المرسلین علیه السلام آمد و گفت که شتر افسون را می
بکنم تا دیوانگی تو برده خوب شد سید المرسلین علیه السلام گفت
ان الحمد لله نعمه و نستعین من بهد الله فلا مضل له و من بعده
فلا مدعی له اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و انی انما

علیه السلام: اعلیٰ و اوسید المرسلین علیہ السلام بابران میردن آمد در
صحرا استاد و گفت این چیست نماز جنازه نجاشی را و حشره میکند
سید المرسلین علیہ السلام بیا این نماز جنازه او کند و روز و بعد
نماز جنازه بر عایب که اردن منسوخ شده است و امروز جایز است
و سید المرسلین علیہ السلام را جایز بود بنا بر این که حق سبحانی تعالیٰ
حجاب این پیش او بر گرفته بود که او جنازه میدیدند و رتبع او بودند
و بر نجاشی که با پدر جعفر خیره خورده بود و به باد شاهی نشست
در واقعه و در رساله غنیه به سطور است که قیصر بادشاه دوم انبغی
شنید گفت غلام حبش پیش از ما محمد مصطفیٰ صلی الله علیه و سلم ایان
آورد از آن روز بر ما بفت که دو این دو تن یافت سید المرسلین
علیه السلام رسولان فرستاد و گفت و بعد از سال که دو کلام آورد
و از آن روز کار سید المرسلین علیہ السلام بالا رفته و دین استقامت
روز بروز بیشتر یافت و از آن پس عالم خلق بغیر آمدند و معجزات

و ماریه که آن از بنو قبط مصر بود برای سید المرسلین علیه السلام
خدمتی فرستاد و بر وایتی ماریه را مقبول داشت و این سکنه دریه فرستاد
بعد سید المرسلین علیه السلام را که از آنجا فرستاده بود و استقامت پذیرفته
و باو شگفته همه سرور اتقوا فرمان او سر در آورده و
شکر و قافه جمع شده آن روز در فتح خیبر بود ایشان آنجا رفتند
و ملاقات کردند و کف و هدایا بخانچه سید المرسلین علیه السلام از آنجا
سید المرسلین علیه السلام آن همه را قبول کرد و گفت امروز
که ام شاد در کنیم و شاد در ملاقات جمع و یاران کنیم و پستان
فتح خیبر کنیم و از ماریه قبیل سید المرسلین علیه السلام را بستر
نمودند ابراهیم نام سید المرسلین علیه السلام و جامه قیمتی
که بر این ایشان و ابی اسکندر و عثمان فرستاده بود بخانچه
فرستاد و در سینه از بجزایر بخانچه و غنای آن
بجای آن عمران سلمی که هفت جبرئیل صلوة الله علیه سید

میرا و از خزانة خود نقد داد و ضیافت کرد همه اصحاب را همچنان
 داشت و دعوت از خزانة حرم او همه زیور دار و غطره دار و کادار
 بر امیه حنیفه عرض کردند تا بحضرت سید المرسلین علیه السلام عرض
 دارند و امیه بصدقه را روان کردند برای سید المرسلین علیه السلام
 میان جنگ بدر پیش آمد آنجا حضرت یافت ابو جهل علیه لعنته و دیگر
 مقدمان اهل قریش کشته شدند و این قصه بیشتر عرض کرده و چون
 بخانیخ خبر فتح یاران رسانید ایشان همه مستطهر شدند و از آنجا
 استعدا خواستند و بر فور بازگشتند و بمدینه آمدند و بخیبر را یک
 بسید المرسلین علیه السلام را در کودکی بنام خبیره خبر کرده بود
 و در راه شام ابو طالب را بسید المرسلین علیه السلام را همچنان
 بود و قصه او بالا گذشت است و نیز در میان معجزات او مذکور شد
 است و طایفه دیگر از حبشه با ایشان موافقت کردند بخانیخ مدینه
 و تحفه دادند و برای سید المرسلین علیه السلام فرستاد و جایز

این حدیث در
 کتاب جامع
 الترمذی
 و در
 کتاب
 المستدرک
 و در
 کتاب
 المعجم
 و در
 کتاب
 التلخیص
 و در
 کتاب
 التلخیص
 و در
 کتاب
 التلخیص

وقلعها وفتح منہ و آخر هما نجا و فانی یافت و جمع این کیفیت
 مشروح ذکر در محله خود مقرر خواهد افتاد ان شاء الله تعالی
 ششم در باره اقدام باران در مدینه مکتبه از جهت وفات
 نجاشی رضی الله عنه در تہجد الموقوف و تفسیر بنی موطر بعد از
 سید المرسلین علیہ السلام و امیر المؤمنین عمر و امیر راضی
 بر نجاشی فرستادند و نامه نوشته کہ خلق او را بہ اسلام دعوت
 کردند امیر حبیبہ بنت ابوسفیان رضی الله عنہا در حبشہ بود او را
 جوئے امیر المؤمنین محمد رضی الله و امیر جعفر رضی الله عنہ رسیدند
 جعفر رضی الله عنہ گفت نجاشی اسلام آوردہ است نامه بدو داد
 او بتعظیم تمام تسلیم پیشتر جمیع او کہ اسلام نیاوردہ بودند
 آخر روز اسلام آوردند آخر و امیر حبیبہ رضی الله عنہا را
 سید المرسلین علیہ السلام بوکالت نکاح بستند چهار صد و بیست

چه خواهد بود سید المرسلین علیه السلام گفت نه زیاده بکند الحوت
یعنی زیاده از جگر ماهی بر نمیخیزد فرموده و در بیان این معنی زیاده تنبیه
است چنانچه باشد رسته و شکم ماهی جانب راست جگر لطیف تر
و شیرین تر از جگر ماهی باشد عبد الله در حال اسلام آورد و گفت
اول علامت قیامت چه خواهد باشد پیغمبر فرمود میا الله و سلم
آتش از طرف مشرق بیرون آید که جمع کند مردم را تا بمغرب
و بگر گفت فرزند به پدر و مادر را بچه سبب مانند شوند گفت آینه
بر که غالب شود بد و مانند شود و عبد الله رضی الله عنه در حال
گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
و اسلام آورد سید المرسلین علیه السلام باقی عمر شریف نه سال ماند
ده ماه و بیست و شش روز در مدینه ماندند و در نخلت بکر الهی کار
او طایفه و بادشاه همه عالم کشت و شکر تا قاهر جمع شد و

و سلم اوست امیر المومنین ابو بکر صدیق شریف شد پس هر دو آستین خود
 بر زمین کر حضرت سیدیه کردند و ایشان دانستند که حضرت محمد مصطفی
 صلی الله علیه و سلم اوست محمد بن عبد الله و روز سید المرسلین علیه السلام
 همه را توفیق کرد و چهار روز در دنیا ماند و تاریخ از آن روز آغاز شد
 از غره مکه شرم نهادند بعد از روز جمعه در مدینه رفتند در خانه ابوبکر
 انصاری رضی الله عنه تشریف فرمودند و جمعه آن روز واجب شد و اول
 روز جمعه آنجا اقامت فرمودند ام المومنین عایشه رضی الله عنها را که
 سال پیش از آن در مکه مناکبت شده بود آن روز در مدینه در خانه
 آورد و در میان و مشرق مطهر است که عبد الله رضی الله عنه که سر داد
 قوم بود و دید و بیان بر سید المرسلین علیه السلام ابیاد بجز و انکه گفت
 روی مبارک سید المرسلین علیه السلام و التمجیته بدید گفت و الله
 ما ند ابوجهیه که ان گفت سید المرسلین علیه السلام است
 از نو طلعت دارم که محمد بن عبد الله بگری نه اند گفت که او اول طلعت

مَا كُنْتُ فِي الثَّمَنِ اللَّهُ تَالِيَهَا سِرَاقَةٌ وَدَارُ خَوَاتِمْ
 سَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَرَزَتْ زَيْنَ بَابِهَا اسْتَبْرَأَتْ
 نَاسُكُمْ فَرَدُّوا بِرَدِّهَا قَبْلَ عَزْوَاسِهَا سَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 تُفْتُحُ بَارِضُ حَلَّتِيهِ زَيْنَ بَابِهَا اسْتَبْرَأَتْ زَيْنَ بَابِهَا اسْتَبْرَأَتْ
 سَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَكَرَ أَخِي الْعِيمَ رَسِيدَهُ وَبَدِيدَهُ وَابْنَهُ
 سَلَمَةَ رَفَى اللَّهُ عَنْهُ ابْنُ بَابِهَا اسْتَبْرَأَتْ زَيْنَ بَابِهَا اسْتَبْرَأَتْ
 آوَرَدَ جَمْعَهُ أَوْ هَمَّهُ اسْلَامَ آوَرَدَتْ وَأَيْنَ كَيْفِيَّتِ وَرَبَّاعِ
 سَطَوَاتِ وَقْتُ نَازِشَامِ دُونَ بُوْدُنْ وَوَقْتُ نَازِشَاتِ
 مَقْصُودِ وَوَقْتُ شَدْنِ دُرِّ وَاقْدِي سَطَوَاتِ كَيْفِيَّتِ الْمَرْبِ
 سَلَمِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رُوْزِ دُوشَنَبِيْشَانِ زَدَهْمِ مَادِ رُبْعِ
 سَنَةِ كُوْرِيْقْبَارِ سَيِّدِ خَلْقِ عَدِيْنِ بَاسْتَقْبَالِ بَعِيْرِيْنَ آقَدَنْ
 وَابْعَرِ الْمُؤْمِنِيْنَ ابُوْ بَكْرٍ صَدِيْقِ رَفِيْقِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 هَمَّهُ رُوِيْ بُوِيْ آوَرَدَتْ وَوَقْتُ شَدْنِ كَيْفِيَّتِ مَقْصُودِ

عبیدر مسطور است روز دهم ماری در درون غله از شهر خارج
 بود و خواست که بیرون آید امیر المومنین ابو بکر صدیق
 رضی الله عنه پیر بر سوراخ نهاد ماری بای امیر المومنین ابو بکر صدیق
 را اکرید و بنالید و گفت مرا از بی سعادتی باز بوس ^{مصلحت}
 صلی الله علیه وسلم چرا باز میاید از امیر المومنین ابو بکر صدیق
 رضی الله عنه باز برداشت ماری بیرون آمد و ایمان آورد و بنالید
 اطهر شکنین السلام لعاب و بنسب مبارک کنیزید و مار مالید حق
 تعالی شفا بخشید و در کشف و تفسیر سوره براه قصه سراقه
 جهت کشف آن در سوره انفال و تفسیر ثعلبی و بنسب و زاهد مسطور است
 روز چهارم بیرون آمدند روان شدند اهل خیش بر سر اوق
 چشم کفایت نوشت تا و بنال کند او و بنال کرد و در راه ایشان
 را دور یافت امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت
 قد ادرکننا یا رسول الله سید المرسلین علیه السلام گفت

سمت چرخه زود و نهال کبیر است و نهال کبیر زود و نهال کبیر

سید محمد السلام در کوه و اطل در غار نور مخفی شدند در حال دو

کبوتر آمدند بر در غار میضه بگردید و غنکبوت تار تنه کرد و این

قصه در تفسیر سوره براه مطهر است و در هر یک چنانست که باز شیخ

بجندی علیه السلام خواست که پیش خود و بنماید منتهی خبر من علیه السلام

چنان پیر بود که از آن سوی در دریا محیط افکند چون اهل قریش

بر سر غار رسیدند سید المرسلین علیه السلام و امیر المؤمنین

ابوبکر صدیق رضی الله عنه با پیاء ایشان را امیدند و حدیث است

نظر میکردند و فرو نظر نمیکردند امیر المؤمنین ابابکر صدیق رضی الله عنه

گفت یا رسول الله قد آورگنا سید المرسلین علیه السلام گشت

ما ظنک فی اتین الله فالتها چون اهل قریش با چو نیافتند میضه

کبوتر و تنه غنکبوت بر در غار دیدند باز گشتند چون اهل

ما قریش آت طلب باز آمدند ایشان سرور و زور غار ماندند و در ساله

در هر یک چنانست که باز شیخ

بتعظیم تمام باز گردانیدند و خود مستعد کار شدند پس شیخ سجاد
 نشین علیه اللعنات خوشان بازگشت فی الحال مہتر حیر علی حدیث
 علیہ از حضرت رب العالمین در رسید سید المرسلین علیہ
 السلام را گفت و ازین حال علم داد و گفت کہ امشب در خانہ
 خفییہ و بجاد خود علی را بخوبان و خود با ابو بکر صدیق روتی
 بعد بنہ آرسید المرسلین علیہ السلام امیر المؤمنین علی را بجای
 خود خوابانید و رواقہ می مسطور بہت چون سید المرسلین علیہ
 السلام امیر المؤمنین علی را بجای خود خوابانید و شبہ ربيع الاول
 سنہ ثلث و عشرہ از نبوت بود حضرت سید المرسلین علیہ السلام
 با امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ ہجرت مدینہ خفییہ نمود
 آمدیم شب اہل قریش در خانہ سید المرسلین علیہ السلام آمدند
 حضرت را بیاقتند حضرت علی را بجای او دیدند بازگشتند شیخ
 بخدی علیہ اللعنات باز پرسیدہ باشند گفت ہمین زمان او با ابو بکر

ممنون است که او را در حجره بند کرد و اسبها را بکشتند از راه
و چون آب و طعام بدین گفت بد برای زده اند قوم او
بغزت و فرستادند و از آینه و مقادیر گفتند و او را ببرند به شام گفت
رای من آنست که او را جلد کنند بلیس گفت تو هم بد برای
زده قوم دیگر را در اینجا گمراه کند آنها جمع شوند بیایند و
مقتله نمایند ابو جهل گفت رای من آنست که او را بکشتن شیخ
سجاده نشین علیه اللعنات گفت احسن رای بیک زدی
آن آفتنه بکلی فرو نشیند و غوغا از میان برخیزد و ابو النختر
گفت اولیاء او کشته را قصاص کنند بپر لظا لعنه الله
علیه گفت صد مرد را تیغ بدست میدهند صد یکبار و ده تیغ
زنند اولیاء او چندین که را قصاص نتوانند کرد مصلحت
ایست که امشب اینیکار را منتظر و مترصد کنید و وقت
نزدید در آنچه خیر شما بود گفتیم با فی شما دانید ایشان را

خبر کرد همه تصدیق داشتند و در فواید الفوائد مطهر است
 که مکه تابیت المقدس اسری بود و از بیت المقدس به نیک
 اول معراج بود و از فلک اول تا مقام قاف قوسین اعراج
 بود اهل قریش چون این معنی شنیدند و خبر بیعت انصار
 تحقیق کردند بنرسیدند که کار او بالا گیرد و قصد کنان کردند
 در راه و آنچه در آن وقت در تفسیر سورت الفاتحه مطهر است که در
 خانه آمد بکبت این معنی اجتماع ساختند و بمنسوت نشستند
 ابیس لعین بصورت شیخ خدیر بر در آمد و در بزد و گفت
 اهل ویش را بگوئید از ولایت من شیخی ام سجاد نشین
 و از کوه بخند آمده ام برای مصلحتی که شما نشسته اید از کشف
 و بنور باطن در یافتیم تا آنچه مصلحت خیر شماست درین کار و
 بر سر بنایم ایشان بوعظیم نام درون طلبیدند گفت ای
 شما در باب محمد چه چیز است ابو النختری گفته را
 عز الله

قد تمضیت فریفتی سید المرسلین علیه السلام پشت و دوزخ
و محوش و کرب و لوح و قلم و چیزها که در میان آن در صد
دفتر ننگه دید و باز گشت حدیث معراج در مشارق و مصباح
و صحیحین هم سیرت نمط طور است و نیز در رساله عبرت بطور است
در آسمان چهارم حمد ارواحها انبیاء و ملائک حاضر شدند علیه
سلین علیه السلام امامت کرد ایشان اقتدا کردند و دور کعبت
نماز گذاشتند رضا به در فضل و در تواریخ نمط طور است که امامت
کردند که قریت سدره المنتهی رسید و دور کعبت نماز گذاشتند
آسمان چهارم انبیاء علیه السلام اقتدا کردند بعد از سید المرسلین
علیه السلام بخانه آمدند هنوز بیشتر شرفی که از انجا برآمده
بودند که بود و آب بقیع و ضویر در مطهره و حشرش بود و متاع
سجده و در حلیم از خوبی پشانی مبارک تر بود و الا فضل الله
تبارک و تعالی و یاد او سید المرسلین علیه السلام مبارک

آورده ام سید المرسلین علیه السلام باز گشت چون نزد
مهنر موسی علیه السلام رسید ملاقات شد موسی علیه السلام
را از خیال اعلام شد گفت هر روز پنجاه وقت نماز آورم
ام مهنر موسی علیه السلام گفت بایستد ابا ز کرد و انما
بحق باز کن که امت تو بار تحمل نتوانند کشید سید المرسلین
علیه السلام باز گشت تفرغ و زار بسیار کرد و گفت خدا
وند امت من ضعیف تر است فرمان آمد که یا محمد بحجت
تو ده دیگر نقصان کردم مهنر موسی علیه السلام گفت
سید ابا ز کرد که امت تو نتوانند بجا آورند همچنین مهنر
موسی علیه السلام باز میگردد انبیه بر مرتبه داده ده نقصان
میشد چنانکه تا به پنج وقت رسید باز مهنر موسی علیه السلام
گفت باز کرد که پنج هم نتوانند که سید المرسلین علیه السلام
گفت اکنون ششم می آید نتوانیم رفت فرمان آمد که

در روز

عذوب ایشان میترسم بیامرز و در آتش و در غ امان
بخشیده من شد نلغان امت تو بیامرزیدیم و عفو کردیم باز
سید المرسلین علیه السلام گفت خداوند ابریز عطا جز
دیگر بیفزایمان شد همه و بسیار تو بیامرزیدیم شرط آنکه
مرا آنکه نیارند و هر که در دنیا یکبار بصدق دل گفته لا اله
الا الله محمد رسول الله بخواند من و میر و در بهشت برسانم
اگر چه مثل کوه ها و دنیا و کنایان گواشته باشم بکرم خود
بیامرزم اما مشرک را نیامرزم و همه گفته کار انرا بیامرز
م سید المرسلین علیه السلام بود و نه هزار سخن گفتم به
شنبه بعد عرض دشت کرد که خداوند چون بدست
خود برسم گویند تو بمعراج رفته بودی بهر جا چه دیدی
آوردی فرمان شد بگو بر روز پنجاه وقت غار کعبه را
که بر آید شفا فرم شده است بر آید شما همین آید

و کر سچ استخوان و زمین لوح و قلم فلک و ملک سیاه فریدم و ربوبیت
 خود بدو سپید تو اظهار کردیم اگر تو نمی بودی از فلک و ملک نشان
 نمی بود و ربوبیت آشکارا می نمودم و ربوبیت خود بدو سپید
 تو اظهار کردیم اگر تو نمی بودی از جان بودی و نه فرشته و نه
 نیم فرشته جانستان بود در سید ادر باز است و روز باز
 تست و وقت آن معراج تو بجوای از من هر چه میخواهی اگر پر دو
 کون بجوای به یکی به بخشم از دریا، کرم من هر چه می خواهی کم نشود
 سید المرسلین علیه السلام گفت خداوند امتی که کار
 دارم از عذاب ایشان می ترسم خداوند ای می خواهی که امت
 مرا بیا مرزی و در آتش دوزخ امان بخشی از پس پرده
 او از آمد که ای محمد صلی الله علیه و سلم از امت تو نفی حصه
 بخشیدم و بیا مرزی یم سید المرسلین علیه السلام گفت خدا
 و نوا بر نی عطاء چیزی نه داده کن امتی که کار دارم از

تجلیات
و کرامات
و معجزات
و احوال
و اسرار
و اسرار
و اسرار

تقدیرت خدا اینقدر زوفاست که گفت که این خلاف طاعتهاست پس نه
بیا حدیث از سیدین علیه السلام بر زوفا را نه من هر چه بر من
ماده است تعالی علیه بایستاد که از سیدین علیه السلام گفت باقی
حیرت من مرا تنها میکند از بی مهر حیرت من گفت با سید احمد زاده
همچو حیرت من از اینجا قدم پیشتر نخواهند نهادند از اینجا تو پیش
توانی رفتی که عرش و کرسی بحیرت تو آفریده شده اند و زوفا
از مضاد و برادر پرده نواز بگذشت از اینجا تو حیرت پیدا کنی سید علی
علیه السلام همین که بدید گفت النجیات لله و الصلوة و الطیبات
حق سبحانه تدلی بیکام و بی زبان گفت السلام علینا و علی عبادنا
الله علیک ایها النبی و رحمة الله و بركاته سید المرحومین
علیه السلام گفت السلام علینا و علی عبادنا و الصالحین
و شکران گفتند پس بدان که الله اللطیف و المستجیب
مکمل اعبد و رسول با و فرمان در پیکر که سید ایمان است

چون کوثر دین است و مژده او چون سیوی چون از انجا این چهار
 بیاض پدید آید گفتند ای محمد بن دو لبها و باطن بهشت است و این دو
 بیاض ظاهر یکی نیست و دوم قرانت و بر وایتی چهار است یکی مثل
 یعنی بیاض مضر و دوم قرانت بیاض عراق سیوم چون است بیاض
 خراسان و ماوراءالنهر چهارم چون است بیاض همدان و نهد
 از انجا در بیت المعمور رسید که از انجا تمام آن سه فرشتگان
 مضر است سید المرسلین علیه السلام و کانه کذا الله بعد چهار فرغ
 بیاض و دندان یکی شیر و یکی پر شمش و سیوم بر شراب و چهارم بر آب
 و گفتند ای محمد یکی را اختیار کن سید المرسلین علیه السلام
 شیر اختیار کرد و سلاطین همه آفرین کردند گفتند ای محمد در بیت مقیم و
 کبرش تو بر حق است از انجا فرمان رسید ای محمد بر عرض بسیار رسید
 سلیمان علیه السلام خواست تا فلان بکشه فرمان رسید که ای
 شمس فلان بکش تا برکت خاک فلان تو بر عرش ما اثر کند و اعلان

سخن
 بیاض

از آن جا و بازگشت و با تمام جسم و شکر با مهر و برین عهد السلام
 ملاقات شد گفت مر جبا یا آخ الصالح والنبی الصالح چون از آنجا
 گذشت با تمام چشم رسید با مهر موی صلوٰۃ الله علیه و آله و ع
 و هر دو کنار گیر ی کرد و در چشمش بیوسیدند و گفت مر جبا یا
 آخ الصالح والنبی الصالح ابن کلفت و و داع کرد مهر موی علیه السلام
 و در کمر شد فرشتگان گفتند چرا میگری کلفت بعد من کوش
 را بشرف نبوت اختصاص کرد که در آیند در بهشت از امت او
 آنقدر که امت من پیش ایشان بمنزله کلو خ باشد و صحر ا قله
 بدر بای باشد چون با تمام چشم رسید با مهر ابراهیم عهد السلام ملا
 شد در کنار گرفتند سر و چشمش بیوسیدند و گفت مر جبا یا آخ الصالح
 و النبیه الصالحه و از آنجا به سدره المنتهی رسید که مقام جبرئیل است
 درخت است و آن کنار است بر کنار آسمان هفتم در شهر بهشت
 و استا عرض است که از اینجا او چهار لبیاء بیرون آمده است که

وہاں سے دو ایک گھنٹہ کے بعد واپس آئے۔

بعین برنده اگر او اهل بدعت و لعنت باشد نفوذ یافته
 بفرشتگان دست چپ حکم دهم ایشان جازید و السجین
 اما هرگز ندیدم که روح چه چیز است ^و لیسالتک عن
 الروح قل الروح من امر ربی بعزت و جلال او
 که هرگز او را ندیده ام و دیده نشود اما گرانید در دست
 معلوم نمیکرد که در دست چیزی موجود است و ای محمدر
 ترا با دازان روز که مرا حق تعالی مرا آفریده و این کار فرمود
 خبر آن مانندیم و نمیدانیم که روح چیست و چگونه است و در آن
 وقت که مرا بیا فریدند فرمان رسید که بدو بیخه خود در آخر
 الزمان بنده را پیشرفت نبوت اختصاص خواهم کرد که نام
 او محمد صلی الله علیه و سلم باشد باید که جان اُمت او چنان
 قبض گنج که مادر شفق پستان از دهن طفل خفته بیرون
 کشد و ویرا خبر نیاشد این بکفایت و محضت را و دایم کردی

وانیج الصالح از انجا بر کشته نشین چهارم رسید بامهر
 ادریس صلوة الله علیه ملاقات شد گفت مرحبا یا اخ الصا
 لح وانیج الصالح در رساله عبیری بطور است چون از انجا بر
 کشته شد بامهر عزرا ایل صلوة الله علیه ملاقات کردید که بر
 کرسی زبردخت با هیبت تمام نشسته است و هر دو وجب
 و بی فرشتگان استاده سید المرسلین علیه السلام بی
 الحان بیشتر شد با وی ملاقات کرد او تعظیم بسیار داشت
 سید المرسلین علیه السلام از حال قبض او و اح و ماهیت روح
 مهر عزرا ایل صلوة الله علیه گفت ای محمد این درخت که می بین
 بعد و جمله آدمیان و پریان برک و الله و نام هر یکی بر آن بر
 نوشته چون اجل کسی قریب آید چهل روز پیش آن بر کوزه
 کرد و همین که بیفتد نظر کنم مگر جان او از اهل رحمت است
 باشد بر بن فرشتگان در دست است حکم دهم ایشان او را

اینجاست که
 سید المرسلین
 علیه السلام
 در رساله
 عبیری
 بطور است

مهر جبرئیل علیه السلام با همگان هزار فرستاده در کائنات
چون در بیت المقدس رسید و مکان کناره و غنای آن را
دیدند پیغمبر علیه السلام سوار شد چون باستان اول رسید
مهر جبرئیل و رزق و فرشتگان گفتند کیست برادر گفت منم
جبرئیل و محمد فرشتگان گفتند مرحبا بالغم المحی جایی کنش
سید المرسلین علیه السلام درآمد با مهر جبرئیل و با مهر آدم
صلوة الله علیهم اجمعین ملاقات شد مهر اجبرئیل گفت یا محمد
این پدرت با آدم سلام کن سید المرسلین علیه السلام
سلام کرد مهر آدم صلوة الله علیه جواب سلام داد و گفت
مرحبا یا ابن الصالح و النبی الصالح از اینجا باستان و دم
رفتند با مهر جبرئیل ملاقات شد ایشان گفتند مرحبا یا اخ
الصالح و النبی الصالح از اینجا باستان سیوم رسید با مهر
بوقت صلوة الله علیه ملاقات شد گفت مرحبا یا اخ الصالح

جبرئیل صلوة الله علیه با خود اندیشید که من خود او را ندانم
 قیامت قائم خواهم کرد و درین اندیشه بود و آواز آمد که ای
 جبرئیل آن مونس من که اهل قریش انداد داده اند یک زمان
 بر خود خواهم طلبید و باز فغان شد که جبرئیل در بهشت رو
 از مرغ از بهشت برای محمد یک براق بکیر و با بهقا و هزار فرشته
 رسید المرسلین علیه السلام برو و محمد را بیا رهبر جبرئیل
 در بهشت رفت و براق بگرفت و با بهقا و هزار فرشته رسید
 المرسلین علیه السلام بیامد و رسید المرسلین علیه السلام
 آن شب در خانه امهانی بودند و وقف خانه بشکافته شد مهتر
 جبرئیل علیه السلام یک مرتبه بر عالمین فرود آمد و فرغانه داد
 تقابریسانید و این معنی در مصابیح مطهرت که فی الحال المرسلین
 علیه السلام رخاست بر عزم کعبه آمد و وضو ساخت و نزدیک
 حطیم دو کانه ای نهاد و براق سوار شد و روان گشت
 از دور که امهات را ندانست

خطه حضرت جبرئیل علیه السلام
 در این شب در خانه امهانی بودند
 و وقف خانه بشکافته شد مهتر
 جبرئیل علیه السلام یک مرتبه بر عالمین
 فرود آمد و فرغانه داد تقابریسانید
 و این معنی در مصابیح مطهرت که فی الحال
 المرسلین علیه السلام رخاست بر عزم کعبه
 آمد و وضو ساخت و نزدیک حطیم دو کانه
 ای نهاد و براق سوار شد و روان گشت
 از دور که امهات را ندانست

و باری انرا اجازت کرد که تا هر کی استعدا کند و در مدینه حرمه
 کند و خود منتظر می بود در مصابیح مطهرت اول کسی که در
 مدینه رفت معصب عمر بود و این مکتوم بعد از عمار و بلال و
 رضی الله عنهم جمعین بعد از عمر خطاب رضی الله عنیهما با بیست
 نفر بعین سید المرسلین علیه السلام و کیفیت رفتن سید
 سلیم علیه السلام پیشتر آورده خواهد شد ان شاء الله تعالی
 و در رساله عبریه مطهرت که در میان ثنویت هفتم ماه حجب
 سنه اثنی عشر از نبوت که سال عمر سید المرسلین علیه السلام
 به پنجاه و دو رسید و در ملکوت اعلی فرمان خدا ابتهالی و در
 رسید که ای رضوان بکونا بهشت را ببارایند و ای جبرئیل
 ملک را بکونا آتش و پازخ را تسکین دهد و ای جبرئیل
 کورستان ندان تا غدا آب از کورنابر دارند و ای جبرئیل
 بهشت حوران و غلمان را بفرمای تا محمود را ببارایند بهشت

باز ابو جریل لعین و اهل زلیش باز عاقبت بنیاد نهادند مسجد المرس
سلین علیه السلام بغایت متفکرتند و عبد الله بن مسعود رضی الله عنه را
خجیم در مدینه نزد انصار بیان فرستاد و مکتوب نوشت و انش را
دعوت کرد ایشان نامه با عمر از تمام و اکرام تمام گرفتند و بر سر قدم
نهادند و به بوسیدند و دعوت قبول کردند و گفتند تو در میان
مانیا هرگاه در میان آمدی در دمه ماشی و از این اهل
قریش ایمن باشی چون سید المرسلین علیه السلام عبد الله بن مسعود
عنه را در مدینه فرستاد و خود بغایت متفکری بود و مدینه میان
عبد الله بن مسعود علیه السلام و سید المرسلین علیه السلام گفت
سید المرسلین علیه السلام شنودش فصل اول بیان
معراج اخبرته و بجز از علم مدینه در رساله عبده
سطور است چون اید از اهل زلیش منزل کان از حد گذشت
سید المرسلین علیه السلام اتفاق رفتی مدینه غرم

بیرون آمد خطی که بشید عبد الله را درون خط گذاشت و خود بشته
 شد بر بان و جنان فوج فوج می آمدند و ایمان می آوردند عبد الله
 مسعود رضی الله عنه بمیدان وقت صبح رسید سید المرسلین علیه السلام
 بیامد و در حق برسانیدن سید المرسلین علیه السلام آمده بودند
 عبد الله عود در زیر ابرو و آن دو جن افتد کردند سید المرسلین علیه السلام
 نماز فجر گذاردند چون بادشاهان جن بازگشتند رسولان و کسان
 در جمع بلاد و اطراف عالم بر جمله جنان فرستادند همه را دعوت
 کردند و نامه نوشت که قوله تَعَالَى اِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا اُنْزِلَ مِنْ عِنْدِ
 مُوسَى مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْبِرْرِ وَالْإِنْفِقِ إِلَى طَرِيقِ
 يُؤْمِنُ نَفَقِمْ يَا قَوْمَنَا اجْبِشُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ
 يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَخَرِّجْكُمْ مِنْ عَذَابِ آيَاتِهِ هَكَذَا
 یعنی رفیق شد ایمان آورد دعوت قبول بعامت و جن رسید
 در رساله چهارم مطبوع است و در آخر مع الاصل طبع عمر و خانیست

نار و بعله بر جیش فرستاد او هم قبول نکرد و بعله بر مطعم علی
فرستاد او را عات کرد و گفت در حمایت من بهش سید المرسلین
علیه السلام در مکه آمد و در حواری او بودن گرفت به این سبب این مطفر
بیش دست تقدیر کونا کرد و نزد مطعم محمد آن قوم را گفت که محمد را
من جاداده ام کسی تعرض نرساند از فرمان او نتوانستند که
بگردند در آخر نوال سید المرسلین از مکه غایب شد خلق تصور کردند
که او را کشت بخت و سیوم ذی قعد بلکه باز پیدا شد در
سوره اخاف و تفسیر و اقدار و در سوره جن نیز مژد است آن
هفت کس از جن ایمان آورده بودند و قرآن شنیده بودند ملک
خود را خبر کردند با شاه ایشان با سیصد فوج از جنان رسید
و بر سید المرسلین علیه السلام آمد و در بیع الاول سنه احد عشر
نبوت در هجوم نزول کرد آن هفت نفر را بر سید المرسلین
فرستاد سید المرسلین علیه السلام با عبد الله بن مسعود و خاتم

نکرده است ایمان نیاورده قداس بیاید کیفیت ملک حلالی تقریر کرد
 خواهر شیهه گفت یاورد میکنم که پیغمبر بر حق است آن شیهه ایمان آورد
 روز دیگر سید المرسلین علیه السلام و قداس و زید عارث سوی کتبه
 باز رفتند در تفسیر سوره احقاف و بمن مسطور است در اثنا در راه هفت
 نفر جن پیش آمدند سید المرسلین علیه السلام قرآن میخواند بشنیدند
 در حلال ایمان آوردند و بر ملک خود رفتند و گفتند که ^{فرستاد}
 اِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الدُّرِّ فَامْتَابَهُ وَلَمَّا
 نَشِرْ لَكَ بِرَبِّنَا احَدًا اَوْ رَاقِدًا بِرَبِّ طَرِيقٍ اَزْ بَنِي اِسْرَءِیْلَ
 سید علیه السلام بر شبان خراغ رسید که در خراغ بود او قد بسیار
 شیر بیش آورد سید المرسلین علیه السلام جبرئیل نخورده بود
 سیوم روز آن شیر بخورد و بعد تناول سید المرسلین علیه السلام
 در آنجا ماند و آن خراغی را بر سینه میل در مکه فرستاد و گفت اگر مرا
 در جلد خود و راه و می و قوه کنی من درم را تو بسم او قبول

دور تا

سه روز

دبوار آنرا پند خود خست مع ذلالت انجام کردند کجوف نیز در شیشه
و عنبه بالا، و در مار شده معاینه کردند تا یک رطلی زدند مانع
شدند و بعد اسن نام غلام خود را طلبید و فرستاد تا مانع شود و قدر
انگور برای سید المرسلین علیه السلام فرستادند چون عدس آمد و بین
میان جبرئیل و ملک جمال از آسمان اواز دادند که ای محمد این ملک است
خدا ای تعالی بر تو فرستادم است و فرمان است العزت چنین شده است
تا تو به پیش من میسر بر کنی و بر مکه و طایفه زد تو خود را بیرون آر سید
سلین علیه السلام چون شنید دست بد عابر آورد کف خداوند اغدا
این طایفه و توقف داشت بد که از نسل ایشان کسی پیدا شود که
بوحده اینست بر ایا کند چون عدس آن حال معاینه کرد و حال سلام
آورد شیشه عنبه چون این حال بدیدند گفتند زحی جادو که بد زمان
غلام ما را بخریفت و گفتی خواهش ایشان آبی استاده و بعد و این
را دشمن کرد و گفت زحی بخریفت بر حق تا عدس چیزی معاینه

هم در نهایت شرافت و پرايزاء تحمير نمود اهل
قریش خاک بر فرق سيد المرسلين عليه السلام پاشيدن گرفتند
و سنگ نیز ميزدند سيد المرسلين عليه السلام در آن اعتراض
کرد و طایف بر فتند خلق طایف هیچ مراعات نکردند چو
بنوشته بود و بنو کنده که آنجا ساکن بودند و سرداران قوم
ایشان بودند زبان بطعنه کشادند سيد المرسلين عليه السلام
را بیرون کردند در واقعه و مشارق مطورت بشکست
زدن گرفتند این عصبه بایلی که معتقد قوم ایشان است آنجا
استاده بود سيد المرسلين عليه السلام میل طرف او کرد و دانست
که مرد بزرگ است مانع خواهد شد اما بگوشه چشم اشارت
کرده و یک کتک ایشان سنگ زدند گرفتند طایف و سنگ میزدند
زید حادث خود را سپر حضرت از چند جا کس زدند
سيد المرسلين عليه السلام طرف بوی اربعه و سیه رفت اگر

قیامت با خدا ایتعالی حجت کنیم و نگذاریم که ترا بدو زخ برزند گفت
ای محمد بسیار میخواهم که بگویم اما تو فقیه داری و فقیه نمیشود
چکنم ای برادر زاده من بدرستی که میخواهم که تو صادق و
پسندیده و برحق بسیاری خودم که متابعت تو میکنم اما دشوار
می آید که بگویند که ابو طالب در وقت مرگ بعد از تو و بعد
ازت و نیز ایا و او خود بسیرم در حال وحی آمد و این آیه
آورد إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ
يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ در واقعه و البته و تعلی طریقت
بعد وفات ابو طالب اهل قریش بخواست مکاره آغاز
نهادند و چهره ناگون گرفتند که نتوان گفت و بیرون آمدن
شیخ سلیمان علیه السلام را از خانه دشوار شد بر آمدن چند
روز ابو طالب حمایت کرد و آخر زانش گفت ای اهل من ما را
ما را بچو کرده است تو حمایت از چه میکنی در روایت است که او

رضی الله عنهما که عمر شریف او تا شصت و پنج سال رسیده بود و هفتم ماه
 رمضان سه عشر از نبوت نقل گردید المرسلین علیهم السلام بغایت
 متفکر گشت و سنت جنازه بجا آوردند اول این که شست ظاهر گشت
 و نقل حدیقه رضی الله عنهما بعد از حدیقه بروایتی است روز بروایتی
 پنجاه و چهار روز چون که شست ابو طالب وفات یافت در کن فودک
 قصص مطهر است وفات یافتن همین قدر وصیت کرد که ای
 معشر بنو هاشم و بنو عبد المطلب محمد را تدفین دارید و دین محمد
 قبول کنید و گردن در متابعت او نهید تا رستگار گردید چون
 بگردن خود دید این نه از شت بدین سعادت می شرف نشد در
 تفسیر آیه انک لا تمیدنی من احببت مطهر است وفات
 وفات او سید المرسلین علیه السلام بر باین او حاضر شد گفت
 ای بنم شفق و قوت آنست که یکبار که شهادت از زبان رسالت
 اگر بلند می گوئی باری آهسته گوئی چنانکه من بقوم قرطبه
 فرموده ام

این یک بنده او امیر حسین خرد و او و حله حوران بودند
 بنده او تاج شاهان نعلی بنده او بیج کفر بر کند عقیق کینه
 بنده او عنوان صحیفه ایمان در بنام او و دیاجه و فتر امان
 کلام او لا تقنطوا من رحمة الله بشاره بظلم او و
 و در چمن بنده و غلام منطلق او علاج بیماران و باسح خوشه
 در حوران بنام او شفاست کینه کاران بنام او ختم به غامبران
 صلی الله علیه و سلم و آله و اصحابه اجمعین چون تمام اوصاف
 پیغمبر شنید صلی الله علیه و السلام بخایش گفت او رسول رحمت
 و در نوریت ضیافت او همچون در کوریت بادشاه بخایش رفی الله
 باخیز و تبع و اکثر اهل حبش ایمان آوردند و گفتند که لا اله الا الله
 محمد رسول الله ان لا اله الا الله
 و بعد لا شریک له و انشید ان محمد احد
 و بقوله و یفسر فافق طریح که محمدان سال خلیفه

تاز محبوب جهانین دارنده در حمت عالمیان بدرقه او عا و نیاز
 مندان و در او راحت جهانین در بود او و سید مغفرت باشد
 کان سجود او در بار پادشاهی و وجود انور چشم جهان لقای او
 رونق دیوان امان بقا و نجات داران سر نهاده در قبا
 کسری و قبا و خاکپای او ملایک خادم آستان دولت سر
 او خلائق خادم آشیان بار جاد او خاکبان آویخته در سردامن
 رد او و عمر شنان چنگ زده در آستین قبا و جن و انس
 زنده از مر جاد او عالم سرگردان در هوا و آدم و من
 دونه زیر لوای او و روح و شاد و سر مره حوران خاک کباب
 او صبح خنده ان نسیم از روی او مشک و عنبر غلام موی او
 مرجع دین داران سویی او مخلص استقامت او دو کیس و او
 بر دو کون فدا ای بکنار موی او صبح روشن از خنده شمع
 او ماه و آفتاب شرمند او و عنکبوت غایت نمند او و جبهه سحر

حقیقت معین مسکینان بخا و ده مظلومان نوازنده صفات
نان ده فقره امین ملت و صدیق امت مشهود نام و سر
کون منام و راه نمای دین راه بر حقین خورشید آسمان بزرگ
قطب افلاک بفریب شتریه جرج مسروری مرتجیه
داوری کلدسته باغ قنوت و خنجه باغ کلد از نبوت تخت
شبن رسالت بد و مزین ابواب جلالت و رامعین
قرین او نبوت بمنشین او جبرئیل امین او خلافت شریف
او زلیخا قرینه او سینه او غزینة دایع و حی الکی دوزخ
او دینة رحمت نامشاهی بسمع او شریف محل رحل اسرار
بادشاهچه زبان او فطن کلام سبحا نطق او و حی منزل
اسما دل او کنج اسرار ربانی جان او حامل نور رحمانی
قوام او رجاء امید و اران کلام او شفاعت بکر و اران
حدیث او صحت و درم شدن الفاظ او انیس غمناکان صفات

و آخر و بر حسب لایح مراتب حسب فایح خلق کامل لطیف شامل
 بشباعت بسیار و نوازش بیشتر در و تبسم افزون و مطلق از حد
 بیرون عدل کامل و شجاعت شامل سخاوت بیحد و لطافت
 عده همایون تمام و حشمت تمام و وافر احترام متواضع و درود صفت
 اقوال حسن افعال کمال تعبد و عدم تعبد با دامن نیک محار
 بهر سینه با حسن خطای خلق و امتنان عطای و عده دامن
 مقرون با وفاداری و عفو گناه کاران و صغیر بدکرداران و در
 گذشتن مجرم مجرمی عدم مقابله سفیدان غیارت مرصیان
 نوازش غریبان ترتیب تبسم در و بدن مودود و مقدم معذور
 خشم زود خشنود افعال و اقوال او همه محمود شرم نه با اندازه
 تقریر چنان مقدار تحریر بیشتر ^{در} انام و تارک انتقام صورت صلاح
 سیرت صلاح حافظ امانت کان دیانت طلبی ملت حاجی
 بدنام و بدعت مبین شریعت و در محال طریقت مظهر مظهر

بر همه اعضا و از دیباچه بر نرم تر و در اعضا هیچ موی نه مگر از سینه
تا ناف خطی باز یک از موی و میانه دو شان مهر است کثیر العرق
و عرق او صاف تر و روشن تر از کلاب و خوبی تر از نهنگ و غیر
تمام اعضا معطر کوی که خراطه عطار است و بشه در روشن و تابان
و نوریشانی به شالی پر نور که ماه و آفتاب غلبه میکند و مردم روی
خه را در رخساره او بینند و عذاده او مثل آنگه در آینه معانی
مبکند و مشاهده طلعتش موجب راحت سینه و مطالعه منظر
مستوجب فرحت و در نه اما مهابت و عجب تمام و اندک این جلوه
بالعین بمیر نیست طریقت و در مصایح نیز مظهر است که بادشاه
بخاشی گفت صد قسم صورت او در نوریت از بنمط مظهر
الکون بگونید کسیرت صفات او چگونه است گفته که شیرین
سخن و فصیح لغت و طبع او از صورت با اعتدال تمام و حسن
لطافت کلام با تمام درو علم و افزا حلم متواتر کرم و خرد

یکی میان نمایند تا بدینم که موافق نوریت هست یا نه
ایشان گفتند بینا بر سر حمله بود قدس تمام است و فاشتر
غام که مایل با غنای باشد کند کم کون و روشن چشم که سر
زند و در روی و روشن چشم شب چهار دهم تا بان است
فراخ پشایند کشته ابرو کشته دندان بلند بینی انبوه
سن و سرخ و خواره و روشن غذا چون در مر و اید و
نر که چشم با دنبال و در از سیاه دیده بغایت سیاه
و سفید بغایت سفید و روشن و سرخی پهن و سر
چشم بی آنکه سرمه کند در از مر و متوسط کوش در رفت
سر و موی سر نه در از و نه کوه متوسط کردن در از باز و
و کشته کشف درست قبضه در از آماشانی سیاه و وسط
بر دو برابر فراخ شانه متوسط پشت کشته ده سینه کوتاه
سر نه متوسط ساق درست قدم پهن استخوان استوار و

شماره هجده این مرد نگاه آید از دمجزه بطلبید شهاب و هم به
کامل ماه بود ملک کامل طلوع کرده بود اهل قریش و آن علمای گفتند
اگر آن ماه را به اشارت انگشت دو بار بکنید ما را تحقیق کرد
که تو پیغمبر سید المرسلین علیه السلام با انگشت مبارک اشاره
فرمود ماه از میان دو شق شد نمبر راستا کوه حر ارفت و نیجه
چپا کوه بروایتی الشقاق نمبر بوال حمزه رضی الله عنه بود و آن
غضب ایلان آورده الغرض چون ماه دو شق شد نمبر راستا
کوه و شقی چپا کوه رفت سید المرسلین علیه السلام فرمود اشهدوا
یعنی گواه شوید بر قدرت خدا ابتغای آئینه صیفت نبوة علماء
جهت این در دل یقین کردند فی الحال همه در دین اسلام در
آمدند باز جهت عودت از قرآن نهمه بر باد شاه بجای نهمه
دند و کیفیت حال باز نمودند نجاشی گفت شما جمیع اوصاف
محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم از صورت و سیرت پیش من

وقصه محمد صلی الله علیه و سلم بکثرت نجاشی گفت که یکسورت از قرآن
 بخوان جعفر رضی الله عنه سوره مریم بخواند نجاشی بگریه گفت
 که او تحقیق پیغمبر آخر الزمان است در نوریت ما قصه بر میخواند
 عبد الله و عمر و عاص را این عرض باز کردانیدند و در واقعیه
 بطوریت چهل نفر از علمای نجرسان گفتند ما برویم با محمد صلی الله
 علیه و سلم بکنیه بکنیم از نجاشی اجازت خواستند با هدیه مار نجاشی
 بر البسلسلین علیه السلام آمدند بیک روایت است نفر بودند عمره
 حرم کعبه بحضور اهل قریش با البسلسلین علیه السلام بحث کردند
 که دین منقر ابراهیم صلوات الله علیه سلام چه بود پسید البسلسلین علیه السلام
 فرمود دین اسلام بود ایشان گفتند ابراهیم یهودی بود
 انصرا نه بود این آیه نازل شد **وَلَا تَجْعَلُ الْيَهُودَ**
اِبْرَٰهٖمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَٰنِيًّا وَلَٰكِنَّ اِبْرَٰهٖمَ كَانَ
حَنِيفًا مُّسْلِمًا ایشان همه ملزم شدند اهل قریش گفتند

پسران عثمان مطعون و خالط حارث و معمر حبیب و ولسیر
۱۸ و محمد حارث و خطاب حارث و یفیان معمر و سر حبیل طایفه عثمان
و عثمان خذافه و حجاج حارث و مره حارث و عمر ثابت
و محم زیدیه و حشیم عیاض و معمر عبد الله و عروه ابوانام و عار
ربیع و عبد یاضله رمعه سهیل و ابو ربیع و ابو زبیر و عبد الله
زبیر و ملک ربیع و عبد الله سهیل و سعد خوله و عبد الله حزنه
و خطاب عسره و ابو عبیده جراح و سهیل بیضا و عمرو جابر و
عثمان عبد عیم و سعید عبد قیس و سبطه عمرو و سکران سبطه
رضوانه عنهم اجمعین بنشاد و دو مرد بزرگ زن بخت با بخت
کردند و امیر ایشان جعفر ابو طالب شد اهل قریش عمر و عاص
و عبد الله ربیع را بر خایش فرستادند و نامه نوشتند که این
دزدان دین از ما کز بخت بر تو آمده اند بسته بر ما فرست بخائشی
جعفر ابو طالب را طلبید و گفت ما چرا چیت جعفر نام گرفت

در و افندی و فیه یی مسطور است و این آیت آورده است
 الَّذِينَ قَالُوا اِنَّا ضَالِّينَ ذَٰلِكَ بِاَنْ مِنْهُمْ قِطِيْبَيْنِ
 وَمِنْهُمْ اِنَّا لَا نَسْتَكْبِرُ فَاَنْتَ و در و افندی مسطور
 است جعفر ابوطالب و عمر و سعد و قاص و خالد و سعید عاص
 و عبد الله و عتبہ و عمروان و زبیر عوام و اسود نوفل و عثمان غفان
 و زید ربيعة و عمر امیہ و خالد و عصام و معصب عامر و سبط سعد
 و فراس و نصر حارث و جہیم قیس و دوسرین جہیم و عمر و جہ
 کنانہ و ابوبکر و عمر و عبید الرحمن عوف و عامر و قاصر که بزرادر مسطور
 و مطلب از هر دو پس از آن مسطور است حارث و مقداد عمر و عبد الله
 شهاب و حارث خالد و عمر و عبد الله و عثمان که بعد از ابوسلمه
 بن سالم و شمس بن عثمان و پس از آن ابو شیبہ و جہیم عبد
 و ابو خذیفہ و مغیرہ و سلمه و هشام و عباس و ربيع و تیمیہ
 عوف و عمار و اسیر و عثمان مطعون و عبد الله قدامنه و شیبہ

و بنام ایشان سجد کرد و مخالفت از میان ایشان برخاست ایستاد
حضرت یحیی شد و بجهت رسیدن که میان سید المرسلین علیه السلام
و اهل قریش موافقت شد صحابه که هجرت کرده بودند همه
مراجعت کردند چون نزدیک رسیدند معلوم شد که آن
معنی القادش سلطان است و غایت اهل قریش بود چون
صلابت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم در دین محابنه
کردند برقرار و قاعده مخالف باز گشتند چون صحابه نزدیک
رسیده بودند بعضی مراجعت نکردند در مکه آمدند هر یک در بنای
و بر یک در افتادند مگر ابن مسعود رضی الله عنه که او بروایت
محمد حبشه مانده بود دیگر روایت که در شهر یثرب در مکه آمده
باز چون از اهل قریش زیاده شده گشت دوم با جادیه
سید المرسلین علیه السلام با یاران در حبشه رسید هجرت کردند
ابن حبشه دوم در سینه عیسی علیه السلام بود و قصد یثرب گشت

عليه السلام امير يه ايشان امير المؤمنين عثمان رضي الله عنه
را دادا اين سه هجرت در سه خيمه بعد از نبوت بود و اهل قریش
و نبال ايشان کردند در يافتند ايشان سلامت و در حبه سجد
نجايش يادش و ايشان بسيار تعظيم کردند و به اعزاز تمام
فرمود در واقعي و جبر و تفاسير و ديگر سطورت روزي
سيد المرسلين عليه السلام در حرم كعبه سورة النجم مي خواند و چون
به كرات و غزبي رسيد شيطان لعين اين كلمه را بگذاشت
و در گوش اهل قریش بدني غلط انداخت اقرانهم الا
ت والعزيم و منات الثالثه الاخرى اينقدر از قرآن
است و بعد از نيبه بالقاء شيطان اين طهارت زياده كرد
تلك العزيم انيق العلي وان شفاعتهم لا تجزي چون سيد المرسلين
عليه السلام در آخر سوره سجد تلاوت كرد همه اهل قریش
به او سجده كردند و گفتند كه او پيمان ما را تعظيم ياد كرده

و بنام

چون مهاجرت کرده و میگردانیدند از فصل چهارم در ذکر حجت
و بیان نقل امام المومنین حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
از نقل قریش که بعد از نقل ایشان چون مثل این معنی آغاز نهادند
باران سید المرسلین علیه السلام غریمت برقرار کردند و رسید
المرسلین علیه السلام حضرت خدیجه و سید المرسلین علیه
السلام اجازت کرد و گفت در حبشه بروید و بجزای اولی
بعد که صحابه جمع شده بودند پیشتر به در حبشه رفتند امیر
المومنین عثمان رضی الله عنه با رقیه و ابوعبیده و عتبیه و
وان و زبیر عوام و معضبه و عمر و عبدالرحمن بن جوف و عبد الله
معوذ و ابوسلمه و عثمان مطعون و عامر بن صعصعه و خلف
سید و خطاب و وسیط و دیگر سر واران قوم و ضعیف
اسلام چون بلال و جناب و صهیب و عامر و یاسر و عمار و ابی
رضی الله عنهم اجمعین همه با اتباع در حبشه رفتند و سید المرسلین

و اقامت مطهرت چنان سید المرسلین علیهم السلام سبب
تقویت قوه بنوعیه المطلب شوند که مفترت بر ایشان
و بعد از آن باز گشتند و کینه و غضب در دل گرفتند بر ضعیفان
یا راین در پیچیدند و جفتیدند بلال و جناب صهیب و عامر و
عی و پاسر را رضی الله عنهم گرفتند جفتیدند چنانچه و شدت
ایشان کردند آنها بیغ کردند طعام و آب ایشان باز دا
شتند و تمام روز بسته در یک کس می پیروند می انداختند
و لست و شکجه میکردند و شب بالا ایشان چندان
کردند که ایشان ناپید بودند بدین نوع روزها بر
ایشان گذشتی چندان لست و شکجه کردند که بورت و کت
بر وجود ایشان برانند ام مانند ایشان بر دین خود
مانندی و ذره از دین خود تجاوز نکردند و این اهل قریش
در کفرن ایشان انداختند و بگو و گمان دارند و کوه گمان

سلامت است در کوه صفای اهل قلیش را این معنی معلوم شد
بعده با یکدیگر مکاشفه کردند چون بنوعیه المطلب گفتند اگر کاتب
موی محمد عبده السلام کز شدی با کسی را از ان شما ندیده اند
چون اهل قلیش قلیش دیدند که جوانی عبد المطلب تقویت او
خواهند کرد همه جمع شدند بر ابو طالب آمدند در مصایح و صحیح
مشارق مطبوعه ابو طالب را گفتند او را منع کن تا در این
خود باشد بنان مارا بد نکوید با عزا چند برادرزاده تو بابت
میکنند و درین ماطعه می زنند ابو طالب سید المرسلین علیه
السلام را طلب کرد و گفت عثمان تو آمده است مثل این میگویند
سید المرسلین علیه السلام گفت اگر شما این یک کلمه بگویند
هر چه بخواهید بگویند بگویند گفت بگویند
لا اله الا الله محمد رسول الله همیشه بخوریدند گفتند بعد از این
خواهی دید که میان ما و تو و پدران توجه خواهد شد و بعضی

او سعادت نیافتیم و یکدیگر را منع میکردند که اینها را و راه
 نمکنید و بعضی احوال جمع شدند و قرآن خواندن سید المرسلین
 علیه السلام را شنیدند و گفتند که این کلام آویخت
 این سخن حق است و او پیغمبر بر حق است یعنی معصوم است
 بدان کردی که در ظاهر مثل این کردند و واقعا بطور
 که روزی سید المرسلین علیه السلام غایب بود ابو طالب عظیم
 کمران بود و هر جا که طلبید یافت صورت آنست که اهل فر
 نیش بگشتند جوانان بنوعبد المطلب و بنو هاشم را جمع کرد
 و تبعها بدست ایشان داد و گفت همچنان من اثر است و هم
 همه بیک فرست بر اهل فریش در افتید و انتقام محمد مصطفی
 علیه و سلم بکشید و آغاز از متقدمان اهل فریش
 بکشید اول ابن خطله و ابو جهل را بکشید ایشان درین استعداد
 بودند که زینهار نه رضی الله عنه و سید گفت که محمد علیه السلام

سید المرسلین علیہ السلام چون بنید بلرزیدی و از بد بختی خو
یش گفتی چه جاده یها جزا برد و در که همه ماران و شیران
و مردان نیز مدار بر کرده می بینم همین که نظر من بروی
افند مرا میگویند که اگر بگذره به فرغانه او گردی ترا هلاک
کنیم پس بطور تضرع در انقیاد فرمان بردار مرا و میبریم
در غیبت اهل قریش را اعزاز کردی و عذر را انگیختی و
نهی ابو جهل و ولید و مغیره که بهتر اهل قریش بودند جمله
معاندان سید المرسلین علیہ السلام را جمع کردند و اتفاق
دادند که بعد از منی و در اجزیم کرده همه بیگ اتفاق جاد و خوا
ند تا مجمع آن روز رفتند خود جمله برو جاد و گفتند از آن
روز باز جاد و گفتندی در قسیر نعلی و بسته و کث و در
و در سورة انعام بطور تضرع در خلا یکی شدند و یکی
و گفتندی که او بغیر حق است ما بر باطل انفس و منماجت

اطهار کن او بداند آن غریب نزد یک پیغمبر علیه السلام آمد
حال خود اظهار کرد سید المرسلین علیه السلام بر خاست
در خانه ابو جهل رفت اهل قریش تماشا و برابر رفتند
سید المرسلین علیه السلام و در نزد ابو جهل از خانه بیرون آمد
بجایی که پیغمبر علیه السلام را دید تعظیم بجای آورد و زرد گشت
و لرزه در اندام افتاده گفت یا محمد کجا آمدی حضرت فرمودند
مال این غریب و دود ابو جهل کمره فی الحال کمره باز کرد مال
غریب بغریب داد آن غریب حضرت را دعا کرد و بر رفت
اهل قریش متحیر ماندند اهل قریش گفتند این چه نوع اهل است
یا محمد شیر بعد دهن باز کرده اگر این نعمت از حکم این مرد
زره تجاوز کردی ترا با تمام اهل قریش خود میبیم امثال
اینه ما چرا بخشنه نمود از میان سید المرسلین علیه السلام
و ابو جهل از صد پیش بعد و بعضی اوقات ابو جهل از دیدن

سکند بیرون آید و چهل قصه کرد چون نزد بیک رفت بیکرخت
و نزد بیک گفت که وی ز ما این و نهو ایدیم که شیران گرفته بودند
روئی بمن آورده میگفتند اگر فدی بپشتر نهادی ترا با ما می آید
قریش فرو نبریم و در صاحبی مطویست چنان درشت خود که زود
کنده پس بپای شده بازگشت و بیکرخت و از هر دو دست چینی
از پیش خود دفع میکرد و میگفت میان من و محمد خدای پر آتش
و حیات و بر ملا بیکست پس سید المرسلین علیه السلام
فرمود که نزد بیک آید ملا بیکان باره باره میکردندی و بر
عضوی را جدا جدا کردندی روزی شخصی غریبش ابو جهل
شتری فروخته بود قیمت باو نمیداد آن غریب جماعه
اهل قریش را ملید و گفت که حق من غریب نیست هر سید المر
در حرم ناز میکردند ایشان بطریق تسبیح طرف سید المرسلین اش
را کردند که پیش سید المرسلین علیه السلام برو حقیقت خود

دعا بد کرده و گفت **اللَّهُمَّ سَلِّطْ كَلْبًا مِنْ كَلَابِكَ**
عَلَى عَتَبَةِ یعنی خداوند اسکی را بر روبرو کار عتبه بفرزید گفت ای
 بنو قریش هر کار عتبه کرد یعنی دعا بد کرده دعا داد هرگز رو نیست
 ما امتحان کرده ایم قحط در اینجا خواهد رسید عتبه در کاره ان شب
 شیرین بیامد قریب کاره من رسیده آواز که عتبه شنید و گفت
 که ای بنو قریش آن بلاد که میگویم بسید میجمع شدند و او را در میان
 گرفتند شیرین بدو عتبه را گرفتند و عتبه فریاد میکرد و میگفت که من
 نمیگویم که دعا داد و رو نیست اهل قریش از دعا که بدید المرسلین
 علیه السلام سخت میترسیدند اما سید المرسلین **صلی الله علیه و آله** دعا
 بد نکرد و یا بدین سبب که تاخیر بودید در مهاجرت و او را در حیرت
 که روزی ابو جهل سوگند خود بد که اگر سید المرسلین **صلی الله علیه و آله** دعای
 بد نظر من را نکند بگذر با و زخم سید المرسلین **صلی الله علیه و آله**
 بود که ابو جهل سید اهل قریش گفتند وقت آنست که از عتبه
 امان

عنبه فته بیاورد و بر کتف سید المرسلین علیه السلام نهاد و عنبه
معه و رضی الله عنه رفته فاطمه رضی الله عنها را خبر کرد که سید المرسلین
علیه السلام چنان بخدا بقیه مشغول بود که او را ازین حال علم نبود فاطمه
رضی الله عنها بیاید و آنرا در دگر و دگر میگردانید و میگردانید و میگردانید
ایشان جواب میدادند و بخنده کردند و میبندیدند سید المرسلین علیه السلام
آنروز ایشان هر یک از عابدان بودند که بودند و یک و یک
به رگشته شدند و در واقعه ای مسطور است که ابو الجبر فریفته
ازین حال خبر یافت اگر چه کافر بود چند چوب سرابو چهل زد
و بشو محمد و معونت ابو چهل فراهم آمدند و بنواست بجانب ابو الجبر
فریفته که میان ایشان خیال شود ابو چهل چون خود را معطوب دید
بصاحت سر فریاد آورد و هر یکی که در میان آمدند باز گشتند عنبه گفت
ابو الجبر فاطمه است با محمد روز بروز زیاده کردیم تا این که
بگذارد و آن روز سید المرسلین علیه السلام عنبه معطوب را

و بنده ایمان مخصوص گشتند و گفته و کرده ایشان حضرت
رست پناه صلی الله علیه و سلم و حق سبحانه و تعالی غفور و ذی فضل
الجبار فی الحال الوفا و جفاء ماضی و مضی و انانیت بر کفر و عداوت
قایم ماندند جزای آن یافتند و بر دست بندگان او پیر از عمر و ذاری
و بعد اضطراب و خوار بر جان دادند و گشته شدند و حطام جهنم
اما حقایق چند از اهل قریش که کافر بودند در دوزخ رفتند
در قلم آوردند و شد در شرح منازق و مصابیح مطهرت که روز
سید المرسلین علیه السلام در حرم کعبه نماز میگذاردند و بوجهل
و غنیه و شیبه با جماعتی از اهل شریک در حرم بودند و دیدند که خوف
سید المرسلین علیه السلام نادر است و سجده میماندند ایشان شکسته
اشتری و آن پوستی که بچه در آن پیچیده می زاید آن پاک است
پدید نیست جاء افتاده دیده بودند گفتند کیست در میان شما
بر و آن شکسته را بیاورد و سجده کند برکتش آید و بعد

در علم مرتبه از همه حقیقت نمود ایشان چار کردند در غیبت
 و بعد اوت بکشادند عتبه و شیب و ابوخیان مستور عداوت
 میکردند و ابولهب و عتبه و ابوجهل لعنهم الله تعالی عداوت
 آشکارا میکردند و همه اغرا کردند و التواجم نجاست بیاوریدند
 بر سید المرسلین علیه السلام میکنند و در دانه می طو رست
 که روزی ابولهب ملعون انعام شتر مرد و برد رسید اکملین
 علیه السلام می آویخت چو از امیر المومنین آره رضی الله عنه
 بدید همان بر سر وریش او بیالود باز روزی عتبه نه نیل بر
 غدره آورده بود تا بر در آنگند طلب عمرات رضی الله عنه بدید
 بر سر وریش او نموسا کرد و الغرض کردند آنچه ایشان در حق سید
 المرسلین علیه السلام کردند اگر بیان کنند زمین و آسمان درازند
 آید و کوهش طاقت شنیدن آن ندارند و میفتن آن هم
 مضطرب باشد بنا بر آنکه غلبی ایشان عاقبت بشنیدند

در این کتاب
 در بیان
 در بیان
 در بیان

اهل قریش و خلق مکه را دعوت کن بخدای بخوانی هیچ بکارت
 اگر در باطن خدای با تو یار هست و در ظاهر من معین تو ام
 سید المرسلین علیه السلام با یاران هر روز بر کوه سوار میشد
 و اهل قریش و اهل مکه را دعوت میکرد و ابولم گفت تبا لک
 برای این معنی طرا است دعا کرده بودی چنانچه در شان او
 سورت ثبت شد آنزول شد و دیگر هر روز امیر المومنین
 ابو بکر صدیق و عمر و حمزه و عثمان و علی و سعد رضی الله عنهم اجمعین
 در کوه با زار آشکارا دعوت میکردند و اهل قریش دانستند
 که بنوعبد المطلب سید المرسلین علیه السلام را معونت میکنند
 و این اهل قریش همه عثمان و حمزه و ابان سید المرسلین علیه السلام
 بودند و بنوعبد المطلب عثمان سید المرسلین علیه السلام
 بودند همین فرق پیشرفت میکردند ایشان اعلیٰ بودند و همه
 در فدا بیتی حصیه اند بعضی نزدیک اما چون سید المرسلین علیه السلام

تجربه
رشته

و از بد بانه هم گفتند و ایدیم که هرگز از خود دور نمی نشیند ایم و در
تو تجربه نگردیده ایم مگر صدق گفت من شمارا علم میدهم بخدا
ایمان آرید و آنچه ای تعالی شمارا در روز قیامت از انش و دفع
عذاب نخواهد کرد حق تعالی در حق ایشان شکین پیدا آورد و او
روز کسی برسد المرسلین علیه السلام غضب شد همه زبان از او
کردند تو بد آنچه مثال یافته قیام نما و سخن با قوت بگو با قوت
تو خواهم کرد اما دین ابا و جد آنچه خواهم گذاشت و گمی کشی
عبد المطلب را نتوانیم که همه مصایح و تفهیر سورت انعام
مکرم بولس که هم تحقیقی بود و گفت با قوم این فتنه عظیم است
او را بشکنم ابو طالب نایب است و گفت ای نایب اگر ما را خوف
و عار نبود می همین زبان ایمان آوردیم و می تا که منزه ایم
موی بر اندام او که نشود در رساله عبد المطلب ابو طالب
گفت یا محمد یا ران را جمع کن و هر روز بر کوه صفاء برو و نماز

سید المرسلین علیہ السلام میگردند فرمان رسید که بنویسم و بنوعبد المطلب
 را دعوت کن و این آیه نازل شد **وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ**
 و در تعبیر و واقعیه بطورست و در تفسیر سوره انفصام درین آیه که بعد
 المرسلین علیہ السلام ماول خود گفت یا ایا که من این را از حق
 کنم این نشان مرا سنگسار کنند نتوانند تو بمن عن من حافظ توفی
 سید المرسلین علیہ السلام یا نگماه درین اندیشه بود که چه نوع دعوت
 کنم باز فرمان آمد اگر دعوت نکنی من ترا عذاب کنم در صحیح
 و شرح مشارق بطورست که سید المرسلین علیہ السلام بر کوه
 صفا برآمد و بنو قهر و بنو عبدی و بنو عبد المطلب و بنو ناسم
 استند فاد کرد و چهل و پنج نفر حاضر آمدند میان آن ده عم حقیقیه
 حاضر شدند سید المرسلین علیہ السلام چنانچه فرمان خدای عز
 و جل بود دعوت کرد و گفت اگر من بگویم که ازین نادی
 شکست بیرون آید و است و میخواهد که شمارا فادت کند مرا است

کوشمالی و بهم که هوش شما برود و ای مردان قریش بدانند که
اسلام آشکارا شد و عتیا که خفیه میکردند اظهار یافت و اسلام
قوی گشت در ساله عبری و واقعه‌ای مسطور است از آن روز باز
که عمر سعدان شد با کنناز آشکارا شد و پسند گفتند و پیش از اسلام
حضرت عمر با کنناز درون سقف آهسته می گفتند و برویت
تمهید المعرفت آن روز هو با کنناز نبود در مدینه استقامت
یافت عبدالله معبود رضی الله عنه میگوید ایمان عمر رضی الله عنه
فتح دعوت اسلام بود و خلافت او فتح اقالیم عالم باسلام
آوردند و قوریا کشتند و دین محمد علیه السلام با نصای جهان
رسیده از کفر پاک شد بر دایره رسال و بیکر دایت
چهار سال از نبوت گذشته بود که امیر المؤمنین عمر رضی الله
ایمان آورد و آشکارا شد اهل قریش همه یکدل شدند عداوت
نابین کردند مگر بنو هاشم و بنو عبدالمطلب که ایشان تقویت

عرض کرد عمر رضی الله عنه اسلام آورد الحمد لله علی ذلک در حال حضرة
 مهتر جبرئیل فرسید که ای محمد فوجان است که عمر را اسلام حضرت
 عزت برسان و بگو که همه اهل سموات از ملک و ملکوت بسلام
 تو شاد شدند اکنون پیوسته اند از تو موافق ارادت حق
 باشند و هر جا که در غضب آبی و در خشم شوی تو غالب شوی ای پسر
 المؤمنین عمر رضی الله عنه بعد دجل و دمر و دوده زن و بر و ایتی پسر
 المؤمنین با چو و پنج و پانزده زن ایمان آوردند و امیر المؤمنین
 عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم چون من
 در ملک بندگان تو منسلک شدم باید که بعد ازین دعوت یا شکار
 کینه و در کوه بازار باران تو دعوت کنند امیر المؤمنین عمر رضی الله
 عنه بیرون آمد در جمع قریش آمد که گفت ای اهل قریش بدانید
 که عمر خلفه منم و من بعد از من در کوشش کرد اگر بعد ازین
 شما بکوشیدم طرف او باران او بدر نظر کنید من شما

کوینادام

نادر آید امیر المومنین حمزه حاضر بود گفت بگو تا در آید اگر بر
خلاف آمده است بمسیر ان شمشیر کار او آخر ستم در را باز
کردند امیر المومنین عمر رضی الله عنه درون خانه درآمد سید المر
سلین علیه السلام استقبال کرد گفت و بقوت گرفت و بجنبه
ثقت الحاکم خطاب میدادم که تو از اید او باز نخواهی ماند
تا که بلای برون رسد امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت سید
خان بران سر که در اید او تو گوشت گفت بیه اسخن دراز گوشت
منه انکار به اقرار مبدل شد بی من از من جو منی در سختد و سر
ریو بیت در کوشش جان من فرو خواند عقل دل را بکلید هدایت
تو گیت دند و بدیده عظم بنوشان دادند آمده ام حالا زود باش
شریفت خوش کوار ایمن در کام منم ریز که کفر سرکش در سر کش
یعنی کفر جیرون شده آمده است سید المرسلین علیه السلام
گفت همه یاران تکبیر گفتند پیغمبر علی السلام اسلام

آتش دوزخ آزاد گردی برین سخنان دل امیر المومنین عمر
فرمود و گفت صحیفه که میخواهی بیا
برو حتی خواهش گفت این کلام خداست هرگز ننوازه کفر
بیا زده خواهشی صحیفه که در نور انداخته بود دست فراز کرده صحیفه
را از نور کشید بدست امیر المومنین عمر رضی الله عنه و او بجز
آنکه آن صحیفه بخواند تعظیم داشت و گفت بخدای این مسمی آدمی
نیست و این سخن حق است بکبریت و میگفت بخدای خالق
آسمان و زبان اگر دین است همین است دین دیگر نیست در حال
تبع در بنام کرد و از خواهش عذر خواست و در طلب سید المرسلین
علیه السلام میرود آمد سید المرسلین علیه السلام در خانه ارمه
رضی الله عنه بود امیر المومنین عمر رضی الله عنه برود و رسید در
برود و ارمه بر رسید و گویند او متغیر گشت گفت یا رسول الله
آید شمشیر در آید کرده پیغمبر علیه السلام گفت منتر حق
ناله

قبول کرد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه طرف خانه خواهر دید یکسر
برهنه درون خانه با تیغ برهنه و رآه این که نزدیک تئور نشسته
سوره طه میخواندند آن کلمات در کوشش او افتاد و چون این
امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه را دیدند صحیفه که در آن سوره طه
مکتوب بوده در تئور سوزان افکندند امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
زخمی بر خواهر خود زد سرش مجروح شد و خون روان شد خواهر
شش گفت هر چه دانی بکن مایان آوردم ای سرور آسمان پیغمبر
آفتاب را حمله می طالع شده است و نور دین او ایلم او یان باطل محو
کرده ملک و ملکوة با و افتد کرده اند شما میخوانید که بکف دست این
آفتاب را بپوشانید که میتواند ای عمر درخت ایان میوه در درخت
بمراد بار آورد دست و شاخه و او بر سر شما مینشیند اگر می توان
دست در عرقه الوهمی وزن ورشته قبول بندگی محمد در رهنمای
افکن و بندگان او را از جان و دل بنده شوم فرودا قبضه است

اول عهد از عهد سید المرسلین علیه السلام را دشمن پستی و تنگی
چون این خبر شنید بر آشفت تیغ حایل گردید و ن آمد گفت
بنو ناسم و بنو عبد المطلب را بکندم بزنم و بسته یارم اول امر
کار کنم و این شور از عالم فروفت از بعد کار مناجان او کنم
طالب سید المرسلین علیه السلام بیرون آمد گفت بالات و غیره
یعنی سوگند بالات و عزای است که این زمان او را بکشم تا این شور
فرو نشیند و از بنو ناسم و بنو عبد المطلب هر که امر فروفت او کند
و بزرانبر بکشم و عمر خطاب در آن وقت با عال و منال چشم مردی
با قوت و سلابت بود جمیع عرب از خوف کردند در آن
در راه نغم رضی الله با و ملاقات گشته آری چون امیر المومنین
عمر رضی الله عنه لایق دار النعم بود اعل نغم پیش نغم
در مجا و ر شده خواست تا که نغم را بکشد نغم گفت مرا چه
خواب تو این ایمان آورده و دانا تو سعید رضی الله عنه

چون امیر المومنین حمزه بیاض و خمر حمه ابو عبد المطلب بکریست
کشت از حمزه بنو زنده که با پدر او زاده تو ابوالحکم مثل این کرده
است که نام ابو جبریل ابوالحکم بود و صبی به کنیت که ده بود و نزد امیر
المومنین حمزه رضی الله عنه در ششم شده بیرون آمد کجا بر سر ناپاک
ابو جبریل و دسر او و بر کلاه شد و کان بشکست او و میوشل افتاد و امیر
المومنین حمزه رضی الله عنه در غضب شد حمه در این تریش اشکارا
شدند و اسلام آوردند و ایمان آوردند از امیر المومنین حمزه
سید المرسلین صلی الله علیه و آله را چیز قوت حاصل شد این تریش حمه
بکشد شدند غرور کردند تا مقابل کنند بنو ناسم و بنو عبد المطلب که
حضرت محمد مصطفی بودند صلی الله علیه و آله و سلم حمه اسلحه پوشیدند
و مستعد قتال شدند و مرده از زمینان ایشان آمدند و خصوصت فرو
شدند فصل سیوم در اظهار نبوت و دعوت و جباران
در و افروغی است که امیر المومنین علیه السلام رضی الله عنه

از عجزت به سال فرض شده است بروایتی در مصابیح و
شرح مشارق بروایتی در واقعه سلور است پیش از عجزت
پژده ماه در شب معراج فرض شده همچنین جمله بتواتر جوایز
و تضعیف اسلام می آورده تا سپیدان بر سر صلات خود بودند
در رساله عبهر و واقعه سلور است که روز رسید المرسلین علیهم السلام
به ابو جهم و شام داد و داشت خاک بر فرق او باشند و کدی
بر کتف مبارک آورد و آنگه در نماز دیده بود گفت که تو فرزندان
خیلانی ما میفریبی که بر دین محدث آورد باعث میکردی و نیز گفت
ایا و اجداد گرفته، منو ما شتم و بنوعیه انطباق نمیدهند و
همه بپوشیدند گفت که ابو جهم که باشد که بابر او را زاده باشد
این گفته از نیر سبب اهل قریش هم یکدل شده بودند نتوانستند
که چیزی بگویند کسی بر امیر المومنین حمزه رضی الله عنه فرستادند
که او نوشته بدیابان در کمال بودی او را طلب کن و چون

عنه بعدد محمد بن مسعود رضي الله عنه واداول محمد بن شهاب بن كوسبندان كروي
روز رسيد للمرسدين عليه السلام وامير المؤمنين ابو بكر صديق رضي الله عنه
بروز رسيدند امير المؤمنين ابو بكر صديق از وي قدر بي شير طيبه او گفت
من اينم شير چگونه و هم او گفت لازم را اجازت نيت سيد المرسلين
عليه السلام فرمود كوسبند بيار و فتي پروگشتي بر و نشسته نماند و فتي شير
بنود او كوسبند بر اين صفت آورد سيد المرسلين عليه السلام هر يك
خود بر پشت كوسبند فرود آورد و چند ان شير در پستان او پديد شد كه
عنه عمر بدو شدند كم نشود سيد المرسلين عليه السلام گفت از اين
شير بدو شش بيار محمد بن مسعود رضي الله عنه در حال ايمان آورد و بعد
جعفر ابو طالب رضي الله عنه ايمان آورد و بعد بيشتر اصحاب و ديكر ايمان
جوانان قريش چهل چند ايمان آوردند در اين وقت دعوت اشكادا
نمود هر كس خفيه ايمان آورد و آن روز هجده روز وقت نماز فرض شد و
نمبر و معجزه و مكان ركعات خفيه ميگذازد و بدو اين نحو گفت

کرد ابو جهل بن خطله و بزرگان دیگر در ایذا رساندند و بمقتضای
 پیش آمدن در واقعه و قصص بطور استمرتبه دوم از مردان
 و قاصص رضی الله عنه اسلام آوردند و دیگر عمر و عیسی رضی الله عنهم
 ایمان آوردند و روز دیگر ابوذر غفاری رضی الله عنه روز دیگر امیر
 منین عثمان و طلحه رضی الله عنهما ایشان برد و بطرف شام تجارت
 رفته بودند از راه شنیدند که در بین ماه بکه پیغامبر آخر الزمان
 که مومنین صلوة الله علیه بخروج او بشارت نژاده است بیرون
 خواهد آمد که نام او محمد است و خواهد بود و در حرم نزل خواهد کرد
 چون ایشان نزدیک آمدند شنیدند که پیغامبر الله است
 عبدالمطلب دعوت نبوت کرده و خلق بر او بدین اوابان می
 آرند در خانه غنیانند همه از راه بیامند و ایمان آوردند و
 دیگر ابوعبیده جراح ایمان آورد و روز دیگر عبد الرحمن بن عوف رضی الله
 عنه بعد عثمان مطعون رضی الله عنه بعد جناب عمر و قاصص رضی الله

رضی اللہ عنہ بدو بدو دست مبارک حضرت عباس بن علی علیہ السلام
علیه وسلم را به بوسید و پیغمبر علیہ السلام قد کثرت و بیک
روایت در رساله عبرت بطریق که اسلام ابو بکر صدیق رضی
اللہ عنہ از همه سابق است و در آن آورده که این معنی اهل روز
بود که وحی نازل شد که چون اهل قریش از اسلام ابو بکر صدیق
رضی اللہ عنہ خبر یافتند امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ
را طلبیدند تا انرا مان که ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ در خانه رفته
بود تمام خیل و تیغ اهل خانه را دعوت کرده و همه کس اسلام
آوردند چون بر اهل قریش آمد گفتند با ابو بکر نیکو به تفحص رفتہ بود
گفت یا صناد العرب رأیت و خیمات لا لا نف سرة
على انوار النبين من الله ما كان ذالک
بوجه کذب اهل قریش گفتند این معنی نیکو نیست
بدین نوع که او عالمی گردد و در دفع این کار سعی بلیغ نماید

بدیشان عذاب رسیده و آن امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه شنید
 بازگشت اهل مکه را خبر کرد و در واقع بطور استهسته بیک اتفاق
 گفتند که امر را تحقیق معلوم شد که او بغیر حق است و مدت است که ما
 این معنی تحقیق کرده ایم اما این روانداریم که او بر سر ماسر دار
 و نمیدانستند که او بر سر عالمیان است ابو بکر صدیق رضی الله
 که معظم تر نیست به نظرش بود گفت من هم روز طرف خانه صلی الله
 علیه و سلم خواهم رفت و تفحص احوال او خواهم کرد که چه میکند
 وقت تا جره یعنی در نیم روز امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله
 در کوچه بغیر علیه السلام درآمد و فضا را همان عتسید المذنب
 علیه السلام از در در آمد و در و نظر چشم چهار شد سید المرسلین
 علیه السلام گفت یا ابو بکر ایمان را امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی
 الله عنه فی الحال گفت اَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ
 أَشْهَدُ أَنَّكَ عَبْدُ اللَّهِ رَسُولُ اللَّهِ امیر المؤمنین ابو بکر صدیق

و مفضل
بهر مردان باشد و اینست او عظیم و عظیم باشد و همه
خدا را حمد گوید و وضو نماز کند و در نماز صفت ایشان چنین
صفت غازیان در قتال باشد و کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله
چنان گویند که دهن بسته و گوشه ها در گوشه ها کور باز شوند و یا
راش او در قتال مانند شیران باشند و بروز معرکه اندر عقب
ایشان تا یک ماه راه گریز باشند و شب متعب و بختکار باشند
او از تنوم خود جفا نمایند و سنجیه کشند و علم و ترمی و رزد و آفر
شیخ کند و قتال کند و بنفس خود حربه کند اول عهد کاهی لب و کاهی
منه نور باشد و آخر بر همه غالب آید و خانه کعبه را از ملوث تان
پاک کند و دین او تا چهار صد عالم بکیرد و تا قیامت باقی باشد
و او وفات نیابد تا آنکه دین بطل و ملت کثیر بکلی مضمحل شود
و دین رست و ملت مستقیم به کمال استقامت نیاید اگر او در
قدح علیه السلام بود در لوفان نشد و کند عادی نمود بود

پنجم بر سر من آید که نام او باشد و را خیل نباشد اند
که نام او فارقلیط باشد و بزبان سریانی را فارقلیط گویند
و از اولاد مستر اسمعیل بن ابراهیم صلوة الله علیه آخرین
پنجم باشد و مولد او در مکه باشد و هجرت او در نرب بغیر مدینه
نباشد و امی بود اما کلام خدای بر زبان او باشد و سخن وی کلی و خبر وی همه
و حق و حریفی بغیر و حق نباشد و ملک سلطنت او بر این شام عرب بود و او
پاسیان نباشد بار او مهر جبرئیل صلوة الله علیه و سلام بود و کلیم و انبا
تا میان ساق پیوسته نه کوفته و نه دراز بالا باشد و چشمها سرخ و خونی
بود و میان پروشانه او مهر نبوت باشد و کفاف معاشش باشد
کند چنانچه هر چه او و مردمان را بخواهد ابقالی دعوت کند و پس و یا
حسین صلوة الله علیه و سلام کند از امور گذشته و آینده خبر دهد
و امر مغروران و نمر و منکر کننده سنی و بدعت و نه غضوب باشد
نه پادشاهان را کند و جلالی بدی نیکی کند و شفیع نماید و

و ماهیت روح سواش نیست اگر بر سه چیز بیان کند این مرد آن نیست
و اگر دو بیان کند و سیوم نکند به تحقیق همون است ایشان باز آید
و پیش ابو جیل و سرداران دیگر که پیش ایشان بودند رسید المرسلین
صلی الله علیه و سلم هر سه چیز سوال کردند سید المرسلین علیه السلام
قصه اصری که گفت و ذوالقرنین بیان فرمود و فرمود که ماهیت روح
بجز خدا تبعاً و بگریزند ایشان روی یکدیگر دیدند و قبر را هم
همه غزالی از حدیث علی است در بیان این آیت
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا نُصْرَةَ اللَّهِ فَمَا يُجِزْ
لَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ
که امیر المؤمنین علیه السلام خطاب با اهل مکه باز قاصدی بر نضاری و
یهودی فرستادند و گفتند در تورات و انجیل صفت پیغمبر آخر
الزمان چیست ایشان تورات و انجیل گشادند و این امیر المؤمنین
خطاب فرموده غرض بیان کردند و تورات و انجیل را گشادند که در آخر الزمان

زیاده بیش تا آنکه خبر دعوت معصیری و نبوت ابوطالب
 پس قریش رسید همه برآشفته و قصد و کینه بنیاد کردند و گفتند اگر
 خدا بیتی را از اهل قریش معصیری مطلوب بود تا آنکه چندین
 پسران باشند تیم را از برادران منع اختیار نکرد و در قافله بود و در
 سورت کف مطبوع است و در تفسیر دیگر نیز که سر داران
 یکپوشه اند و بمشورت بنشینند این خطه ابو جهل و ابوالخیر و ولید مغیر
 و سر داران و بکر همه یک اتفاق چند نفر دانا و کافی در مدینه برپا دارند
 فرستادند که حساب نوریت و انجیل بودند و نام و کنبه و حلیه طایفه
 سیرت سید المرسلین علیه السلام برایشان رفع کردند و نمودند که
 این شخص دعوی نبوت میکند بنوریت رجوع کنید که صفت معصیری
 الزمان چیست ایشان رجوع کردند و گفتند که صفت او عین انبیاست
 و وقت بمیردن آمدن او نیز همین است محمد بن نبینا بر او
 اما طریق معرفت او آنست که راقصه اصحاب کف و فوالقرنین

و انهام کنند تو در عیش کار بفراغ دل قیام نماند و خلق را دعوت
کن و پیغمبر با حسن تا آنکه من زنده ام در معنوت تو ای محال و انظار من
بر آنکه تو درین کار مستقامت خواهی گرفت و دین تو بر جمله دینها غا
آید و خواب عیبه المطلب تحقیق ظهور خواهد یافت و لیکن ای علی تو هم می
و دین عسم نداده خود قبول کن که او پیغمبر بر حق است مدتی است که مرا
بتحقیق معلوم است و من اول است ساخته ام امیر المؤمنین علیه السلام
اینکه گفت ای یار مدتی است که من این دین قبول کرده ام و
ایمان آورده ام ابوطالب گفت مر جانی جان بدر نخواهی کرد
و لیکن من نتوانم ضرورت اخذ از علی العار سید المرسلین صلی الله
و سلم قوی دل شد ابوطالب در خانه رفت تا در امیر المؤمنین علیه السلام
رضی الله عنه را پرسید خبرش و علی صیبت بخریت خاموش
باشش بر جبهه بود و بظهر و خوابیدند اول من امن و صلی من
الصیبان و علی روز بروز اواز پیغمبر را سید المرسلین علیه السلام

چاشت نزدیک خانه کعبه شکار کرد و روزی ابو طالب بنابر خبر المومنین
 بخیر اطلب میکرد امیر المومنین علی رضی الله عنه را ندید و با اهل خانه گفت
 علی کجاست مادرش گفت علی بیرون است و رحمت محمد می باشد ابو طالب
 طلب ایشان از خانه بیرون آمد سید المرسلین علیه السلام را دید که ناز می
 کرد آنه و علی رضی الله عنه را دید که طایفه بایک نگاه میبیدند ابو طالب
 از آمدن ایشان شد و حال سید المرسلین علیه السلام را دید و گفت
 او بفرورت بیشتر شده گفت ای سر از من چه میپوشی
 که من منتظر اینم یعنی ام که از تو اینچنین در وجود آید و من میدانم
 شناخته ام که تو پیغمبر اخوان زمان هستی اکنون بگو که این چه است
 سید المرسلین علیه السلام گفت که این درین است که بزرگوار است
 کرده و پسندیده و مرا پیغمبر خوانده و مرا فرموده که بدینها
 خلق را دعوت کنم و من ترا ای و قسم مشفق و دعوت میکنم ابو طالب
 گفت اجابت دعوت تو مرا میبوسد و اهل قریش را بطاعت و

و پیش از این در آن موضع آب نبوده خدیجه رضی الله عنها آنروز
ایمان آورد و بعد از چند روز و مخفی غار بنکر دزد زید بخارنه چونی دید
او عیسی السلام آورد و نماز گذاردن گرفت در قصص و واقعه مسطور
است که روزی امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بخانه سید المرسلین
عید السلام آمد ایشان را در غار دید پرسید چه میکنید سید المرسلین
علیه السلام گفت که این دین است که این دین ایزد تعالی اختیار کرده
و مرا تعلیم کرده و پیغمبر گردانیده ترا دعوت میکنم بدانچه ایمان
و دین از لایات و عزیزی بپزاشوی و شرک را تبعاً نگوئی سید
المرسلین علیه السلام هنوز این معنی را بطالب اظهار نکرده بود و امیر
المؤمنین رضی الله عنه گفت باید مشورت کنم سید المرسلین علیه السلام
گفت اگر این زمان دین قبول نمیکنی باید که مستور دار و این سخن
نهمانی روز دوم امیر المؤمنین علی رضی الله عنه عیسی السلام آورد
از اینها در مخفی داشت و ریش میبخت سید المرسلین علیه السلام نماز

که درین مدت وقتی شهاب از آسمان نرفتی قیامت ظهور می
 است چون اهل قریش شهاب را دیدند دانستند که مگر عالم فضا خواهد
 عبد بائیل گفت که پیغمبری پیدا خواهد شد بعد ازین سخن بودند که ابوسفیان
 در رسید و گفت منزه عیبه الله دعوی پیغمبر کرد و عبد بائیل گفت موجب
 رفتن شهاب این نبوء معلوم شد در رساله عبریه ووافیه بطور است بعد
 روزی سید المرسلین علیه السلام در جبال الصغریه و آن کوچه است معروف
 در مکه مهر حیرت علیه السلام و طبی محال و مرصع بیاورد و بکس و در
 پاشنه پای از زمین آب بیرون آورد و سید المرسلین علیه السلام را
 وضو تلقین کرد و گفت که دو رکعت نماز بخواند که بعد از آن مقبل بر کعبه
 چهار سو و بکذله و باز گفت سجد المرسلین علیه السلام و دعا خواند و بی
 آمد اتم المومنین خدیجه رضی الله عنها را گفت امروز مهر حیرت مرا وضو
 و نماز آموخت خدیجه رضی الله عنها گفت مرا اینجای سید المرسلین علیه السلام
 بول چون چشمه و در و تعلیم کرد و وضو و دو رکعت نماز آموخت

اتماس را شرف قبول کنست باید که چون در عرضات قیامت
بنو فرمان رسد که شفاعت کنست که ما اظهار ربوبیت خود
بمحبت تو کرده ام امروز شفاعت تو خلافت را با انواع رحمت احضار
فرمایم باید که در آن محفل گرا یاد کنی و کمال استرضائی خدا بر من در
خواست نمائی در تعلیمی مطهرست که شیخ طاهرین نزدیک لعین ابلیس
آمدند و گفتند بدینا جبری عجیب و غریب بد آورده است مثل این
مالعین با سحان میبرفتیم استراق سمع میکردیم این مان نمی
دانیم شهاب و نبال ما میکند مانگون سارمی افتم ابلیس لعین
بر جهت گفت مگر احمد مبعوث شد ابلیس بدوید و برای تفحص حال
بر کوه بوقیس برآمد و سید المرسلین علیه السلام را در بطن تخمه
فران می خواند چون نزدیک رسید مهر جبرئیل علیه السلام را بدید که آت
قوان آورده است بگریخت نزدیک شهاب طین رفت گفت
احمد بیرون آمده است و جبرئیل را دوست خود را و اصداد میگوید

افتاد که چه خبر میل صلوة الله علیه در محلی خانه فرمود آمد مهر خیر میل بر خاست
 بر سر سید المرسلین علیه السلام آمد جامه بگرفت بکشد و گفت
 يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ وَمِرَّتْكَ فَلَکَیْنِ وَثَبَا بَکَ
 فَطَهَّرَ وَاللَّحْزَ فَاتَّجَنَّا سید المرسلین علیه السلام قویا مل
 بر خاست در رساله غیر مطور است که خبر میل آمدین پیغمبر صلوة الله علیه
 مصافحه کرد هر دو یکدیگر کنار گرفتند مهر خبر صلوة الله علیه گفتند
 المرسلین السلام از من ترسیدی و ندانستی که من سغیر خدایم همان
 پدغا مبران و خدا و خیر پیغامبران خدای خود را بدیگر نیامم کنور بود
 حاجتی دارم حق جل و علا در باب تو کرم کرده و ترا پیغامبر آخر الزمر
 مان گردانیده بدوستی تو آسمان و زمین و ماه و ستارگان و فلک
 و ملک سیاف بر تو همشور در عدم بودی جو پر وجود تو در کارخانه قدرت
 در ملک انتظام نسفته بودند که ما بر تو در میفرستادیم و برای
 امت تو آمرزش میبخشیم سید ابر تو چند نی حقوق داریم

چون پنجاه روز بعد از آنکه از مدینه بدرگه رفت و در مدینه بود و در مدینه بود
بعد از آنکه از مدینه بدرگه رفت و در مدینه بود و در مدینه بود
بنیت روز که رسید از مدینه بدرگه رفت و در مدینه بود
که رسید از مدینه بدرگه رفت و در مدینه بود
ناز انجی خود را بیفکند و بکشد و بهین که نزد یک که از کوه آمدی
چون بر صوفی آمد و دیدی میگوید یا نبی الله رسول الله خانا جبرئیل
بدین اورا تسکین بودی تا آنگاه که روزی هم بر بنیت بر سر کوه رفت
در آن میان کوه رسید از آسمان آواز شنید چنانکه میوش شد
چون میوش باز آمد بهر جبرئیل صلوٰه الله علیه را دید بر سر کوه نشسته
مربع مبارک آسمان در میان و میگوید یا نبی الله رسول الله خدا
بر حق و من جبرئیل ام سید المرسلین علیه السلام را تسکین حاصل شد
از انجی تعجیل بخانه آمد گفت زمانه کلیم بر من انکند فرمان اورا اقبال
کردند او غلطید جامه پروا کنند و در بر سید المرسلین علیه السلام

او ناپیدا شد خدیجه رضی الله عنها بارسر پوشید و پرسید جمعی سنی سید
 المرسلین علیه السلام گفت: اینک هست خدیجه رضی الله عنها که گشت به چنان
 کرد که بر بار سر برهنه کرد و او ناپیدا شد چون پوشید بر خود انمودی
 خدیجه رضی الله عنها گفت: مژده و مژده که تو پیغمبر اینست شد اگر دیو بود
 شرم نداشتی و غایب شدی و در واقعه‌ی مظهر است که روزی سید اکبرین
 علیه السلام را در طواف خانه کعبه با ورقه و نوفل طاق شد و ورقه و نوفل
 ای چه برین سید المرسلین علیه السلام آنچه میدید باز گفت: و تو و نو
 قل بر سید المرسلین علیه السلام بوسه داد و گویند خورد که تو پیغمبر این است
 شد به امامین در نوریت خوانده ام که اهل قریش اید او کنند و برانند
 و مقامها عظیم شود و آخر ترا فتح باشد و برایشان کامیاب گردی و بعضی
 بنده که تو سه نهند و بعضی به تیغ تو سه دهند اما اگر من آن روز زنده بمانم
 پیش تو تیغ زخم و در نصرت تو مبالغه نکلام نمایم و بر سید المرسلین علیه
 بوسه داد گفت: تو مظهر باشی و از بصورت مظهر کاش تا موی کاش

میز چرخ صافه الله علیه غایب شد سید المرسلین علیه السلام باز گشت و خانه
بیهوش شد در رساله عمری و واقعی بطوریکه که سید المرسلین علیه السلام
تمام حال بلخیکه رضی الله عنهما باز داند خدیجه رضی الله عنهما سید المرسلین علیه
السلام را قوت داد و فرود یک ورقه و نوقل و حدیث رفت و آنچه از حضرت
شنیده بود باز بر زبان داند ایشان گفتند مبارک باد که پیغمبر آخر الزمان
خیم خواهر تو شد اکنون تو امتحان کن از زمان که او آن صورت پیش
تو مقصود از سر بیرون انداز اگر آن صورت غایب خواهد شد تحقیق
جبرئیل است و لاله دیوبست خدیجه رضی الله عنهما همچنان کرد و از آنجا باز
گشت بخانه آمد سید المرسلین علیه السلام گفت چیزی از صورت را به من
بر احاطه و خدیجه رضی الله عنهما گفت اینک است و آن کنی خانه
استاده است خدیجه رضی الله عنهما گفت جابلی کن حضرت علیه السلام
بدل کرد خدیجه گفت جی بی بی حضرت فرمود چکار میروم او پیش
جی آید خدیجه رضی الله عنهما سر برهنه کرد سید المرسلین علیه السلام

مَا أَنَا بِقَارِآنٍ مَرَكُفْتٍ أَقْدَامُنَا سِيمَ مَرَكُفْتِكَ الْكَذِبِ
 خَاقُ خَلْقِ الْإِنْسَانِ مِنْ عَلَقٍ أَوْ سَرَبٍ لَكَ
 الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا
 لَمْ يَعْلَمْ بَدِينِ كَلِمَاتِ خُتْمِ كُرْدِ وَابْنِ الْفَاعِلِ وَخَاطِرِ مَبَارَكِ
 سَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ نَقَشِ شَدَّهَ مَانِدِ وَابْنِ اَوَّلِ وَحَرِيْبِ اَمَّا سَيِّدِ السُّلَمِيِّ
 عَلِيٍّ السَّلَامِ وَرَقِصُورِ اقْتَادِ كَمَرِ بْنِ كَبِيٍّ اَزْ شَعْرِ اَوْ يَارِزْ كَاهِنِ اَنْجِ اَمِ
 قَصْدِ اَنْ كَرُوْ تَاخُفْ رَا اَرْكُوْهَ بَلَنْدِ بِيْرُوْنِ اَنْدَانِ نَا هَلَاكِ شُوْ تَا شَا عِ
 وَكَاهِنِ نَكْرُوْهَ بَدِيْنِيْتِ مَالَا كُوْهَ رَنْتِ حَوْنِ مَبَانِ كُوْهَ رَنْتِ مَبَانِ
 جَا شَخْصِ رَا دِيْدِكِهَ اسْتَاوْهَ مِيْكَوْبِيَهَ يَا فَحْمِ اَنْتِ رَحْمُوْلِ اَللهِ وَ اَنَا جَبْرِ اَل
 وَهْتَرِ جَبْرِ اَل صَلَوَةِ اَللهِ تَعَالٰى عَلَيْهِ نَجَايَتِ صُوْرَتِ خُودِيَهَ يَا مَرْوَبِ
 دِيْكَرِ نَهَالِهَ اسْتَاوْهَ شَدَّ سَيِّدِ الْمُسْلِمِيْنَ عَلِيٍّ السَّلَامِ تَامَمِ دُوْزِ مَشْهُدِ
 صُوْرَتِ اَوْ هَا كَا مَانِدِ وَنَظَرِ بَرِ هْتَرِ جَبْرِ اَل صَلَوَةِ اَللهِ عَلَيْهِ مِيْكَوْرُوْهَ
 رَا حَقِيْ دَرْ سِيْنِهَ مَبَارَكِيْ اَقْتَادِ وَجُوْشِ شَدَّ هْتَرِ جَبْرِ اَل

امروز صبحی الله علیه وسلم این نوع معاينه کرد و ورقه و نوافل
گفت ای صديقه مژده مرزا که محمد پيغمبر احرار زمان شدند اين ابتدا
است بگو تا متفكر فباشته کاشک بن دران زمان زنده باشم که او
بهوت را اظهار کند تا من او را بار بجا کنم خدايکه رضی الله عنهما شاد
مان و خورم بر سيد المرسلين عليه السلام آمد و بشارت داد و سيد
المرسلين عليه السلام مستظهر شد تا هفتم ماه رمضان که دران
سال عمر حضرت صلی الله علیه وسلم چهل ساله بود و بر و این چهل و یکم
بود که و حیر آمد و در معابج و واقعه سطر است حضرت در غار را
بعد که مردی آمد و سيد المرسلين عليه السلام را بگرفت و حلق او را
بشپيله چنان بشپيله که تصور افتا که هلاک ميکند گفت اقراسيد
المرسلين عليه السلام گفت ما انا بقا يعنى خواندن نمیدانم او
باز و دم بشپيله گفت اقراسيد المرسلين عليه السلام گفت
ما انا بقا او سيوم بار بشپيله و گفت اقراسيد المرسلين عليه السلام

دیگر نهاده با و از بلند میگفت ای محمد تو رسول الله منم جبرئیل
 هر طرف که در آسمان میگردی همان صورت مبینه از انجا باز نه
 گشت بر خدیجه رضی الله عنها آمد و گفت و این معنی بر کرد و گفت
 زنهار این سخن بر کسی مگو که تا من میترسم گفت اندوه کین
 مباش که در تو هست کوی و صدق و رزی و کم از آری و نان و هی
 و غریب و از روی شکست بر و در و بار کشی مردمان و اعانت مظلومان
 بیشتر تو هرگز اندوه کین بیش خدیجه رضی الله عنها سبک است
 پیش و رقه و نوفل و عداس که از اخبار علما بودند و نوفل خدیجه را این
 غم بود و بسیار در برت ایشان پیوسته که جبرئیل چه باشد آنروز
 نام مهر جبرئیل در مکه کس نمیدانستند و در آن ولایت بت پرستان
 بودند ایشان گفتند تو از که شنیدی که او را کسی چه داند و نام
 او پیش تو که گفت و او نام موسی الکبر کویند و او پیغام گذار است
 میان خدای و پیغامبران و جبرئیل بر آن بدیگری نماید خدیجه گفت

بمرد و دو دختران زینب و ام کلثوم هر دو دختر که آنحضرت
در طفولیت نقل کردند و اما امام حسن و زینب امیر معاویه
جهان فانی را پدر ارباب بی بدل کردند از در یک سیر ماند عهده امام
المشایخ که نسل او تا امروز است امام حسین و درشت که بلا
با فرزند آن شبیه در جنگ یزید پلید ناپاک دشمن دین شد
بپس از وی ماند علی اصغر که نسل او تا امروز است و آنحضرت
را امام اسجدین زینب العابدین نام است و حضرت سیده
اسرافاطه الزهراء صلوة الله تعالی علیها و علی آئینها بعد از آن
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه سلم ششم ماه از دنیا
نقل کرد و در صی الله تعالی عنهم و نسل ازین هر دو امامین ماند
در شهر مدینه و در نزول وحی و ملاقات جبرئیل امین صلوات
علیه و بیعت یاران و در کشف و واقعه بدر و حراست و در
تعلیق و در قریه یثرب و اقامه مطهر است که در مکه حضرت

حضرت علیہ السلام امان بخشیدند و او اسلام آورد و زمین
 آنحضرت با و باز منعقد فرمودند و از وی یک پسر تولد شد
 علیہ السلام نام چون شیر مادر از دور نامکن شدند بتقدیر قادر
 بمرد و یک دختر از آن زینب نیز تولد شد اسم او آناه
 کردند چون بکلیت قادر در سنه عشر از نبوت آنحضرت علیہ
 السلام از دنیا نقل کرد و امامه جنت برورش با حضرت
 امیر المومنین علی کرم الله وجهه دادند بعد چندی او را
 یا معمره نوفل کہ توبت خلافت حضرت امیر المومنین عثمان رضی
 الله تعالی عنه قاضی مدینه بود نکاح کردند از وی یک پسر تولد شد
 یحیی بن معمره از و نیز شکند اما حضرت فاطمه سیدہ
 را صلوة الله علیہا بامیر المومنین علی المرتضی کرم الله وجهه
 نکاح کردند از وی پنج فرزند تولد شدند سه پسر و دو دختر
 اول اسم حسن دوم امام حسین سوم محمد و بعد تولد شد

در قیام و رسته ثلاثه از هجرت آنحضرت علیه الصلوة والسلام
وفات یافتیم و در سینه ثلاث از هجرت سید کائنات
امام کاشف و در کاج عثمان که بالا ذکر کرده شد در آورده شد
و آن صاحب بد مدت پنج سال در خانه عثمان بود و کفن زینب
از آن شده بقدرت قدر دیر او نیز وفات یافت و زینب را
بابو العاصی قاسم داده بودند و در جنگ بای ابو العاصی شده
بود و او را بدان شرط بکذاشتند که زینب را در مدینه بیاورند
فرستاد و حسب الامر رسول الله صلی الله علیه و سلم زینب را
در مدینه مطهره بخد مت سید عالم صلی الله تعالی علیه و سلم
اما طلاق نکاح پس او تجارت به شام رفت و آن حضرت
رسالت پناه صلوة الله علیه با ملاقات کردند و وفات
کردند و او گریخته از آنجا به مدینه ۲۰۰ رآمد و از زینب غایب
و از حضرت رسالت پناه صلوة الله علیه ایان خود است ان

السلام و چهار دختر از ان یکی رقیه دوم زینب و سیم ام کلثوم
 و چهارم فاطمه زهرا بی رضی الله عنها و در تاریخ مقدس مذکور است
 که آن حضرت علی السلام را بهفت پسره و دختران بوده الله که ذکر
 بالحدیث اما یک پسره را بر اجماع مسلم که از شکم ماریه قبطیه که اورا سلطان
 روم کنیز به نجابت قاتل فرستاده بود و او هم در طفولیت
 و و سبک و فانی یافت و آنحضرت علی السلام بنت خود رقیه دام کلثوم
 را به نام سران ابولهب بنی داور رقیه را به طبعه ابولهب ام کلثوم
 را به شیبیه نام بن ابولهب و سبک از دواج او و دو در وقت و غوث
 نبوت آن حضرت علیه السلام موجود بکفایت و طعن دشمنان نباشد
 و آن شوریده بچنان طلاق دادن پس آنحضرت رقیه را با امیر المومنین
 عثمان بن عفان دادند و بعد فوت آن عقیقه ام کلثوم را و سبک
 دواج نکاح امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنهم و را آورد
 و از و یک پسره عبدالله پیدا شده و در مدت هفت سالگی فوت شده

این زمان که رحمت عالمیان نشان از لوح پشانی ثانی میدهم
و چون این زمان بر عقبه سوار نشد و بدیدم که جمله دار و درخت و کوهها
باور انسجد میکنند و ایمان نباشد مگر بپایان این راه و این راه
که به همه را طلبید و زیر درخت نشستند و سید المرسلین را جاز نمائید
و انحضرت در تاپ اقبال نشست و درخت در حال فرمان سلطان
و در الجلال شاه خوار دراز کردانید و بر سر مبارک حضرت سید المرسلین
عالم السلام سایه کرد و انبیه این بحیر را به گفت بپسند این اینست
نیت است و گفت سایه ابرم دادم بر سر مبارک آن سید المرسلین
بجای که بپسند آری ای که

پسین خندان

عبدالله

تشریف از زانیا فرمودند خدا کذبنت خود را بفرموده تعاضداً مال خود
 بر این تجارت با حضرت علیہ السلام داد و پھر از آنحضرت غلام خود را
 مشیرہ نام و شام فرستاد چون ابرہہ ام بر سر مبارک آن حضرت نہ
 میداشت ہر جا کہ رفتہ ابرہہ بر سر آنحضرت سایہ داشتہ و بر سر
 و کوچی کہ آن حضرت کہشتہ آواز اسلام علیک یا رسول اللہ آمد
 مسبر این تمام کیفیت از آن حضرت میدید چون در سفر ہشام بمقام
 خود آمدند برکات و سایہ ابرہہ و سلام حجرو شاہد کستہ انبیا شہر
 مشیر کہ دیدہ و شنیدہ بود پیش خدیجہ صاحبہ خود در طرف اللہ عنہا عرض
 نمود و آن صاحبہ آن حضرت بر غبت و ارادت تمام در منا کتب از
 دواج خواست مان حضرت اوراد نکاح فیض از تباح نیز منعقد کرد
 در شرح اوراد مولانا حسام الدین غوری رحمۃ اللہ روجہ مسطور است
 کہ از انجمن سببہ پسر زاد اول قاسم دوم طیب سوم طاہر و
 ہر سہ لطفولیت از نیچان فانیہ با نیچان باقی نقل کردند علیہا

این زمان که رحمت عالمیان نشان از لوح پشانی نشانی میداد
و چون این زمان بر عقبه سوار شد دیدم که جمله دار و درخت و کوهها
اوران سجده میکنند و ایمنه نباشد مگر پنجاهمین را پس در ایمنه را میباش
که خود همه را طلبید و زیر درخت نشستند و سید المرسلین را جادو نمادند
و آنحضرت در تاپ آفتاب نشست و درخت در حال برغان سلطان
ذوالجلال شاهجهاد دراز گردانید و بر سر مبارک حضرت سید المرسلین
علیه السلام سایه گردانید پس بحیرت را به گفت به بنده این آیت بیست
نبوت است و گفت سایه ابرو بر دام بر سر مبارک آن سید الانام
یجا باشد که گفتند آری او گفت تحقیق این آن پیغمبر است که حضرت عیسی
علیه السلام از قدم این خبر داده است و از حدیثی من مضطرب
این پیغمبر بودم ای ابوطالب این را نیکوترین طریق تعظیم است
بکنید و نیز در واقعه ای مرقوم است که چون آنحضرت علیه السلام
صفت خیریت و پنج سال شد که رفت و دوم تجارت به شام شریف

دوست داشت و در پرورش اهتمام مینمود و در تعلیم و معیشتی بدو
که حکما و کهنه و کاهن و علما و پیرو و اصحاب نوریت و انجیل انحضرت را
دید و مهر نبوت را معاینه میکردند و خط شکم مبارک انبیا میگردانیدند و
حکم نبوت انحضرت را اتفاق میکردند که بین پیغمبر آخر الزمان بر حق و انجیل
که عیسی علیه السلام در انجیل خوانده و خبر داده و در واقعیت که انحضرت
ساله بود که عبد المطلب وفات یافت و فوت انحضرت را ابو طالب و آن
حضرت سپرد و او انحضرت را بجان عزیز تر داشت و در قهقهه او باقی
نهایت رعایت و پرداخت احوال میکوشید چون مدت دو اوده ساله
شد ابو طالب انحضرت را دیشام شریف همراه خود برد و حکما و
علما و پیرو و کهنه انجیل از چهره احوال آن حضرت مشاهده میکرد و حکم
میکردند که این جوان معصوم آخر الزمان و در شریع مصابیح و کتب
تقریر میگردانید که چون آن حضرت علیه السلام را ابو طالب بمشاهده
رسید بجز غم و افسوس انجیل نمیداد که گفت ای ابو طالب ای انجیل

ز شصت و هفت و خط کف شکم مبارک را معاینه میفرمود و نمود آن خطها
وقت وفات آنحضرت علیه السلام بود و صحابه آنرا معاینه کرده اند و دیده
اند مسلمانین گفت آن ماجرارابر حلیه رضی الله عنهما تقیر کرد و دو همراهِ خود آن
حضرت را در خانه خود برد پس بیست و پنج سال آنحضرت علیه السلام را با آنمه داد
و در روز قدس مسطور است که آنمه از روی ملاقات نیاکان کرد و آنحضرت
را با خانه برادران خود برد و آم آنمه گفت که بود چون آنمه از آنجا بازگشت
و دیده ابراهیمی ملاقات آنحضرت شد و راهیست از مبارک آنحضرت
بر او دید و بوسه داد بر سهر نبوت و گفت ای عورت این پس پرست
است باید که این را بگو و چه محافظت و تعهد کنی و چون این پیغمبر ادعوی
نبوت خود خواند کرد اگر من زنده خواهم بود بخدمت خواهم رسید و اگر مرد
شوم باید که سلام و خدمت من رسائی چون آنمه بلیه از آنجا دو آن
دیده ابراهیم باشد و بقدرت قادر کریم از علم فایده عالم جاودانه رفت
وام . پس اندام مسلمانین را آورده با عبدالمطلب سپرد و او آنحضرت را

روزی آن سید البشیر در محلی برابر کوک و کان ایستاد و فرمود

بصورت آدمی در سید بنو سید المرسلین علیه السلام را

شکم مبارک او را در خود دود و غیره الایش آتی را پاک نماز

بیک طشت بر آن که از بهشت آورده بودند شکم مبارک آنحضرت را شستند

و از نور ایمان و فضل و فیضان رحمن برگردند و باز آن را در محل خود

گذاشتند و شکم مبارک باز همچنان شد که اول بوده و این کیفیت در

منار بق و مصابیح در باب معراج مرقوم است و در عرم کعبه شریفه

شب معراج بوده در واقعه ای مسطور است که آنحضرت در بنو سعد بودند

و علامات نبوت آنحضرت همبهرین مظهر مصابیح مرقوم است که در آن

میکشید مگر عین حضرت جبرئیل صلوٰه الله تعالی علیه است و هو یعیب مع

و در واقعه ای مسطور است که در آن که اینجی شوق البطن معاینه کردند همه

که گریختند و با حلیه گفتند که دو نفر آمده محمد علیه السلام را گشتند علیه

بود و نزد یک آنحضرت رسیدند و یک در سایه دیوار زد و یک

پس حلیه رفیقه حضرت زاده خانم خود برد و دید که حلیه بر لبی
بنویز بل بود تا دیری در و دید که گفت این جوان صاحب دست و ابرو
و دوزادی سدره علماء همیشه در اینجا نزول کرده بودند چون نظر
نوشان بر حضرت سید المرسلین علیه السلام افتادند همه گفتند که
ای که ... خاتم آخر الزمان است چون حلیه نزدیک جوانان
رسید همه بر نهوی از هوا زن حضرت سید المرسلین علیه السلام
نیز گفتند که این پیغام بر است که عیسی علیه السلام طلعت حضرت
بقدرم او خبر داده است و حلیه در خانه خود یک کوسبندی داشت
در آن سال در ملک او فریب یکمید کوسبند جمع شدند و دیگر موالا و ده
چندین شدند چون حضرت بعثت سالکی رسید برابر دختر این حلیه
شبانه کوسبند آن رفیق و یار ابرمدام بر فرق مبارک آن سید
نام سبب ابرمدام گردید و هر جا که آنحضرت علیه السلام رفتی ابرمدام نیز
رفتی و تمام مردم پس بعد معاینه این معجزه کردند و تعجب نمودند تا

۱۲۸
ایمان ایا هم معهود بود که از ایشان جو سعید شیر و ...
خلاق ملک بسبب که قمر زندان خود را بجا بست ... شیر و ...
و اهرستان و خاک ... و این از اور حیدر موسی ...
چون از شیر خوار بی ... آمدندی بکه او دزدی و با در ویدر سپردن ...
و آن سال بیشتر غوغا فرمود که آمدندی بی ...
علیه السلام با حلیه بنت عبد الله عادت ...
خود کرد چنانکه شیر در پستان او پیدا شد که در کدو است بر او ...
بشد کند و پیش از آن بر او شیر پس کردی حلیه شیر را بر ...
ولا شد فرگشته داشت که میسر نداشت چون از جانی بی خبر ...
بهادک که حضرت سید المرسلین از دو بهر از شیر ...
چنانکه از از فرزندان در نو سعید شیر و لا ...
شوکت نمود و در آن جا ویشتری که ...
نشان از پیروی جنود ... که تمام مردم ...

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

WAS

C 385

Vol-1